

مظفر نامہ

MUZAFFAR NAMA

By

Karam Ali

Folios	:	244
Subject	:	History - India
Illustrated/Illuminated	:	-
Script	:	Nastaliq
Scribe	:	-
Date of transcription	:	19th century
Condition	:	Good
HL No. 161	:	Cat No. 609

A detailed history of the Nizams of Bengal, from Nawwab Ali Wardi Khan Mahabat Jang to A.H. 1186 = A.D. 1772, when Nawwab Sayyid Muhammad Rida Khan, better known as Muzaffar Jang, was deposed by the English.

Author : Karam 'Ali, کرم علی.

Beginning:

حمدنا محمود و شکرنا معلود سزاوار صانعی است کہ بیک امر کن نسخہ دو کون

پرداخت الخ

The author, who belonged to the family of the Nazims, was attached to the service of Muzaffar Jang. He states in the preface that in A.H. 1186 = A.D. 1772, when his patron fell into the hands of the English, a general discontentment prevailed throughout Bengal. He then observes that he wrote the work "to alleviate his grief." He dedicated it to his patron, Muzaffar Jang, after whose name he entitled it.

Spaces for headings have been left blank throughout.

A copy of the work is noticed in Rieu, i, p.313, and another in Ethe, India Office Lib. Cat. No. 479.

The present Ms. is wrongly endorsed on the binding as "Tarikh-i-Muzaffari", which is an altogether different work.

Written in fair Nastaliq, excepting foll. 232 to 244, which are written in different hand inclined to Nim-Shikastah. The lower portion of fol. 178a and the whole of fol. 178b are left blank, but the text remains unaffected.

Not dated; 19th century.

A seal of Shuja 'Ali Khan Bahadur, dated A.H. 1230, is fixed at the end of the copy.

MUZAFFAR
NAMA

HL. NO. 161

O.P.L.

161

مکتبہ
مفتی
مفتی

C. 609
P. No 3843



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حمد نامحدود و شکر نامعدود و سزاوارصفت
که بیک امر کن نشسته و گویند پر داخت و درود
و تحیات نامیات سیدی را که بیک انگشت معجز
نمای قمر را دو نیم ساخت و سلام زاکیات حیدر
را که بیک ضربت تیغ دوسر آوازه ولایت
در ملک هر دو عالم انداخت و نوادرجو ابر کبر
و گویند ثناء مقدم آل و اولاد او باد ای یوم العا
اما بعد فقیر حقیر بنده درگاه ازلی که معنی بغرض
مستعان و قلیح جهان و مخلصان قایق زمان میسراند

که در

۱۱۸۶ در سنه ست و ثمانین و نایه و الف نواستطاب
معنی القاب ثمره شجره بوستان مصطفی
خلف و دومان مرصوفی سید محمد رضی خان علوی
المخاطب بمطهر جنک نایب صوبه بنک چون بقید
اهل فرنگ افتاد و خلیق بنگال از صغایر و کیا ریب
طریق آفات و توالی صدمات مانند نبات النعش
و فحشه منتشر کردیدند و احوال زمان اخوان و گرون
شد و کسا و بازاری بخبا و شرفا و ژولیده روزگار
غریبا و ضعفا بر تبه رسید که قلم و زبان و ربیان
آن قاصر است **قطعه** جای آنست کاختران هر روز
بر سر از دست چرخ خاک کنند و رومندان و هر
از سر و هر **جامه** در بر جو صبح چاک کنند **الغیاث**
الغیاث در گیرند **نامه** و آه و در و ناک کنند **ملخص**
که این بنده ضعیف چون دید که ابواب فیوضات از
چار سوسه و دگر دید و روزگار بالمره از جهان

بر افتاد اشغالی و اسبابی که موجب خاطر خیرین
و دل اندوختن باشند بود و لهذا بگوشتن از و افکری
بخطا گذشت که سطره چند در احوال حکام نامدار
و والاقتدار این بلا و فاکثره و افیه الغنا و من
ابتدای نواب مهابت جنگ مغفور میرورتا
سنه مذکور این اضعف العباد که یکی از ان دو دوا
بوده آنچه دیده و شنیده بقلم آرد و چشم از
صاحب نظران راست بین که دیده را بجلال الجواهر
انصاف کحل و نورانی ساخته اند آن وار و که بکلم
بشریت که خطا رسم ابائیت اگر در عبارت عاصی
که چند جزو کاغذ را مانند نامه اعمال خود سیاه نموده است
یا نبکار بشتاری فرموده از راه کرم بفضیخ اغلاط
و معایب پروازند که عیب پوشی به از نمد پوشی است
عرض نقیثت کا زما یا دماند که هستی را
نمی بینم بقای **م**کر صاحب دلی روزی بر حمت نکند

بر حال این مسکین و عای بناد علی بناد چون افتاح
 انکتاب بنامی و القاب بی نواب منظر جنگ صفایه
سجانه است بناد منظر نامه میسر کردید و الله الهامی
 و المعین چون شکست
 و همتش از قاف تا قاف رسیده و خط منج بر کایات
 حاتم و آل بر مکشیده اوازه سخاوت و احسانش
 بهرام کور را کور برده و از آدم تا بهایم و زنا طوق
 تا صامت احدی در و راورا و تکر و تکر ندیده
 بنا برین درین اوراق هر جا بنیاب عالی اشاره
 خواهد رفت منظور و مراد باسم مبارک آن قانع
 بنیان ظلم و طغیان رافع التوید عدالت و احسان
 خواهد بود و تولد بنیاب عالی در خانه شاهزاده محمد
 اعظم شاه بسبب بودن والده ماجده ایشان
 بکمال عزت و افتخار و قدرت و اقدار اتفاق
افتا و وقامت قابلیتش سرایه لقد خلقنا الانسان

فی احسن تقویم پوشید مشور جهان کشائی آن عالی
 جناب بهر قبول الهی موشح گردید و چون بارتق
 عنایت از بی از ناصیه احوال آن خدا شناس ظاهر
 بود و پوسته محمد اعظم شاه باشاره ملهم غیبی بر زبان
 الهام آوروند که غفریب امور حکومت و ریاست
 باین طفل و الا تبار جناب الهی تقویض خواهد نمود و
 شاه قلجان والد بزرگوار جناب عالی بخدمت
 دار و نعلی فیانخانه و حاجی احمد صاحب برادر بزرگ
 جناب عالی بدار و نعلی زرگرخانه سرسرازو
 جناب عالی تا ایام حیات شاه از جمیع ارکان دولت
 ممتاز بودند و در جنگ اعظم شاه و بهادر شاه و او
 تهور و مردانگی داده زخمهای نمایان برداشتند
 بر کبار و صغار اصحاب اخبار
 مخفی مانند که جناب عالی را جناب الهی چند خلعت از
 جنس فضیلت عنایت کرده رضا جوئی و خدمت کمالاً

آن عالی جناب را بر عموم برابرا واجب گردانیده
بود و از حکمت و وجیر اول
و از ثبات
و دویم سرعت فهم
هفت خبر اول کبر نفس یعنی بر احوال امور ملایم و
غیر ملایم قادر بود و دویم نجات یعنی در حال خوف
جزع بر و طاری نمی شد و حرکات نامنظم از و
صا در نیکست سیم ثبات یعنی قوت مقاومت
آلام و شداید داشت چهارم حلم یعنی غضب آسانی
تحریک او نمیکرد پنجم شهامت یعنی افتنای امور عظام
بناطرش ظهور میکرد و ششم تواضع یعنی خود را
مزیستی نمیشمارد بر کسانیکه از و در جاه نازل تر بودند
هفتم حمیت یعنی از چیزهاییکه محافطت از ان واجب
بود تهاون نمی نمود و از عفت
چهارم خبر اول جفا یعنی از ارتکاب امر قبیح بجهت
احتراز استحقاق مذمت می اندیشید و دویم

دعت یعنی در وقت حرکت شهوت مالک زمام
خویش بودیم صبر یعنی لذت قبیح از و بفعل
نمی آمد چهارم سخا و از سخا چهارم خبر اقول که هم یعنی نفس
اوسهل بود اتفاق مال بسیار در اموری که نفع
آن عام بود و دویم عفویم مواسات یعنی معاونت
یاران و دوستان مستحقان در معیشت منبرمود
چهارم سماحت یعنی بذل مال بدخوشی داشت
و از عدالت هشت چیز اقول صد اقت
یعنی محبت صادق داشت که باعث بود بر اتمام
جملگی اسباب فراغت جمهور صدیق و ائمه را میسازند
بهر چیزی که ممکنش بود و دویم الفت یعنی برای معاد
یا یکدیگر محبت تدبیر معیشت متفق می شدیم و فایده
از التزام طریق مواسات و معاونت تجار و زبایر
نداشتند چهارم صلح ارحام پنجم توفیق یعنی طلب دوست
و دوستی مردم میخواست بخوش خوئی و خوش

روئی ششم توکل نعمت شفقته ششم عبادت

برابر باب دید و دریافت و جان
تحقیق و شناخت پوشیده نیست که چون مذکور
صاحب دولت آن در میان است ذکر اسمی ساهی
غلامان خاص و ملازمان با اخلاص و فرزندان
خلف و ناخلف و اقربای غنی و سایل کف نیز و است
و نیز هر یک از آن ملازمان در مرتبه قوت سزا
کوی سبقت از میدان هفت هزاره های عهد مشاه
غازی ر بوده اند یکی از غلامان فریشتان دستور
العمل اواب و ارکان قافل سالار ساکنان طریق
ایقان غلام حسین خان عرض یکی است که نقد
اخلاص از کیمیای اعتقادش کمال عیار و در
تحصیل دعای شب و روز مانند دل ارباب
شوق بقرار بوده است و دیگری از غلامان رازدار

خفي و جلي دار و غه تو پناه جنسي مرزا داور قلبي است
که بدل کر مي بند کي و دوازده و دمانهاي مخالفان
اينجا نذران بر آورده و سر سر کشان بواوي ضلالت
را بجا ک تيره يکسان نموده جواني جانفشاني
سه فرازي فلک چون او ندیده تیغ باز
والحق که براي تو پناه جنسي در پاي داري پيشل
و مانند بوهه اگر رستم و اسفنديار و در بر ابرش
مي ايستادند در اندک آتش و سستی او مانند
ننبه جلا ح از هم مي پاشيدند و نام سام از
جهان بر مي افتاد و حاصل که چنين جوان با انجمن
و جر آري در زمان ما تقدم غالب که کمتر هم سید
باشد از او صاف تغني و ديکري از غده
اللا زمان اخلاص کيش نواب حسن قلجان
عاقبت بين خير اندلش است که سر انگشت
خامه اش کره کشاي عقد در هم و در اجاي

رسوم و آداب برترین معجزه طراز ی عیسی بن مریم
 میتوان گفت و دیگری جبر علیخان داروغه
 توپخانه دستی است که شعله برق جهان سوزش
 خرمین هستی مخالفان پاک سوخت و برشته
 حسن خلق بخیه دل دوستان چاکب دست
 رابنهر و خشت سرداری باوقاری در معرکه
 قهر قهراری که در یک اشاره وجود نابو مخالفان
 راصحرا و وشت وشت رفت و روبرو میخورد
 و در یک چشمه زن چشم خیره سرانرا از سرمه
 باروت میل میکشید و زنک از ول تیره درون
 میزد و در نوش نیستی و دولته ای اینچندان
 و حیدر عصر بوده که نظیر و عدیل نداشت و دیگری
 از ملازمان بانام و ننگ نواب بیچک المعروف
 بمصطفی خان افغان است که سبت تیغ خون اش
 در دل سنگ جا گرفته و در معرکه خصم افکنی و

و نبات قدیمی از معرکه کارزار یکقدم از جا رفته
 و در جنگجوی و نبرد از مایه بمرتبه تشنه پیکار بود
 که اگر بالفرض بر و در روز جنگ میکشدشت جهان
 تنگ میکشدشت صاحب چهارده هزار سوار حصار
 تیر انداز تیغ باز بیخوف و هراس از پهلوی انصاف
 دولت بهر سائیده کارهای نمایان بعرض ظهور
 آورده که از دیگران نیامده اخر تا بدشت اوبار
 رفقا را کردید که غمگین در محفل خود پیرایه ذکر خواهد
 پوشید و ویکری دیوان چنانند اس و همیشه
 زاده اش راجه جاکلی رام ست که با سببان مش
 بعضای خانه واسطی میل و ظلم را از بزم امکان
 بیرون کرده و بزم آرای محفل عقیدتش بر
 جاسوس و هم راه تر و دمسد و ساخته چون در
 کلستان دولتش فلک مینارنگ سبزه ربع
 سکون پانین از انداخته بود و بر دامن تجردش

کرد تعلق نه نشسته و دیگر بی عبدالکریم خان افغان
 که بزرگ از بیم غضب او بر کوه نمی خوابید و از حدیث
 لطیفه معوج در یابی شجاعت بی پایان او محیط
 بر خود میسر زید و دیگر بی شمشیر خان افغان است
 که بنوک ریح ریح عقده فلک را می کشد و کفن
 نیکو نام با اصل مادر زاد بود و مالک قوم و قبیل عادی
 شد او قاتل مثل سیت شک صوبه دار عظیم ابا و
 و دیگر عمر خان افغان است که با کمال شجاعت و
 مردانگی سبق همه اوست از دوست خوانده
 و در عین تهور و صفت آرائی از جوکان خدا
 نوی همه از دست از کمان ربوده بر سلسله
 جنبانان حلقه دوستی مخفی و محجب نمایند که جناب
 عالی را و دختر در قید حیات بود و هر دو را با
 برادر زاده خود منسوب کرده بود و حاجی احمد
 صاحب را چهار دختر و سه پسر یکی مرزا محمد رضا

اَلْمُحَاطَبُ بْنُوَارِشِ مُحَمَّدِ بْنِ بَهَا وَرَشْمِهَا خُتِ
 كَلِمَتِي اَز مَائِدَةِ اَعْمَالِشِ بِي بَهْرِهِ بَارَزْكَشْتَهُ وَبِهِي
 اَز كَلَامِشِ كَلَمَةً لَمْ تَنْشِيْدهُ وَاَيْتَانِ لَدَوْلِهِ
 بُوَدَنْدُ وِوَيْمِ مُرَاخْمَةِ سَعِيدِ الْمُحَاطَبِ بْنِوَابِ سَعِيدِ
 فَانِ بَهَا وَرْصُولَتِ جَنَكِ كِه چُونِ حَيَاظِ قَضَايَا
 حُكُومَتِ بَرِ قَامَتِ قَابِلِيَّتِ اَوْدُوختِ وَبِتِ
 صَنَعِ قَدَرَتِ اَنكَشْتَهُ مُجِي مَمْلَكَتِ وَرْ اَنكَشْتِ اَو كَرْدِ
 وَاَزْ فَرْزَنْدَانِ اَيْتَانِ نَوَابِ شُوكَتِ جَنَكِ
 عِلْمِ نَامِ وَتَنَكِ بَرِ اَفْرَاشْتِ سَتِيْمِ مُرَاخْمَةِ سَعِيدِ الْمُحَاطَبِ
 بَرِيْنِ الدِّيْنِ اَحْمَدِ فَانِ بَهَا وَرْ بِيْتِ جَنَكِ كِه وَجْهِ
 اَوْ غِبَارِ فِشْنِ وَرْ مَحْنِ فَرْوَنَشْتِ وَبَابِ نَصْفَقِشِ
 آتَشِ تَعْدِي وَبِيْدَاوِ اَنْطَفَا بَذِيْرِ فِتِ وَاَزْ فَرْزَنْدِ
 اَيْتَانِ نَوَابِ سَرَاچِ الدَوْلِ وَفَرْشِ كَاوِيَانِي رَا
 بَرِ اَفْرَاشْتِ وَسَنَدِجِ وَخَاكِ رَا اَزْ حُضُورِ خُودِ
 بَرِ وَاَشْتِ تَدْكَارِ اَيْنِ عَالِي نَزَاوِ مَجْمَلَا سَمَجَلِ خُودِ وَذَكَرِ

خواهد یافت پروا نایان و مدیران صاحب
 بر طالبان اخبار نو و کهن پوشیده نخواهد بود
 چون هر مدارجی را حسی و هر حسی را مداری
 لازم است بمقتضای زمان جلب عالی بعد گشته
 شدن شایسته تاجی اسباب و اشیای شاه
 جهان آبا و آمده در کمال افلاس بسر می بروند
 و اکثر اوقات بفقیر و فاقه میگذرانند و گاه کاهی
 در خانه رای بال کشن پدر راجه چکل کشور آمدن است
 داشتند و حاجی صاحب برادر بزرگ خاکی
 بعد از قتل محمد اعظم شاه بطرف مکه معظمه رفته مدتی
 در آن سرزمین بسر بردند و همیشه بفرغت تمام
 گذرانند غرض تا اوایل ایام سلطنت محمد شاه شاه
 برین منوال گذشت

محمد اعظم

بر ضمیر میر عارفان سخن آری

و بر خاطر خطیر و اتفاقان نکته سر آری پوشیده و نهان
نماند که نواب شجاعان پسر زاده نواب علیخان
بر او رجوع می جناب عالی چون با و خبر نواب جعفرخان
صوبه دار بنگالاً منسوب شد و بسبب طبع او با
و وضع نامعروف از نواب جعفرخان رنجیده
بشاه جهان آبا و رفت و نواب جعفرخان مدعی
شده تهمت و زوئی چند لکه اشرفی برایشان
بسته بخضر نوشت و نواب شجاعان باین
تهمت اعتبار بهم رسانید باستصواب امیرالامرا
خاندوران خان بصوبه دارئی اولیسه از حضور ^{افراز}
شده و رسیده احدی و ثلثین قایم و الف بصوبه
آمده در امر حکومت مشغول شد و همراه ایشان شاه
قلیخان والد جناب عالی نیز تشریف آورده و در
رفاقتش می بودند و بعد یکسال نواب شجاعان
التماس کرده پروانه برای فرزند خلف کوهر پاک

صدف آبروی مروی و مروت جوهر شمشیر
آبدار بر روی و شجاعت شعله خرمین تعلقات
آفت سایه پرور و عنایت لایزال یعنی جلالی
متعالی حاصل کرده فرستادند و آن آسمان
برتری که مانند ماه شب کر و محتاج اقتباس
فروغ خورشید جهان افروز بود و رقم جواهر
حرم محترم خود بنده صدر و پیه فروخته یک منزل
کادی برای زنانه کرایه و یک اسب برای
سواری خود بنده صدر و پیه خرید کرده فقیر الله
بیک و نورانیه بیک را که هر دو خانه زاد بودند
همراه گرفته در شهر ^{۱۳۲} رسنه امنی و کلین دمایه و الف
در صوبه اویسه بلازمست نواب شجاع خان رسیده
مقتضی کردند و بعد چند روز که به پیشوائی ماندیشه
و راستاوی فطرت علم اشتها بر افروختند
مشروط جاگیر ششصدی و اتمام تهائمه سافو تر پور

و خطاب محمد علی و روی خان سرافرازی یافتند
 و تها نه سانه ترا پور در میان کوهستان جنگل
 و در سرحد راجه کینو بهر راجه انکمر و راجه دهکای
 که این هر سه زمیندار با صوبه دار و کمال بختی و
 شورش اند و واقع است و آن عقل محبت در
 کمال آسایانی بران تها نه عمل نموده راجهای باغرا
 بزور حسن خلق با طاعت خود در آور و در کینه
 ثلث و ثلثین مایه و الف حاجی صاحب مع والده حاجه
 و فرزندان و مرزا غلام حسین و مرزا خیر الله بیک
 و مرزا و اور قلی و دیگر خانه زادان از شاه جهان
 آبا و جد مت نواب شجاع خان صاحب طلب رسیده
 هیچ خدمتی بغیر از مصاحبت شبانه روزی نمی نمودند
 و اطفال را بقدر حال نوکر کنانیده و رافزایش
 مراتب برادر بجان برابری بلیغ می نمودند
 و آن قوت باز و علم و عمل اکسیر کامل عیار

دین و دولت تمام ساحت اولیه را از شر وجود
 مفید آن خالی و پیکر جمعی از اشیاء را تیغ تیز جلای
 از صفی هستی محو گردانید و در جنگ کلهی کوت
 و تها نه مولود سچی بای مرد آرماء عرضه ظهور آورد
 و چون خاطر خطیر نواب شجاعان بروی و شجاعت
 آن قوت کامله یزدان از تسخیر آن سرزمین
 فراغت یافت جناب عالی را بجهت جنگ
 که آن قلعه در میان چند جدا اول دریا واقع است
 مامور فرمودند و آن نهنک دریای بحر مواج
 چون سیل برای خرابی آن قلعه بر افواج
 روانه شده سه سال کامل بسبب موانع چند
 آن قلعه را مرکز و در میان گرفته بجز تسخیر
 در آور و تفصیل این اجمال آنکه چون سه سال
 با مرزائی صاحب برادر حقیقی نواب صاحب و جناب
 در مقدمه استخلاص قلعه بنا خوشی گذشت و نواب

شجاعان مکرر گشت جناب عالی خود و بخت
 نواب شجاعان مکمل آمده و بکشتگی تمام
 بر سر قلعه آورده بصاحت سنجی عقل رسا برای
 محصوران قلمی فرمودند که از غایت تنبیه
 جاه و جلال ابواب مرام بر چهره بخت ظفر فرجام
 باز و دست و تیغ اقلیم گیری و جهان ستایی
 بر عالم درازست با وجود آن تخت بر شحات
 نضال چشم غنودگان خواب عقلت را بر پایه
 اکاهی که است میفرمایم و ابواب مرام بر روی
 بیکانه و آشنا میکشایم که از تصادم خلل و
 تعرض خواری و ذلل مصون و محروس مانند و
 قبل از آنکه کار بیورش منجر گردد باید که از در اطا
 و انقیاد در آید که بازای اطاعت بیشکی عطیه
 انجام مطالب بندگی سر بلند می خواهد یافت و اگر نه
 غنقریب بعون عنایت الهی این مشت کل بنیره

خانه بر انداز می جرات سرشار غازیان نصرت
 شکار و بصدماست توپهای کوه شکار از هم رفته
 و پاشیده میشود و بعد از آن تنجم عجز و استغاثه
 بی ثمر و نفیرندامت و صرت بی اثر خواهد بود آن
 راجه و ور بین از مرزده آمان سمعاً و طاعتاً گویان
 از قلعه برآمده و بهلازمست رسیده همراه ضایع
 نجد منت نواب شجاعان رفته بهضاجع خویش
 خوشدل باز گردید و چون قلعه تسخیر و زمییدار
 اسیر سرنجه تقدیر گشت نواب شجاعان حاکمان
 را بمزید غنایات سرافراز کرده مقرر فرمودند که
 خد صباحی در همین سرزمین باشند و در سنه
 تسع و ثلثین نهایه و الف که خبر گذاشتن جهان فانی
 نواب مسخرخان و تسلط نواب سرافرازخان
 بمنع نواب شجاعان رسید و چون مسموع
 می شد که نواب علل الدوله را اراده داشت

که اگر نواب شجاعان این طرف توجه فرمایند
بقدم مانعت پیش آید نواب شجاعان بخیل
انکه جناب پسر و پدر هیچ مناسبتی ندارد و مشروط خاطر
شدند و حاجی صاحب چنین مشوره میدادند
که هنوز سخن مردم عوام در مزاج او دخل نکرده است
و پسر شماست و مادرش نیز در قید حیات است
و پیش اوست بتجیل تمام آن طرف توجه باید نمود
درین بین خطی از طرف بیکم که در مرشد آباد توفیق
داشتند نیز رسید که بزودی هر چه تمام خود را
برشد آباد رسانند نواب شجاعان محمد قلیان
پسر اشجع خود را که با علاءالدوله هم بطن نبود
به نیابت صوبه او یکه گذاشته بطریق استعجال
در عین شدت برشکال توجه صوبه بنکالاشدند
و حاجی احمد صاحب و شاه قلیخان رفیق اوسفر
ایشان بودند و جناب عالی بسبب برشکال و کل و لا

بیار

بسیار از ضلع کجنگ نتوانستند که خود را رفیق
 این سفر گردانند و نواب شجاعخان به بنگال رسید
 بر مسند حکومت به نیابت نواب سرافرازخان
 خلف الصدق خود و متمکن گشت و جناب عالی
 بعد از انقضای ایام برشکال بموجب حکم خود را
 به بنگال رسانیده اقول بحکم بدو رسالت
 مقدر شده خزانه پادشاهی و اموال ضبطی نواب
 جعفرخان از سرحد صوبه بنگال به سرحد صوبه عظیم آباد
 رسانیدند و بعد از معاودت فرمودن درین
 اربعین ماه و الف بفرج داری را جمعی که سرحد بنگال
 سرافراز شده کوسس اقتدار بلند او از ره گردان
 و در همین سال خجسته مال که کوهر و جو و نواب
 سراج الدوله بصدف رحم حضرت میرم مکانی
 بعزیمت آراستن تاج و دیهیم نقل مکان نموده
 بطالع معهود قدم بسند ظمور گذاشت مردم پیرور

۱۳۰

در عالم ناسوت مبارک با وی همکرم نشاط گردیند
و نوید منشور جهان کثانی جناب عالی بمهر قبول و
یقین موشح ساختن با هزاران تهنیت تدورات
گذرانید و نواب سراج الدوله در ظل عاطفت
جناب عالی بشقتهایی کوناگون از حد و حصر افزون
تربیت یافتند و جناب عالی این مولود مسعود را
بفرزند ی اختصاص داده مقرر فرمودند که همواره
ملتمزم رکاب اقبال می بوده باشد و در مدت
چهار سال فوجداری تمام کوهی های اطراف راجل
را که اکثر با جمال تاجر و مسافر دست اندازی شدند
بلطف و عنف تنه و تاوید کرده تابع فرمان
و طرق و بشوارع را آبادان ساختند و همدین
ایام چند نفرهند و از قوم بهات از کوه فرو
آمده معروض داشتند که بعد سالها این تماشا عجیب
و بکامه عجیب روی می بد که ما را این بسیار

۱۲۲
از حد و نهایت افزون برای استماع ثنا و صفت
خود از زبان مامردم بهیت اجماعی جمع میشوند
و اکثری از آنها در دهنها روپی و اشرفی گرفته می
و بما میدهند که تا ایام آینده کفاف میکند و دیگر از
نسی چیزی نمیکیریم که با نقصان جانی میرسانند
جناب عالی بعید از عقل تصور نموده چندان متوجه
نشده اند لیکن از زبان بعضی مردم که معاینه کرده بودند
مسموع شد که در حقیقت لکها جمع میشوند
و بهمان نوع که مذکور شد می آیند و عوض ضرر
نفع میرسانند و نیز با استماع آمده که بی ازین
و اجازت ماران و دیدن آن عجایب و غرایب
مسترنیت و نیز در همین ایام مقتضای احوال
اجلهم لا یتأخرون ساعة ولا یکفون والد
ماجد جناب عالی قطع مراحل اینهمان در مدت شصت
و هفت سال نموده رخت بسرای جا و دایه

کشیدند و بجلد نهم می‌گشتند مرقد مطهرش همان
را محل است

بر سالکان طریق مشکف است که بپایه
پایه سالم عقل بی‌الاترین مرتبه دولت می‌توان
رسید و بر دانا یان روشن ضمیر مبرهن است
که بیدیده خواهش یقین نیز نگه‌ای قدرت الهی
نمی‌توان دید بین این مقام آنکه مدت چهار سال
که نوابش بجای آن گزور رویه بقیه زیاده آن
سالیانه بواسطه نواب خاندوران بحضور
ارسال نمود و داخل خزانه عامه گردید اعتبار
و آبروی بسیار بهر سائده بصواب دید حاج
صاحب جناب عالی درخواست صوبه عظیم آباد
که بفرمان دوله بود و نموده از حضور پر وانه عزل فخر الدوله
و سند صوبه داری ایشان رسید نوابش بجای آن
تاریقن نایب عقل برای علام علیخان همزلف خردوله

قلی افندو

قلمی فرمودند که چندی از کار و بار صوبه با خبر شدند
 که احسن الله خان را به نیابت صوبه مقرر و نامزد
 فرمودند از روی قضا و قدر خانموصوف که
 در عرصه دوست روز طاعت آخرت پوشیده
 روانه ملک عدم گردید و چون کلیات و
 جزویات امور مملکت با استصواب رای پیر
 حاجی صاحب بانفصال میرسید جناب عالی
 به نیابت صوبه عظیم آباد مقرر شدند و چون
 از بدو کار انوار دولت و اقبال آثار شکست
 و اجلال از جبین مینش ظاهر و هویدا بود
 گوس اقتدار و فتنه بلند اوازه گردید
 بلی در چنبره گل تازه رویی کند ظاهر از غنچه گل رنگ
 بویی هم از اول صبح کیتی فروز نمایان بود
 روشنائی روز در سینه چمن و اربعین مایه و الف
 جناب عالی از راه لطف و عنف بنوا حقیر نوبت

جا و بدان و زوین نعل برستم ستوران حکم و مو
در عرصه چند روز بعیضا باد رسیده چنانکه باید و
چنانکه شاید در عدل و احسان بر روی عالیشان
گشاده بهمهات امور ملک و مصالح سپاهی و
رعیت پرداختند و بناخن تدابیر فرمان پز و
خیر اندیش کرده کلفت و حیرت از خاطر عموم
خلایق کشودند و در اندک زمانی که از سیاق
کلام آیند بوضوح پیوند و سر تمام کردن کشتن
و مقصد آن صوبه را بخلق بندگی و فرمان برداری
در آورند بکشتن و کر و جهان داد را بکشد این
بج بیدار را بهر جای ویرانی آباد کرد دل بکنان
از غم ازاد کرد و معاملات مالی سرکار را و
برای و رویت دیوان چنانکه اس و مهات
سرکار نوایی بصواب دید راجه جانکی رام منوط
و مربوط کشت و مرزا میرک بخد مت بخشی کری

و مرزا و او قلی بدار و علی توپخانه جنسی و حیدرخان
 بدار و علی توپخانه دست و غلام سنیخان
 بدار و علی دیوانخانه و ران آوان سرافرازی
 یافتند و فقیر الد بیگ خان بخد مت کو توای و نور
 بیگ خان بدار و علی فیلیخانه و محل شماس مقرر شدند
 و در همین سال نواب شجاع خان بعد از توجه
 جناب عالی بصبو به غلیما باد و فوجدار می راجه
 بقطار آند خان خویش کو چک حاجی صاحب
 و محال زکپور بنواب صولت جنگ تفویض نمود

چون زمینداران بهوجیو روراوی مال و آب
 سرکار بمرتب اتم اتمال می ورزیدند و هر یکی
 و قطاع الطریق که شیوه و شعار این قوم است بدو
 کمال رسانیده بتمرو می تمام می بودند جنابعالی
 بلا توقف و تاخیر در سال ۱۲۴۶ است و در این ماه

والف متوجه آن صوب گردیدند ویران کار
آزما و نهنگان لجه بیجا لباس رزم در بر کرده همت
کارزار شدند و آن مفسدان و غایب اول جنگ
ایستاده حرب صغی بدستور سابق که با صوری دارا
ماضی می نمودند کردند و آخر تاب مقاومت
صدمه افواج قاهره نیاورده قرار بر فرار اختیار
کرده راه کمریز پیچیدند اکثری از سرکشان آن
قوم بر خاک مذلت افتادند و جمعی از مفسدان
آن گروه اسیر سرنجه تقدیر گردیدند مکانهای
قلب آن جماعه ویران و نامداران آن مفسدان
بی نام و نشان کشتند و زمینداران از ضرب
دست غازیان بغازی پور کرخت و سید
پیدا کرده مبلغ کلی که بر او نه خود با باقی داشتند
ادا کرده بعد دادن مچلکا که در بعد ازین بهج
شیوه نامتوده مرتکب کردند مضایع خود را

عزو نمودند و جناب عالی بعد انفصال مهمات
مالی و ملکی بفتح و فیروزیه بمقر عز و جاه مراجعت
نمودند

راجه تیا که از سرکنان صوبه

بهار بود و کوی شهر ارت از کهنانی می ربود

و راه قنّه و فسا و اصحاب شر و بدیکر صاحبان

عسکر می نمود و در ^{۱۱۴۴} سبغ و اربعین نمایه و الف

جناب عالی نواب شهامت جنگ را با فوج شسته

و بایسته به تنبه و تدابیر آن گروه خدا نازده

نامزد و عید الکرمخان افغانرا که از شجریان روزگار

بود بر فاقه و تلک و مد و مقرر نمودند چون

آن سرزمین به تمام جنگل است که از تراکم اشجار و

تراجم درختهای خاردار مور و مار را یارایی مرور

و باد را مجال عبور نیست چنانچه راجه باست ظهار

همان جنگل از فوج بیگانه مطمئن خاطر می بود و نواب

۱۱۴۴

شهباز جنگ و عبد الکریم خان بعد قطع اشجار خاردار
جنگل را زیر دست و پای سوار و پیاده پست و شمار
کرده قطع منازل و مراکز فرموده چون بسره
پیش رسیدند راجه تاپ متعاضدیت ضرب مردان
و صف آرائی میدان نیاورده و متحصن شد و
ایشان آن حصن حصین را مرکز و محاصره کرده
در میان گرفتند و نقبی در زیر برج زده چون
خواستند که به باروت پر کرده آتش بجان
محصوران زنند عبد الکریم خان برای دیدن نقب
درآمد و لزر روی قبضا و قدر نقب از چند جا
نشست و نیز بارانی شد تا دو روز
مهر تبه باید که مجال حبت و جوی عبد الکریم خان
مجال کشت و بعد دو روز که اراده بر آوردن
استخوانهای غنم صوف از آن نقب کردند بعد
حق و شکافتن زمین خاند کور زنده و تند رست

برآمده

برآمده راجه بنیا از خوف جان و بیم عبدالکریم خان
 قلعه را با وجود عمیق خندق حصار که پایاب در آن
 نایاب بود گذاشته بگوستان و وروست کرخت
 و خاک ادبار بر فرق ساکنین آن دیار ریخت
 و از انجا و کلا فرستاده بند و بست ملک نمود
 لشکر نصرت قرین اکثر دوات را ویران و قلع
 و قمع مفید آن کرده غنیمت فراوان بدست آورده
 سالها غنا بعد بند و بست محال مذکور معاودت
 نموده بلا زمست رسیده مورد عنایات گردیدند
 عبدالکریم خان که بی ارتکاب زحمت آن محال را
 بخیطه تسخیر در آورده بود و قوع این امر موجب یاد
 شان و شوکت او گردید و پندار بخار بکاخ و ماغ
 او چید که در محل خود پیرایه ذکر خواهد پوشید و در
 همین سال که هزار و یکصد و چهل و هفت بود و الدین
 این محرز اوراق از شاهجهان آباد بموجب کتب طلب

جناب عالی تشریف آورند و بعد دریافت
ملازمت جنابعالی برای دیدن حاجی صاحب
به بنگالاه خصصت شدند و بعد حاصل کردن ملازمت
نواب شیخاغان بواسطت حاجی صاحب که
دو صد روپیه در ماه نقد و خدمت و قایم نگار
جکله بردوان بوالد محرز اوراق تقریر یافت و بعد
بست و چهار سال که جکله بردوان بتصرف صاحبان
انگلیز رفت این خدمت نیز روی از خانه ما بر داشت
و در همین سال از گفته بدگویان نواب شیخاغان
جناب عالی را بحضور طلب نمودند چون
اطاعت امر و نهی شایسته بندگان با اخلال
جناب عالی خود را بمرشد ابا در ساینده غبار
کلفت از خاطر نواب شیخاغان پاک کردند و با
وصف آنکه یکم را خویش و از روی آن بود که
جناب عالی تغیر فرمودند فلینحان به نیابت صوبه مقرر

شود

شو و نواب شجاعی که از مرشد قلیخان چنان
 و جمعی نداشتند و توهمی که از جناب عالی بخاطرش
 گذشته بود از جلد آمدن و عذر نیاوردن برطرف
 شده بنا برین باز خلعت نیابت صوبه تفویض
 کرده رخصت انصاف ارزانی داشتند از
 تشریف آوردن جناب عالی بصوبه عظیم آبا و جها
 و عام که مشتاق قدم میست از پیش او روند
 لب بدعا و ثنا کشاده تهنیت گویند که اطاعت
 و خدمتکاری بر میان جان بسته است قبول
 و میدهند و کردارهایش را چون طوطیا در چشم
 کشیدند از رشحات سحاب نصفت معذرتش
 گشت و یک خطه عظیم آبا در شک بهار عالم افزود
 گشت

قلم بدایع رقم را قم بدینگونه صورت نکار است
 که راجه بهواتره مغز و رجبکل و کوهستان و مکانهای

قلب خود شده از او امر و نواهی هر صوبه دار انحراف
می ورزید و درین سال نیز آغاز شورش نمود و بنا بر
و ساویس دیورجیم که در بواطن اشخاص انسانی مقیم
بمظاهر ت جبال و دشواری طرق و صعوبت امکان
خواست که قضای الهی را بتدبیر خام و اندیشه نامتمام
بشری دفع نماید و غافل ازینکه در جنب فرمان
قضا تو امان زاده لطف خدا یکانه گرامی فرزندان
زمانه جبال و قلال بر او و یار یکسان ست سرشورش
برداشت جبابعالی با قلت اعوان و کثرت خصمان
نمندی شیده خود بدولت و اقبال و امن همت رسان
زده با اتفاق هواخواهان اخلاص کزین خواب گاه را
خانه زین ساخته بالشکر جز از بزم پیکار بیداران کفار
رایت غریمت برافراشتند و آن خصم بدشکال نیز یک
و اجمال مستعد قتال و جدال گردید و حرب صعبی
بمیان آمد که چشم هر بین فلک در خواب ندیده و زمانه

این

کهن سال در هیچ وقتی نشنیده آخر راجه تاب مقاومت
 در خور حوصله خود ندید بار کران زیاده سرب را که
 بردوش داشت برای رسانیدن بمنبر نعل
 نجات از معرکه روی بر تافت و جناب عالی شاد و پای
 فتح بلند آوازه گردانیده عبدالکریم خان را به تعاقب او مامور
 فرمودند و چون آن شیر و لاور بید غوغا خوف
 و ضرر تا کجوهی این ایلیا کرده از دامنه کوه مهولایه
 زن و فرزندان مقهور را اسیر و دستگیر نموده بحضور
 آورد و مراجعت فرموده به معنای فتح و ظفر اتمام کثر
 و فر داخل قلعه عظیم آباد شدند مردم شهر از مرده و غلظ
 موکب مسعود حیاتی تازه و بهجتی بی اندازه یافتند و
 بعد از عجز و الحاح بسیار معرفت رانی آن بوم شعوم
 که بند و بست ملک الفضال یافت و افتاب رحمت
 و معدلت بر احوالش تافت راجه باز بجای خود عود
 نمود

عید لب ناطقه را قفل سکوت از زبان خامه ساری
محرر اوراق درین داستان که غریب روزگار است
باین طریق کشوده میگردد که قوم بخاره قریب استاد
هزار سوار و پیاده جمع شده و لکها و همراه گرفته
به بهانه خرید برنج و فروخت غله هر طرف که میرفتند
غارت و تاراج می نمودند و مخصوصاً قطع او و ده کور را
و غازی پور و بنیا و بهوانه که محال جا گیر خاص آن نابود
درین هنگام نیز اتفاق نموده با گروهی از مفیدین جمعیت
تمام آنکس شیطنت و بی اعتدالی نمودند جناب عالی از استماع
خبر توجه آن گروه خدلان پزوه دیوان چنانند اس را
با هدایت علیخان و چهار هزار سوار بر سر کردی عبدالکریم خان
به بنیه و تا دیب آن فرقه را عاقبت اندیش مامور گردانیدند
خانم کورچنکل جلالت را تیر و سر نیلی را خونریز ساخته
بر جناح استیصال کرم رو کرد و بدین لاشعیا از شنیدن
نام عبدالکریم خان خوف و هراس را بخود راه داده

از ناعدت

از مساعدت بخت منکوب و مغلوب شده بطرف کوه مگوی
 که با استحکام تمام شتهار دار و فراری و متواری شدند
 و عبد الکریم خان مجال فرصت نداده از بالای قلعه کوهی
 که راجه بتیار همونی کرده بود در برابر میان جبال
 بادیران معرکه جبال خود را بر وقت شان رسانید
 تفرقه سپاه را جمع و شبه اسباب قلع و قمع کرده
 با جوانان صف شکن و دلیران مروا تکلن از یک کنار
 نمودار گشت و آن دغا پیشه کان ناچار بحار به پیش
 آمده در اندک دست بازی افواج قاهر دست سحر را
 از دامن طلب قاصر یافته کسته عنان و شکستیدگان
 دست از ستیز کشیده قدم گیر بطرف و راه نای
 کوه مگوی تیز کردند و راجه مگوی از قلمرو پادشاه
 هندوستان بیرون گشت و آن کوه رفیع با چرخ
 اخضر و مزللاب مساوات میزند عبد الکریم خان
 برای راجه آنجا قلمی نمود که اگر شکار من ازین دره آید

کوه بیرون رفت مراد ملک خود رسیده تصور نماید
 راجه از اجتماع پیغام خانموصوف سرورده تا رامضبوط
 ساخته محرم و خول و خروج بسته نگذاشت که آن شغال
 صفقان طرفی بیرون روند خانم کور بدیده مادر آمده مرتبه
 بیست هزار سوار و پیاده را با اسب و سلاح اسیر کرده
 غنیمت بسیار بدست آورد و در وقت مراجعت چون
 خطی از فوج دارغازی پور برای عبالدکیم خان بنی
 مضمون رسید که اینها تا جران صوبه او ده اند با اینها
 بدستلوی کردن خوبست خان موصوف توقف کرده
 در جواب قلمی نموده که من با اسرا حاضرم بیایند از من بپزند
 بعد مقامات یک هفته چون کسی از انطرف حرکت نکرده
 بنقح و فیروزی متوجه عظیم آباد شد بر شجاعت روزگار
 و بر دلیران معرکه کارزار معلوم است که قوت اینکار
 در چه درجه است و در هیچ کتابی از این غرایب حکایتی نیز
 مسموع نگشت که بیست هزار سوار و پیاده را با اسب و

سلاح و تیر و تفنگ چهار هزار سوار اسیر کرده و مجاز
 داشته و هفت هزار آرد و نگذارند که بطرفی بگریزند آت
 و پانی چنانند تفصیل این اجمال الکریم خان وین
 توجه عظیم آباد و بیت هزار سوار و پیا و ده بخاره را با اسب
 و اراسته سلاح در پیش انداخته مانند کله کوسفندی راند
 و از هر کس که اگر اندک سرتابی مسلم میگردید همان آن
 بقتل میرسانید و همین شق و ترک قریب پنجاه نفر را تا رسید
 عظیم آباد روانه دیار عدم نمود و بسیاری از زنهایی آن
 جماعه خود را مسموم و از شمشیر و کار و مقتول ساخته بوالی
 خود میارسیدند و بعد رسیدن بعضی ضابطه بعالی بعضی از آن
 قوم بقتل و برخی بقیه حبس و جمعی امان یافته مستخاص گردید
 و اکثری از آن جماعه که در آن دره مانده بودند را بکوفانی
 جان و مال آن مار اغیبت داشتند و بانه و لخته بدار البوار ستاو
 و دست بر و معقول نمود و غرض از آن که سوار و پیا و ده شاید
 ده هزار نفر جان برشته باشند و باقی تمام آن قوم با عمل

پاداش خود رسیدند و غضب الهی گرفتار شدند و
جمعی که در قید و ایمی افتاده بودند در جنگ بهر جنگ
فرصت یافته از قید فرار نمودند و بعد رسیدن عبدالکریم خان
به حاجی پور جناب عالی عبور در یای کنگ کرده حصه غنیمت
از عبدالکریم خان بزور گرفتند و اگر جنبه عاید سرکار نمی شد
و آن محیط سخا یعنی عبدالکریم خان همه را بفرج می بخشید
برای فرمانروایان

افاق اینمحر را وراق فنون ریاست و سرداری تدابیر
حکومت و نامداری تحریر مینماید که هر نهالی شتخ غری و
هر شاخی پذیرای برست **نقطه** لایق کسی نبود کاری
بمثل هرری و باری تبیین اینمقال آنکه چون عبدالکریم خان
کارهای دست بسته بعرض ظهور آورد و مغرور بروست و
باز وی خود شد کسی را بخاطر نمی آورد بلکه کلمه چند که
خلاف رسوم آداب بگفتن اخلاص کیش می باشد
بزبان آشنای نمود و در لبر ز ساختن پیمان حیات

خود ساعی می بود و چون بر اموال بنجاره کدورت
از طرفین بر خاطر نشست و عبد الکریم خان دامن عداوت
بر کمر حیت برست جناب عالی بر قول حکیم عمل فرمود
تحتالشست اما نه چندان شکبائی خوش است
اما چندان از چند روز که عبد الکریم خان آمد و رفت
در بار موقوف کرده خانه نشین شده بود و فکرهای
دور از کار و بیچاره خیال می نمود بدربار طلب فرمود
و در قلعه رسیده راه او دو جام دم مقرر نمودند که او را
از پای در آرند و چون آن شیر خزان مانند یلان تا
چوکی دویم که در عهد هجوت ناکر بود خود را رسانید
جوانی ناکر از پس پشت او در آمده خواست که شمشیری
فرو آورد عبد الکریم خان چنان غضب الود بطرف
او دید که بر رواق و چون احدی در مقابلش ناستاد
از آن متهوران و چوکی گذشته باد و نفر دیگر خود را
رو بروی جناب عالی رسانید پیش رو سران صافی

نهادی شارب ریحق پاک اعتقاد ی برق خرمین نور
هستی حیرات کیشان سحاب پیشان آمل مزارع خیر
اندیشان مزارا و اور قلی بیک که رو برو مستحق پیکار
ایستاده بود و بعد سلام علیک شمشیری بر صورت کش
حواله نمود که یک حب در کاسه شش جا کرد و آن اشجج
روز کار با وجود برداشتن چنان زخم تیغی بر مزارا و اور
فرو داد و که پناه قبضه شمشیر باز نکشت نشان بریده
و آن دو دلاور مانند رستم و اسفندیار بکارزار بودند
آخر مزارا غالب و خان مغلوب شده بقتل رسید و آن
دو نفر دیگر را نیز مزارا و اور قلی مجروح کرده بود که دیگران
از پا در آورند و آن وقت جناب عالی با چهار کس
در دن معرکه نشسته تماشا می کارزار میفرمودند و چون
سر عبد الکرم خان را بریده میان مردم او که بر سر دروازه
ایستاده بودند انداختند آن چهار کس سرخوش
مست برون را غنیمت دانستند زمانه جویاوت

و باد

و باو نخست نقاب از رخ کل بعزت کش بس از
 هفتقه در میان چمن تنش را بچاک مذلت کشد
 پوشیده ماند
 که چون راجه سندر باغواي مفسدان پا از جاوه انقياد
 بیرون گذاشت جناب عالی برای معالجه سر پرورش
 یکم تا زان عرضه نمیدرماند و فرمود راجه سندر با وجود
 آنکه در شجاعت و دلاوری مشهور آفاق بود و بر حقیقت
 حال واقف شده تاقت مقاومت میان نیاورده
 در پناه جبال باقیم شده جنگهای مردانه آغاز کرد و بعد
 که رزم آزمایان نصرت قرین قابو یافته بدره کوه درآمدند
 و نزدیک بان رسید که افواج ظفر شعار را چست زخمی
 رسد که از عنایت الهی راجه سندر حال خود را بپناه و
 روی مراد را سیاه دیده طریق گریز پیچید و افواج
 قاهره تعاقب کرده اسیر بچه تقدیر ساخته دست و
 گردن بسته آن کمرش بد بر را بخضو آورده و نخست حکم

قتل اوصا در شد و چون منظور نبو و از سعی و سفارش
 دیوان چنانند اسرار از سر تقصیرش گذشته بفرزندی
 اختصاص بشیدند و راجه از راه ندامت و شرمندگی
 تجدید عهد صداقت و بندگی کرده خلعت خاص از فرار
 شد بعد از او که تمام عمر نامه فرمائی نموده در اکثر معرکه با برای جانب
 حاضر می شد و مصطفی خان که از نوکران جدید راجه سندر بود
 با سی و پنج سوار در رکاب ظفر انتساب آن اشجع روزگار
 حاضر شده بسعادت ملازمت فایز گردید و یوما فیوما
 درین دربار فیض آثار بمرتبه ترقی کرد که به ارج اعلی رسید
 و مالک چهارده هزار سوار و بخطاب سیر خنکی چنانچه
 سبق ذکر یافت سوار از کردید

کلیک نغمه سرای

چمن اخبار و قلم بیل نوای کلشن آثار چنین روایت
 میکند که چون راجه سیر بهم بانو ابشجاعی آن آغاز سرشی
 نهاد و بسبب شورش اوضاع مختل در ممالک محروسه

روی داد نواب شجاع خان فوجی از مرشد آباد برای
 تبنیه و تادیب او تعیین نمود و برای جناب عالی نیز قلم
 فرمود که با فوج شایسته از طرف گوهستان
 آمده اسد زمان خان راجه بیرهم را محاصره کنند و نگذارند
 که بطرف دیگر بیرون رود و جناب عالی تسخیر آن مکان
 پیش نهادیمت ساخته متوکل بخدای بیکانه بعزم اماد
 ایشان روانه شدند بعد از ورود جناب عالی قریب
 به بیرهم اسد زمان خان که از طرف سیلاب ملارا
 متوجه خود دید با جمعی از اتباع خود که از مرحدت
 دور افتاده بودند مشوره کرده سوای جناب عالی
 کسی که امید یاری و توقع مددکاری از و توان داشت
 ندیده شخصی را برای اصلاح ذات البین بخدمت
 آن جهان مروت فرستاد و چون شیوه جوانمردی
 اقتضای عاجز نوازی میکرد و عوض دستگیر نمودن
 دستگیری نموده بطرف رای عالمین درهنمونی

کروند اسد زمان خان بموجب اشارۀ جناب عالی
 دست بدامن رای عالم چند زوده بکلا زمت نواب
 شجاعان رسیده خوشدل و مفتخر باز میکان خود
 معاودت کرد و جناب عالی بموجب حکم نواب شجاعان
 بمقر عز و جاه عطف عنان نموده و تمهید بساط عدل
 و داد بیشتر از پیشتر ساعی گردیدند و در همین سال
 که یک هزار و یکصد و چهل و نه بود هفتم رجب المرجب
 بلده طیبۀ جنت البلاء بنگالادر جوی جناب عالی تولد
 محرر اوراق روی نمود و نواب شجاعان بکر علی
 ملقب فرمود

چون محرر اوراق را اراده
 آنست که بقلم ناوک نگارندۀ آیات فتح و طغریا
 و تبیع نظاره رنگ از چهره عدو تراشد چنین تخریر
 می آرد که در سده اهدی و همین مایه و الف چون نادر

بجانب هندوستان جلوه فرمای اشهب عزم
 و رایت افروز میدان رزم کردید نواب شجاعان
 برای جناب عالی که در بار دولتش قبله انام و مرجع خلص
 عام بود قلمی فرمودند که افواج از چار سو جمع کرده با فوج
 شایسته و با نیسته برای خبر داری روانه سرحد خویش
 شوند و دوست هزاری نیز از مرشد آباد برای کمک
 یاری آن برگزیده جناب باری تعین فرمود و جناب
 حرکت نادری را دلیل آید کار و علامت لطف پروردگار
 دانسته با افواج قدیم و جدید و مردم گلی در طالع حید
 بمیان حسن اتفاق و تائید خداوند نفس و اتفاق
 روانه گرم ناسه کردید و در همین چند روز که نواب
 شجاعان بوصول یک اجل متوجه عالم آخرت گردید
 نوبت ریاست و حکومت بنواسه سرافراز خان علاء
 الدوله که خلف نواب مخفور بود رسید و ایشان فرمان
 استقرار بهمرناب و فوجدار قلمی فرموده علم استقلال

برافراشتند لیکن باقی قضا کلام در بار لسان الغیب
 بگوشش میکشید هر که چهره برافروخت و لیری
 داند نه هر که آینه ساز و سکنه ری داند نه هر که کفر
 کله کج نه او و تنداشت کلاه داری و امین سرور
 القصه چون چهار پنجاه برین منول گذشت و جناب عالی
 نیز بعد رفع هنگامه نادر شاه بمقر عز و جاه رونق افزا
 گشتند نواب سرافراز خان از گفته بدگویان ناکرده
 کار و مغرور بر پنجهای اشرار شد و بموجب جناب عالی
 بر هم زد و هر چند بعضی از دولتمندان خیر اندیش التماس
 نمودند که جناب عالی کردن و از دست موعود دلاوری
 مبطوط الید بر خاش کردن با او شان مناسب حال
 نیست قبول نفرموده پیغامهای سخت و درشت
 و مکاتبات نادرست قلمی می نمود و با حاجی صاحب
 و اقربای ایشان بمخبر پیش آمد و اراجیفی چند که
 مطلقاً نه از عقل نداشتند پیش آمد خود در دست

۴۹

بدگوی

و بدکونی پیچوسر داروانست بر طرف ملک و دولت
 او شدند و تدبیر خامی که برای ترسانیدن افواج قاهره
 اندیشیدند این بود که خطی برای جناب عالی نوشتند
 باین مضمون که ما لهامی طلا و مرجان بخشیده نو آشپز
 از هزاره های مایگی واپس گرفته ارسال دارند جناب عالی
 که ابواب قلاع مشیقه قلوب بر روی آماش باز
 و دست اقتدارش بر حصول مآرب دراز بود و این حکم
 در بار بر روی خاص عام در دربار خوانده از هزاره های
 ماله مارا واپس گرفته در همان مجلس کعبه و خریطه کرده
 روانه مرشد ابا و فرمودند و هزاره های مارا در همان آن
 بعضی ماله های ستر و بنایات ماله های مروارید شعله
 و رطل لیلان ساختند و جمیع سپاه از دناکت طبع
 نواب علاءالدوله نیزار و متفر شده کمر بر اطاعت
 و انقیاد جناب عالی بسته برای جانفشانی و سربازی
 آماده شدند و نیز مسموع شد که انخط و انهمضین و انقبال

رسای جابجایی بود که با سبط بنی سواد را از ارباب و بزرگان
حاصل کردید هر تقدیر جابجایی که مرد جهان دیده و کرم و
سرو زمانه چشیده بود و بکیندی می فهم از جاوه اعانت
و فرمان برداری بیرون نکذاشته چون دید کار از
دست میرو و وقت میگذرد و خیال کرد که حصول
مرادات اصحاب سعادت را وقتی روی دهد که
نفس خود را در خطرات اندازد و مناسب حال لازمه
حکومت آن است که مانند عیال و خانه نشین را
بیش و شعار خود زند که قناعت خاصه بهایم است
و طلب جاه و شتمت ارباب دولت را ملایم
و اکثر بر زبان الهام بیان میگذشت زمانه
از آن کس نمیراند که او کار امر و فرود کند لیکن
بر مامی الضمیر خود کسی را در مقام اعلان نیاورده اند
فرمودند که تمام ساحت با راحت مملکت بنگال را
بقصد نضف و حیطه تسخیر آورند و این نقد و نصبت

آمده را پیش ازین در کرو وقت نگذارند

مخفی و محتجب نیست که قدر انداز آماج گاه ابداع در هر
دو روی از او و از قبضه اینکما نرا بصره اقتدار
شوکت و فرمان روائی داده که بنا و کعدالت و رست
اندیشی دیده که بیان را دوز و بیا فروختن آتش
مکافات اعمال از بیگان سهام عدالت خرمن هستی
اشرا را سوز و چنانچه در کسمه اشنی و خمیس ماده و الف
جنا بعالی بعد از آنکه ملال خاطر تا یکسال طول کشید
سر از ربقه اطاعت پیچیده سالک طریق نافرمان
که دید نخست نواب شهامت جنگ را با نواب
حسنقلخان که دقیقه شناس رسوم آوای بود
با فوج شایسته بیهمان تهنیه زمیندار منوه و نواده مخلص
کرده ارشاد فرمودند که منتظر و مترصد حکم باشند
که هر وقت هر چه ارشاد رود همان ساعت عمل

آرند و نواب بیت جنگ را در صوبه عظیم آباد نایب مقرر
 کرده خود بنام تنبیه و تادیب زمینداران بهر چو در مقام
 باقی پور بمکاب دولت و همغان اقبال با اعیان
 حضرت و افواج قاهره عدو مال داخل خمیشند و در
 یک ماه در آن مکان توقف فرمودند تا خبر غنیمت
 بموشن مردم نزدیک و دور رسید و سدانها و مالک
 و معر و ظل اطراف ممالک نموده اوایل سندانهای خمین
 ماته و الف برای نواب شهامت جنگ پور بمش خود قلمی
 فرمودند که خود را با لشکر قاهره بر اج محل رسانند و خود دولت
 و اقبال در ایستادگی روز راج محل را مضرب سراققات
 و افوا سعادات گردانیدند و در آنجا چند روز برای آرام
 و اسایش مردم جمعیت افواجی که نرسیده بودند
 توقف فرموده عرضی برای نواب علو الدوله قلمی فرمودند
 که مردم نوکهار داشت برای باقیات مواجب خود
 برابر و اینطرف آورده اند و ازین حرکت بهر نوع سوا

۲۸

بخاطر راه نهند و حاجی صاحب را پیش این مخلص بفرستند
 تا عرض مذعای ولی خود بزبان ایشان بسمع مبارک
 رسانم و چند نفر از اقربای من که در اینجا سکونت دارند
 بمن سپارند تا اینها را همراه گرفته هر جا قسمت باشد
 بروم و طلب مردم نو نکا داشت مرحمت فرمایند
 نواب علاءالدوله بر خبر قرب وصول ضایعالی و مضمون
 این خط اطلاع بهم رسانیده فکری شده مشوره حضرت
 حاجی صاحب با حکمت ستمه و رای عالم چند بیان آورد
 و اینها که خیر اندیش و دلشش بودند چنین التماس نمودند
 که حاجی صاحب را حضرت باید فرمود چه که عدم وجود
 ایشان مساوی است و چند روزی اظهار ریشاش
 و دلجویی نموده وحشت او شان را رفع و در خلوت و
 اشکارا هر جا قیام افتد شتر وجودش را دفع فرمایند و
 بالفعل برای مقابله و مقاتله نیز مستعد باید شد و تهاون و
 تعافل را کار نباید فرمود و نواب علاءالدوله بعد تقدیم مشوره

حاجی صاحب را خست و شروع بدلداری سپاهی و عسیت
 نمود و حکم کرد که مردمی که پیش ازین بدو ماه بر طرفش اند
 بدستو بکمال کنند و خود بامر دم ناکر نمود و کار بغیرم پیکار
 از شهر برآمده در عرض دو روز مقام سونتی را مغرب ضیام
 گردانید و با یاری بعد دریافت ملاقات حاجی صاحب و عسیت
 سپاه انجم شمار که فضایی زمین بر اثر و عام ایشان تنگ
 و اقدام یک اندیشه از طی طول و عرض آن انگشت بود و بجهل
 تمام از راج محل کوچ فرموده روانه پیشتر شدند و هر دو
 لشکر بر کنار دریای سونتی بفاصله سه کوه و مقابل هم ایستاد
 نشستند و نواب عبداللہ دول در مقام تیر سرشته خرم
 و احتیاط از دست داده فوج جنگی خود و مثل حبیب خان
 و غوث خان افغان و میر شرف الدین و پانچوی پش
 دار و غه تو پنجاه جنسی را بجهور دریا حکم کرده و مقابل افواج
 قاهره فرستاده خود با معدودی چند این طرف و آن
 و شجاعت بیک و دست خواجہ سرار ایستاد به کام صلح

و برای دریافت حالات و چگونگی خیالات باردوی
ظفر قرین فرستاد و با کلمات مدبرانه اما در قلب آن
دو کس کرده چنان خود را وانمودند که هرگز پی بصلح و جنگ
نبرده از اینجا برگشته بعرض علارالدوله رسانیدند که چنین
نوکرمطیع فرمان برداری بهم رسیدن مشکل و چون تلون
مزاج کار علارالدوله تا با اینجا رسانیده بود بکفایت علیم دان
بخشی که کل سرسید قبیلہ مرزا محمد ایرخان بود و حوات
که سرداران افواج قاهره را بدانهای زر فریب داده
بدام بلا گرفتار سازد و برای هر یک از سرداران منصور
شقه خاصی بوعدها و انعامهای نامحصور شته محفی بلبلر
فرستاد و چون شقه های مکروکید برای عمر و زید رسید
مصطفی خان اخلاص کیشش بارقه خویش در دل شب
بجست آن اشجع روزگار آمده شقه خود را نمود و عرض
کرد که زندگی بشر طایر و خوشست و الحال کار از تاقل
گذشت مرد مرده بزرگ سنگ اندر به که زنده

بزیر سنگ اندر باقی مختار اند هر چه بخواهد مبارک
 برسد و هر چند عدد و شکر مخالف پیش از جمعیت است
 لیکن جنگ نکرده و ناآزموده کار ضایع عالی او را
 برادر خوانده و هم پانینهای زیاده از حد فرموده و همان
 حین که دو پهلوی بود حکم فرمودند که دلیران کار آزما
 و نهنگان لجه ایجا لباس رزم در بر کرده حمای کارزار
 کردند و نوعی که مطلق صدا بلند نشد افواج را تیار کرده
 نواب شهباز جنگ را با مصطفی خان در مقدمه لشکر روان
 و حکم رفتن بطرف زمین فوج بیکانه فرمودند و رنگ لال
 نام سرداری را با داشته فوج بمقابل حضرت خان و غوث خان
 که هر قول لشکر دریا موج نواب لارالدوله بودند باز داشته
 منع فرمودند که در جنگ کردن سبقت و خود در زمین
 خون عهد و غمبت نکند و خود بدولت با سپاهی ارادت
 بیست و نهم محرم سنه یک هزار و یکصد و پنجاه و دو در عت
 مسعود بتایید رفت و و و و با قورچیان و غلامان و

سایر ملازمان قضا موافق امر و قدر متابع عزم
ستاره ریر رکاب و سپهر زیر کین پا در رکاب آورده
بدولت و اقبال صبح زو و که هنوز سلطان بلند مقام
از قلعه چهارم رایت اقلیم کمر بنفرخته بود که داخل لشکر
نواب علاءالدوله شده به وادان توپخانه حکم فرمود
و علاءالدوله که با مردم خود مانند بخت خویش در خواست
بود از آواز توپ و رسیدن گلوله سرازیر بالین غفلت
برداشتید و چنان کار شده با چار و دل بر مرگناه
مستعد مقابل گردید و مردم همراش از رسیدن
نواب شهباز متعجب و مصطفی خان از سمت میمنه
باشمشیرهای اخته و ست از مال اژدها و اسباب روئیده
و دل باخته رو بفرار آوردند و از کشته شدن پسر محمد
ایرج خان علیمردان خان بخشی و تمام قوم و قبایل رنگته
و اگر نیز بر تمام لشکر سبقت گرفتند و نواب علاءالدوله
بعد از نماز صبح بر فیل سوار شده چند قدم از نیمه برآمده بود

که کالو که تنگ بر پیشانی رسید تاج حکومت از سر
 ناز پرورش بیکند و جان بجان افروز سپرد و میر
 ولیر علی با چند نفر خود را بر مرکب رسانیده چون معلوم کرد
 که کار خواب با تمام و دولت ازین دو دمان با تمام
 رسید عارف را بر خود اختیار کرده و ستیز و برگریز
 ترجیح داده شمشیر کن از علاف کشیده دست جلالت
 کشاده داد مردی و مردی دانه مسافر را عدم کردید
 و چون غوث خان و حبیب الله خان و میر شرف الدین
 با پنجوی پرنس و دیگران فوجی در مقابل خود ایستاده
 دیدند فرصت مدد و کمک یافته بجزب و ضرب بروختند
 و رنگ لالی بیچاره را با سهیل و جی کشته بکشته شدن
 علاء الدین متوجه مقابله و مقاتله جناب عالی شدند
 و چون با هم نیز اتفاق نداشتند حبیب الله خان با تمام
 فوج از همان طرف دریا روانه شهر گردید و غوث خان
 با دو پسر خود و قطب و بهرام و چند نفر دیگر و میر شرف الدین

نیز مامود و دی عبور و ریای کنگ کرده بمقابله و لاوان
 فخر تو ام داد مرویی و مرد انکی داده هر شده پدر و پیر
 بنک حلالی کار فرموده رخت برای جا و دانی کشید
 و میر شرف الدین داخل میدان رزم شده تیری بر
 بازوی جناب عالی زده از معرکه سلامت بیرون
 رفت جناب عالی نوبت فتح و اقبال شاد و یانه ظفر و
 استقلال بنوازش در آورده داخل بایکاه عظمت
 و جلال گردیدند و تمام سر و ارزا بلطف و احسان نواخته
 عالمیان را با افتخار ابواب عدل و انصاف بشارت
 دادند ایام حکومت نوا عجل الله له و له و له یکسال و یکماه بوده
 در او و در یغاکه درین مدت عمر از هر چه
 بگفتند خبر افسانه نماند

جناب عالی بعد از وقوع چنین فتحی نمایان گردیده
 در بین آسمان و در بسط زمین از آغاز ترکیب تیر
 ما و الطین ندیده بود از مقام سوننی کوچ فرموده

در سراسر ای دیوان خیمه دولت سراسر پاکر دانیدند و در اینجا
مصلحت سخن عدل رسا از یک به یک از افراد انسان از
مهر و خشان بشکفته رویان کفستان مهربان تر بود و جهان
اقتضا کرده که حاجی صاحب را برای شکین و ولداری مردم
بشهر از خود بشهر روانه فرمایند تا ایشان از کیفیت فتح
مردم را اعلان و اعلام نمایند و بعد داخل شدن حاجی صاحب
بشهر و تشفی نمودن خلایق طوائف امم و اضاف بنی آدم
از سادات و فضلا و سپاهای و رعیت صغیر و کبیر از
برنا تا پیر فوج به استقبال شتافته ابو العیشین و طرب
بر روی خود با مفتوح خسته و بملازمت رسیده سعادت
قدم بوس در یافتند چنانچه بانی فتح و فیروزی انتظام عالم که و دایع
خالق اند بعد از دور و روز حاجی صاحب با دیده تمام و کمال
مالا کلام رونق افزای شهر شده و اقل بدرخانه همشیره
نواب عالی والد و له معنور شریف شریف از زانی فرموده
بمضاف کلمات شفقانه و مقالات ناصحانه رنگ طافت

از اینده خاطرشان زد و داند آن اسیر بختی الام مقید
 و ام حواش ایام را بمقتضای این اعجاز بیان از قید
 کلفت و کدورت برآورند و برات ذمه خویش از آنچه
 نسبت بعلل الدوله وقوع یافت بود بدلیل دلپذیر محقق
 بر صغیر و کبیر بیان نموده تشفی و تسلی و دلجوئی چنان فرمودند
 که از هر کسی بلکه از احدی نیاید بجز از آن دیوان عام را
 از قدم و مهمت از و م خود زینت و زینت بخشیدند
 و آن روز از کثرت سوار و پیاده هجوم خلایق لوای
 بر تری خاک با وج آسمان رسید و خورشید جهان
 افروز را قدم بوس ملازمان میسر کردید
 هوا قحط بود از برای نفس باین که باید و بدستوری
 که شاید قدم بر بسند حکومت و ایالت نهاده بکلی
 امت متوجه احوال سپاهی و عمریت شدند
 جهان را با انصاف اباد کرد و از احسان دل خلق راشاد
 کرد و احدی از نوکران نواب سلا الدوله را بر خطر

نکرده بحال برقرار داشتند و حبیبت خان که از شرم کزین
 در رو بر و آمدن محبوب دارند زبانی خود نرود خاص علم
 معیوب شده بود و نواب شهبازت جنگ و حکیم عینقی
 بخانه اش فرستاده طالب طاعت شدند و او بعد از آنکه
 ایستاده کی دست بدامن آیتمان نواب شهبازت زده
 بلا زمت آمده متعهد خدمت کداری و متقیل فرمان بردار
 شده عهد و پیمان بمیان آورده غاشبه بندی بر دوش
 گرفت و جناب عالی نیز سوابق احوال را بعفو مقرون
 ساخته بجایات کونا کون غبار ملال از چهره او پاک
 فرمودند

بر دانایان رموز و مدبران
 حکمت آموز مخفی نماید که چون نواب مرید خان از حضور
 بر نور برای ضبطی اموال با خلعت خاص بخیل آباد رسید
 جناب عالی اول شقه مشحون تو و و اخلاص نظر برد و پناه

نوابی

سوابق ایام که داشتند قلمی فرمودند که چند و کثرت ایام و توقفات
و چند روز که از سر انجام هم نام اندکی فراغت حاصل شد
نواب موصوف را به بنگال اطلب فرمودند و بر قول حکیم
عمل نمودند سعادتی را خلق مجوی چون که در
خود نمی یابای راضی بآمدن شهر نشده خود تاراج محل سقیا
ایشان تشریف فرما شدند و بعد ملاقات و انقیاد
گذشت خویش بکیم و پیش نقل فرمودند نواب میردخان که
افلاطون زمان و ارسطوی دوران بود مقتضای
توقی الملک من تشارع الملک من تشارع و تخر من
تشارع و تدر من تشارع وقت دیده آن خلعتی که بجهت
نواب علاءالدوله از حضور عنایت شده بود بر قامت
سراپا امارت جناب عالی راست کرده زبان به تهنیت و
مبارک باد گفت و والحق که گنجینه نهایی برای روز بد خود
زخیره نمود و چون بین الی بنین تجدید دوستی و اتحاد پیدا
بعد چند ملاقات منوالیه جناب عالی قدری از ضبطی اموال شجاع

و سرافرازخان و باز سال تحف و هدایا بملک زمان آستان
ملایک سپاهان شاهی تقریب بستند و چون شوش نواب
مرشد قلیخان بسمع مبارک میرسید نواب مریدخان را بعد از
خواستار روانه حضور کرد و ایندو خود و متوجه کین قسسه و شد
مرشد قلیخان الما طرب برستم جنبک بجوش نواشیخا عجمان
صوبه دارا و لیه شدند

از شمیم عجمان کین این لاق

ریاحین و مانع نکهرت شناسان کلشن داد تازه و از صغیر
عنایب اقلانم پستان زار بلند آواز باد که چون سموع
مرشد قلیخان شد که علماء الدوله کشته گشت و جناب عالی
برسند حکومت استقلال نشست بر خود چون مار چید و
مشایر و سر داران افواج خود را طلبید و گفت که هنوز کار
و بار بنکا لاچندان رونقی نه پذیرفته و مردم شهر را حاجت
بالفعل بدایره اطاعت و انقیاد خوب در نیامده اند
لازم که فرصت را غنیمت دانسته در شکست گرمی بازار

۳۳
او باید کوشید و درخواستن خون اعلیٰ الدوله بایشید
و عزم جزم کرده باستعداد تمام از صوبه اوقیه بصوب
جنت البلاء روانه گشت و جناب عالی بتائید رب غفور
باجنوب و مطلق منصور نظر بر فضل الهی گرفته نواب مرید خان را
برخصت فرموده از راج محل غنیمت و فتح شیر آن
پر شور و شرم نمودند نواب صواب جنگ که از وقت لغاب
شجاعان بر فوجداری رنگ پور تشریف داشتند
درین وقت بقدم بوس عظم بزرگوار خود رسیده
همراه رکاب ظفر توأم عازم رفتن صوبه اویس شدند
جناب عالی والد مغفور را قمر راجد مت دار و غلی داغ و
تقیحه سرفراز فرمودند و نواب شهابت جنگ را
باجامی صاحب برای حراست و حفاظت شهر باز داشته
جیب الله خان را که در ظاهر چون تیغ لاف و ستی
و در باطن بسیار کشمشیر دم از خون خواری میزد و متعین این
صاحبان نموده خود بدولت و اقبال روی توجه با سپاه

عدو مال براه آوزوند و در چینی که دیده رکاب را
 از سرمه اقدام شریف بدین عزیمت مکمل ساختند از کثرت
 و خشنیدن سنان که خاک نمودار صحن آسمان و
 بسط زمین بشناپ دریای پیکران گردید زمین
 شش شد و آسمان کشت بهشت و بعد از قطع
 منازل و مراحل چون سه منزل از تنگ این طرف منصرف
 خیام نصرت فرجام واقع گردید از بسکه بایلغار لشکر ظفر
 اثر دشت پیماکر دیده بود و کرانی غده اشتداد و نیت
 چنانچه تناکو فروشی از هجوم خلایق بتک آمده بر قیل
 اسباب فیلخانه نشسته بامروم معامله خود کرد و مرشد
 قلینخان که بر دوش کرده بی لشکر ظفر اثر بر سر دریای
 مورچال بسته مستعد بیکار نشسته بود خبر کرانی آذوقه
 اردو و بی جنای سالی و احوال تناکو فروش شنیده
 چنان اندیشید که بالفعل بسبب کرانی مجموع سپاه چران
 و مضطر خواهند بود و بعد چندی که باینها آذوقه رسد

قوی حال شده در حرب خواهند کوشید فرصت وقت از
 دست نداده بتجلیل هر کرم بیکار باید کردید و از نا کرده
 و و پیر روز بخور و دریا کرده آماده مقابله و مقابله کردید
 با قرعلیخان خویش خود را با سپاه کران در مقدمه
 روان گردانید و مخلص علیخان خویش جابر حبیب را
 که بخششی ایشان بود در هر اولی با قرعلیخان مقرر کرد
 و قوی از پیاده ها را از میان جنگلی که در مسیر واقع
 بود پنهان رخصت فرمود و جابری با ولیران صحبت
 و جوانان عربده جوی نعره زن با کمال صف آری
 که مشکل ترین فنون است با علم اژدها پیکر و میدان
 نبرد جلوه گشتند بسیار است و دست چپ و دست
 راست بقلب اندرون جای خود کرد و راست
 مردم مرشد علیخان از قلعت نجره به توپخانه را بست
 گذاشته دست جلالت از استین جرات برآورده
 با استعمال آلات حرب و ادوات طعن و ضرب کار

فرما شدند و جوشش منصور تو پخته جنسی دوستی را زو
گذاشته و جوانان نهمن کمر عداوت بر میان جان
قاصد جان هم دیگر گردیدند آخر کار افواج رستم جنگ چون
جمعیت ازینها گریزان شده بود بسبب باریدن
توپخانه آتش با طرف جایی متفرق شده از هر طرف
که راه می یافتند جلو ریز تاخت آورده و او مبارزت
و جبارت می دادند و بر خاک مذلت می افتادند و بعضی
جوانانی که بقایا عید سلیمان داروغه تو پخته دوستی
خود را رسانیدند در آتش فراق جبهه حشمت بستند
و جنودی را که حشمتی اتفاق شد جوانان از طرفین
دست جلادت به شمال سیف و سنان و تیر و
کمان بر آورده و در کوشش و کشش از خود تقصیر راضی
نشده پای ثبات و قرار نشد و بعضی با تیش
تیش ویشان غازیان ظرف قرین حریق و برخی در جدول
دریای شمشیر جوانان غریق گردیدند و اکثری از سپاه

غنیمت قدحیات را بقایض ارواح سپردند باقر علی
 از کشته شدن افواج شکسته خاطر شده با مخلصین
 بخشی راه فرار پیش گرفت و خود را بهر شد قلینان رسید
 با اتفاق هم بر جوار شمای سوار شده که برای همین روز
 همراه داشت روانه و کهن سر وید و غنیمت بسیار
 با دو صد ضرب توپ تصرف اولیای دولت درآمد
 و عوارت مرشد قلینان مع یکم که فرصت رفتن نیافته
 بودند با قدری مال و اسباب از راه جنگل با عانت
 زمینداران بعد از مدتی حیران و سرگردان شده خود را
 بوالی خود رسانیدند و جناب الی قیصر الیه بیک خان
 و نور الیه بیک خان را بتعاقب او مامور نمودند و اینها
 خود را قریب بمجکل رسانیده زیاده از صد منزل کار
 و جهکده مال و اسباب تصرف در آورده و چون
 یکم داخل مجکل شده بود و اینها مامور نمودند بتعاقب
 نرفت ضبط اموال نمودند و چون زمین و کرمای

اعادوی بنظر آن رئیس حق بین در آورند و همه سپاه باز
 این خلاوت مشمول نوازشات گردیدند و در خصاف
 که میر محمد خجوه خان پیاده شده مصدر کارهای نمایان
 گردیده کلهای مراد از گلشن کارزار بر پشت تن حرم
 حیده بود و مور و عنایات بی نهایت گردید که از
 سیاق کلام آئیده بوصوح خواهد رسید القصه چنانجا
 آن صوبه را نیز بحیطة تسخیر در آورده در شائع عدل فرود
 کوشید و جمیع رعایای بیای بساط قرب رسیده غاشیه نیک
 و فرمان بر واری بر دوشش گرفتند و در یک نگاه آن
 حق شناس حالات سوابق ایام را فراموش کردند
 چنانچه نواب صولتک را صوبه اویسه تفویض کرده
 حسن بیگنرا که سردار عمده و مرد جهان دیده بود و بر قات
 ایشان مقرر داشته ارشاد فرمودند که از صواب
 همه یکدیگر بیرون نروند و از آنجا سالها و غانا بفتح و میر و
 بمقرر عز و جاه را جعت فرمودند و از مرزده وصول

قرب موکب طوفان صغیر و کبر و برنا و پیر استقبال
 شتافته شرف پای بوس دریافت از انعامات و جاسات
 سر مباهات با وج کیوان رسانیدند و بعد از مراجعت
 از سفر خجسته اثر صوبه اویسه و استخلاص آن ملک
 دل پذیر که جنت البقا و بیکلام قریات نصرت ایت
 بود حق جسم سلیمان پسر مرزا میرک برادرزاده نواب
 بیگم صاحب را از خشکی تغییر کرده بغایت فوجداری
 رنگپور سرافراز گردانیدند و تالی آن که میر محمد
 جعفر خان نوکر صدر رویه بود چون خدمت سکایی آن
 زبده راه یافتگان سراوق اسرار عمده بندگان
 فدویت شعار پند خاطر دریا مفاطرت داده بودند
 جلیل القدر شکاری اقول سرافرازی یافت و شکستی
 و دیگر فقیر البیگمان تقویض شد و برای صلح ارحام دور
 و نزدیک که بصر سن بودند در ماه مقرر فرمودند
 چنانچه این محرز اوراق که در سن پنجاگینی بود بدماه

پنجاه روز پس از آنکه گردید و بعد سی و چهار سال درین
 سنه نحس که هزار و یکصد و شصت و شش در وقت
 تسلط صاحبان انگریز از به قدری مرطوب شد و تا حال
 هر صوبه داری به قدر حال مراعات نمیکرد که از سیاق
 کلام آینده بوضع خواهد پیوست و همین قسم صادق
 علیخان خلف میر محمد جعفر خان و حرم علی و غلام علی خان
 عیسی سلام حسینیان عرض میکنی بدربار به تقریری سرافرازی یافتند
 و نواب شهاب جنگ که بخدمت دیوانی صوبه بنگال و برتوق و
 فتوحات و بنظم و نسیم معاملات محالات جهانگیر
 سر بلندی داشتند رخصت محال نیکو یافته با نواب
 حسینیان که نایب ایشان بودند با نصاب شریف
 فرما شدند و از رؤسا و زمینداران آنجا مبالغه کلی
 بنحوشی و ارمیدگی و اصل خزانة ایشان گردید و
 هنوز یکسال تمام نگذشته بود که خبر رسیدن نواب صاحب
 و دخل یافتن باقر علی خان در صوبه اولیه شتهار یافتند و بجای

را بجز دو وصول اینجور وشت اثر خواب و خور حرام کردید
 و با وجود استداد ایام برشکال نواب شهابت را
 عجلت از جهانگیر طلب سرموده به نیابت در شهر گذاشته
 اول موسم را بتجلیل تمام سمند عزم خوشخرام بصوبه
 کتک کران رکاب و سبک انجام گردانیدند

بر سواد خوانان نقوش الواح لیل و نهار که محرمان
 محافل انس و دقیقه شناسان عالم قدس اندیشیده
 نمایند که باقر علی خان بعد جدا شدن از مرشد قلینان
 حرکت بر سکون اختیار کرده با معدودی چند اراده
 صوبه ادریسه نمود و بحال اکر در میدان مبارزت براسپ
 جلالت سوار شده جولانی کند و غبارفتد که از ستم
 ستور بکانه املینج شده است تیغ ابدار فرو نشاند
 در نواح صوبه ادریسه مدتی از ملازمان قدیم خود که در

خدمت نواب صولت جنگ حاضر شده نوکر و اهل کار
شده بودند بیشتر آن و مرغان فرستاده از آمدن
و اراده خویش اعلام کرد و بعضی از آن مردم که بر کب
حماقت را کب بودند و از دریای سخای او آب نیلجام
خورده بودند خواهان او شدند و چون نواب صولت جنگ
از گفته حسن میکیان بیرون رفته و اختیار قلعه و ملک
بان مردم بیست فطرت سیرده خود بخش و نشاط
مشغول بود آن اشقیای حسن کیانی را مانع کار خود ندانسته
نزدیک قدم رسول مظلوم در رکب شدند و از انجا بعبادت
تمام آمده نواب صولت جنگ را با عیال و اطفال متقیه و
محبوس نمودند و خطی برای باقر علیخان که در آن نوبت
بود فرستاده از کار ناانجار خود آگاه ساخته طلب
نمودند و آن خام طمع با فیهوس خوردن آتش
کرم دست از آبرو شسته و نیز توین خیال سراسر
احتمال نشسته خود را بصوبه ادیب رسانید و هرگاه

اراده خاموش ساختن شمع حیات نوا بصورت جنگ منمو
 از تجلی قدرت کامله الهی ترسیده زلزل می شد
 و باعث زندگی مجوسان میگردید تا اینکه در سنه اربع
 خمین ماته و الف جابجایی یک توجه خاطر خیر و یک تو
 اندیشه ضمیر میر با افواج قاهره متوجه دفع فتنه و فساد او
 شده و مار از روزگارش برآورند و آواره شد
 او بار کردند و تفصیل این اجمال آنکه در آنیکه جنگ البلیا
 بنکالامحیم سوار قات اجلال بود و خبر احوال احوال صوابیه
 شنیده به ستوری که سبق ذکر یافت نواشته ها جنگ را
 به نبابت خود در شهر گذاشته و جریب خاثر همراه گرفته بخت
 تمام متوجه آن صوبت شد و چون بدو سه منزلی تک رسیده
 معلوم فرمودند که باقر علیخان ره بغوانها ده و نواشته
 جنگ را در سوار می رتبه مجوس ساخته و دو منغل همراه
 ایشان در رتبه نشاندیده و چند پیاده که آنها را تملک گویند
 برای محافظت رتبه باز داشته که اگر فوجی برسد کار

نوابصورت جنگ را کنند و اگر نه همراه بیارند حکم فرمان عالی
 آن اشجع زمان لغاوی یافت که مصطفی خان برادر بقیه
 خود را بنیم رسانند و زنده و مرده نوابصورت جنگ را بدست آرند
 و محمد امین خان برادر خود و جابجالی که از شجاعان روزگار
 بود و نیز استعدای حصرت نمود و ملتحمس او شرف قبول
 یافت و روانه گردید و در مسارعت بر اقوان مسافرت
 و چون دشمنش عرصه جنگ تحت کش راه نام و ننگ اب
 مصطفی خان بر جنگ مانند برق جهان سوز و زویر حیات
 آن ستاره سوختگان آور و باقر علیخان از ترول بلای
 آسمانی ترسیده و دست از اسرا و عیال خود بر داشته
 جان سلامت برون را از غنیمت شمرده از پیشتر پشتر کرم
 گریز گردید و پیاده نای کرد و رتبه بر پرده نای رتبه
 طعن نیزه زده با عقاد خود و کار نوابصورت جنگ را تمام
 قدم گریز پیش گذاشته رو بفرار آورد و آن دو مغل اصل
 گرفته که در رتبه همراه شسته بودند یکی از آنها به نیزه همان

تنگ

تملکها بدار البوار شتافت و دیگری نخواست که خود را
 از رتبه اندازد و طعمه شمشیر غازیان گردید و نواب بزرگ
 در رتبه با نواب صولت جنگ راجه و تقصیر نمود و پند
 کرده بمحمد امینان سپرده خود بتعاقب باقر علیخان
 روانه شد و با و رسید به برکت و جناب عالی از زنده
 بدست آمدن نواب صولت جنگ سجدات شکر الهی تقدیم
 رسانیدند و برادرزاده راتنگ بپر گرفته ارشاد نمود
 که روز و شب بانی تو خنده باد و دل و جان
 بدخواه تو کند باد و چند روز اخراج را در ملک آرام
 و رعیت و سپاه را در دیوان عدالت بارعام داده
 مخلص سلیمان را به نیابت صوبه سر بلندی بخشیده
 بمقر عز و جاه عطف عنان فرمودند و چون بانی شد
 رسیده خبر آمدن مرثیه و بیماری مخلص سلیمان شنیدند
 شیخ معصوم را بسالارئی ملک و راجه و لقب آرام
 بسر راجه جانکی آرام را بصوبه داری اولیه سر فرار خسته

روانه آن صوب فرمودند و خود باز بمقرع و جاده در
حرکت آمدند و از میدان پور نو البصیلت جنگ را برآید
قدم بوس ابوین حضرت الضراف از زانی داشتند
و خود با تمام سرداران که هر یک برانچه امیری بودند بانی
کوچ میفرمودند و جوایز اخبار افواج مرسته می بودند
و چون لشکر نصرت فرجام چکله بردوان کردید افواج برت
رسیده تمام فوج را می صره کرده نوعی آب و آتش بند
کردند که تا دو هفته روز در تمام لشکر است روپیه امان خود
بهمن رسید

منقول است که چون نواب ستم جنگ
چهار سوار شده روانه و کهن کردید و بکازمت نواب
نظام الملک رسید و اراده استعداد بخاطر گذرانید نواب
موصوف بعد از ملاحظه مال کار مرسته را مخفی اشاره نمود
و تخریص بر مال و منال بکالام نمود و نظر نظام در ویرانی و ویرانی
آب و آبی بکالام کوشید و سرداران عمده مرسته با طایفه

از سپاه که بنوک نیزه در شب سیاه کلف از روی ماه
 زایل میکردند متوجه جنگا شدند و شیخ معصوم را با اقوام
 او کشته و راجه و قلب رام را با سیر می گرفته جناب عالی در
 بروان محاصره کردند و پیغام چوتنه و در خواست کرد
 روپیه که در آمدن این طرف خرج شده نمودند آن بدو
 با فرستاد شجاع عرصه جنگ از غافل آمدن اینها و نظر
 بر بی سرانجامی خود و اول برادری مبالغه چوتنه و بعضی
 مصالح دیگر راضی شده خواست که قسمی این دفعه بی تحریک
 سیف و سنان و بی استعمال تیر و کمان باز گردانند
 و آخر نواب سراج الدوله را چشم و چراغ دولتش بود
 چون بی رغبتی خواستند نظر بیاری باری تعالی جل شان
 کرده دل از سر بر داشته سالاران فوج را جمع کرده فرمود
 که آنچه مرته را تفویض کنیم چرا شما انعام ندیدیم بجان الله
 و یک چشم زدن و از یک کلمه دل خوش کن اینهمه فوج
 مرته را بدار البوار فرستاد و سرداران مجرب و استماع اینکلمات

فرحت آیات در شمار نقد جان پروا نکرده با نفعی راضی شده
 جنگ را بر مصالح ترجیح داده کلاه کشته سرداری را شکستند
 و دامن همت بر میان جان بستند چون روز دیگر
 عروس خورشید در دست گرفت جام جمشید
 جمیع سرداران از اول روز تا هنگام شام با مخالفان چنان
 بحرب و ضرب پرداختند که آواز نحین و آفرین بر فلک
 بهفتم رسید و آخر الامر بعد دوشه روز بوقوع مقابله و قتال
 بامداد می ربه و مجادله تاب صد مرتبه جوشش منصور نیارده
 آواره دشت ادبار گردیدند و بغارت شهر و ده افتادند
 و حبیب الله خان که درین سفر همراه بود و عداوت و راکبتن
 داده باراده خلایق از فوج جدا مانده بود و از قدم
 باینچاندان دشمنی داشت گرفته بودند و ایشان مرته
 را ترغیب بتاراج شهر نموده و قریب دوشه هزار نفر
 همراه گرفته روانه شهر شدند تخت متوجه خانه خود شده
 برادر خود را همراه گرفت و بسبب مخالفت علی جواده

و عطار الله خان مجال فرصت بر آوردن عیال و اطفال
 نیافته متوجه کوتاهی جلست سیه گردید و قریب سه هفته
 که بر کشتی کنار دریا بار بود غارت کرده از شهر سرون
 رفت حاجی صاحب و نواب شهابت جنگ روز دیگر
 چنان بندریست شهر نمودند و کار از آن روز واقعه مرثیه را
 مقدور در آمدن شهر شد و جناب آقای مرثیه هر چه
 که سه و سیار کان تیغ زر کفار از غلاف شب تا میکشید
 بحرب پیش آمدند و بعد رسیدن ^{حاج} حاج هزاران مردم بشمار
 روی هر نیمت می نهادند و اقوام نصرت شعاریه و کبیراها
 ترحم کرده همه را طعمه کلاب می سختند چون جناب عالی باین
 هنگام داخل کتوه شدند و خبر غارت شهر و کوتاهی جلست سیه شدند
 بتحمل تمام در شدت باران خود را بشهر رسانید مردم شهر را
 از غارت مرثیه و زبانه خویش جامی دادند و دست مرثیه از تن
 بلاد و تعزیر عبا و کوتاه ساخته و مرثیه روز از ماند که راه ایشان
 نموده باز بنه و کوتاه مال مرثیه بر آمدند و از اطراف شهر نیز اخراج نمودند

و یک بل سدی که هر سال بر اطنبانی آب بر کنار و جلد بهاکری بسته
 میشود و عطار الله خان نابت جنگ و معطیعی خان بیخ جنگ به بلد می
 از آن میان بل بدکور را انگستی و بریدن حکم فرمودند و بسبب این
 آن بل آب دریا طرف جنوب شهر را فرو گرفت و مانع تردد افواج
 گردید و چون مسیح شد هر مرتبه تا در ضلع کتوه جمع شده اند و نیز
 عبور رودخانه بهاکری فرموده روانه الفوی شد و چون حیات الله خان
 سکه از دیندیزه چند ضرب توب بر آن بودید است اوله از باله
 آن کوه بر شکر ظفر قری می انداخت مرزا داور قا دارد و تو سجان
 جنس به بنزینها مت دکار دانی امتیاز موفور داشت از صد ضرب
 توب مای از دنا صولت از در هاست آن خواب را در کرد آب بل
 غرق گردانید و جابجایی جبری بر رودخانه آبجی که طرف شمال
 کتوه جاری است بسته در هنگام شب حکم عبور افواج دریا
 موج فرمودند و بعد عبور کردن شمشیر خان و سردار خان
 جسر از میان نشست و در آن دل شب عجب هنگامه
 و غوغایی رود داد که روز رستخ نمو دار کشت و جابجایی

در آن کل و لا خود پیاده پامتو چه شده و مردم را
 تسکین داده در همان گرمی هنگامه باز جبر را درست بسته
 حکم بجو مردم ارشاد فرمودند و مرسته از غوغای مردم
 دل باخته دست از احوال و انقال خویش برداشته
 قرار بر قرار اختیار کرد چون صبح دم آفتاب
 روشن زدیمه برین کیو و کلشن هر دو لشکر بمقابله
 همدیگر پرداختند از غبار مراکب روز روشن چون
 شب تاریک میان و چشمه خورشید تابان از چشم
 بینندگان در ظلمت نهان گشت بسبب باریدن باران
 خون آب دریا پیرایه کلاتون پوشید و شمشیر خون
 اشام غازیان از تشنه کامی قدح قدح نوشیدند
 و یکانه تیغ و خنجر در همدیگر نهادند و نزدیک بان شد
 که افواج نصرت قرین را چشم زخمی رسد که نواب
 بهر جنگ مصطفی خان توکل بر لطف یزدان کرده
 تیغ کین از نیام کشیده و دست جلالت گشاده

بر دشمن حمله رواز ما نمود و خود را در شعله های آتش
برق شمشیر مانند سمندر و مثل ماهی در دریای خون
انداخت و حریف را از پیش مو برداشت و تمام
اعیان لشکر پشت گرمی آن غلله اش به باب اجتماعی
حمله آورده خود را بر دشمن زد و افغانان قصور
تیر از کمان مانند زاله و باران روان گردانیدند
و قصوری در ظهور شجاعت و مردانگی نکردند و چون سوار
اجل بار مح و سهم هر یک بمغان گشت نیم غایت الهی
در وزیدن آمد و طایفه مرته که رایت غرّه و غنا و بر
افواخته و بکثرت سپاه و لشکر مغرور شده و گوله
در زمین و زمان انداخته بودند چشم بخت خواب آلودگی
خیره و روز روشن در نظرشان تیره گشت صولت
و شوکت رایات ظفر قرین مشاهده کرده از معرکه
روی بر تافته چنان هراسان شدند که در کتا دریای
چلکا که انتهای سرحد صوبه اویست است هیچ جاغان

نکشیدند

نکشیدند و جناب عالی نیز بتعاقب رفته و در وقت توقف
نداده خود را بکلیک رسانیدند انواع خیرات و تبرکات
شامل حال مردم آن دیار کردید و ایندفعه برادرزاده
نواب میر جنگ را در صوبه اویسه گذاشته با ملازمان
رکاب مستقر عز و شرف عازم کردیدند مردم شهر ازین
مژده باستقبال شتافته و بسعادت ملازمت
استعلا دیافته بخواطف کونا کون و عوارف میزن
از جند و چون سزاوارتر دیدند چون جهان
ز و گرفت فیروزی فرخی یافت از جهان روزی
در ای مملکت آرای بر فایت سپاهی و رعیت گماشته
مبلغ تثنی کله رویه در خون بهای چند نفی که بر سر
غرق شده بودند بر داران و تمام فوج انعام نمودند
و والد محترم را و اوراق را که در حین هنگامه دار و گیر بازار
موجود است مردم غریق کرم کرده بودند بجنایات
فیل اختصاص بخشیدند

بر سواد خوانان صحیفه تماشا و نظاره کیان
 چراغان کنبه خضار و روشن میگرداند که چون کمال
 شجاعت و شهباست جناب عالی در اسنه دایر و در افواه
 سایر گشت و در تنظیم مصالح ملک رایی ثاقب و تدبیر صاب
 بکوشش مردم دور و نزدیک رسید و افواج مرمت
 جواب چو تپه از زبان شمشیر خون اشام شنید
 این معنی موجب جاه و جلال آن سراسر اشتاق و ارتقاء
 صیبت شوکت و معشش در اقطاع آفاق منتشر
 گشت والی و سالار افواج مرمت راجه بها سکن را
 بسر کردی فوج والی بهائی دیوانه برای مصالح مقرر
 کرده با فوج شایسته روانه بنکا لائمود و دست رس
 ایشان ناهر جا که رسید عالم و اسباب عالم را پیشان
 و ویران گردانیدند و چون راجه جاکم رام برای شکار
 پیر خود راجه و لقب رام فرستاد و بلکه رویه معاونه
 نمود و سر رشته گفتگو بهر نیند با استصواب همان

و کلا

و کلام پند مصلحتی چو نه بالی بهائی میان آور و والی
 بهائی که از طرف سالار خود به پیمان کار ما مور بود این
 پندام را لطیفه غیبی دانسته بواسطت راجه جانکی رام
 بلا و مست جناب عالی رسید و جناب عالی اظهار داشت
 کرده بنوازش و جهر بانی زیاده از حد اختصاص
 بخشیده سرور و خوشدل باز گردانیدند راجه جانکی
 رام و نواب میر جنک را همراه داده برای تسکین
 حالات و استفسار مقامات پیش راجه بهاسکران
 بایلی کرمی مرض فرمودند و این دو کس با راجه بهاسکران
 ملاقات کرده قواعد محبت و اتحاد بین آنها را مقرر
 دادند و هر اسم عهد و پیمان میان آمد و سوگند
 دین و آیین خویش تا کید تمام پذیرفت
 بخور و نهند سوگند بر دین خویش بگردند عهدی باین
 خویش و اکثر جناب عالی بعناایت تحف و هدایا
 راجه بهاسکران را خوشدل و در پرده غافل میسند

و از آنجا که در تدبیرات ملکی حکام و سلاطین را از جمله
واجبات و تعلمات است به الحدیث فنون کار فرموده
بعد چندی باین شایسته و بایسته ملاقات شدند
و حکم شد که خیمه فلک شکوه در مقام منکره که صحرائست
بسیار وسیع برپا کنند زرزرخهای زو که در طول و
عرض فراوان فزون بود و از آسمان و ارض روز
ملاقات با لشکر انبوه در آن خرگاه فلک شکوه
جلوس فرموده میر محمد جعفر خان را با جوانان پلنگ خو
شعین دروازه و حیدر علی خان را با توپخانه آتشبار
نزد یک خیمه خود و بر سر راه مخالفان و مرزا
داور قلی را با توپخانه جهاننوز و مروجی تمام افواج
مرتب و مقرر داشته منتظر و کوشش بر آواز آمد آمد و
نشسته و چون احدی را از مال کاراگاهی نبود و هجوم
تماشاگران راه مرور بر مور و مار بسته نگاه بر نگاه
دوختند و برای نظاره کردن در تالش آفتاب

می سوختند و چون راجه بهاسکرن با لشکر جر از خون جوار
 سوار شده مشتاقانه همراه بهر جنگ و راجه جانکی رام
 روانه شد و از اینجا که گفته اند صید راجه چون اجل آید
 سوی صیاد درود برود و گوشتی خیمه لشکر خود را
 گذاشته باد و از ده سردار و آتی بهائی داخل خیمه
 کردید و چشم جناب عالی بر واقعه و فوراً فرمان قضا
 توانان بنفاذ پوست که اینها را در میان گرفته احدی
 را زنده نگذارند بجز و حکم جوانان رزم جو و نهنگان
 پر خاشخو بشمشیر هندی بر او بختند بهیچان
 آتش فرور بختند و سر راجه بهاسکرن را از قلعه
 بدن جدا کرده بنوک نیزه سر بلند کردند و اندر پیش
 را نیزه ریزه کرده از بهت اصلی زایل ساختند
 جناب عالی همانوقت بر فیل کوه پیکر سوار شده متوجه
 دفع افواج مرهت شدند و نواب بهر جنگ
 عمر خان بموجب فرمان بدنبال افواج بی سردار

افتادند برآمدگی ابرو کرد و کبود زمین ز آسمان
 بیج پیدانود ز زخم سنان و ز باران تیر زمین
 شد ز خون چون یکی آبگیر پسری پدر شد پدری پسر
 چنین آمد از چرخ گردان پسر و کثرت شعله تیغ تیر
 بود که نظاره کیا ترا چشم برهم میخورد و بسبب باران
 باران تیرانش از روی تماشایان می مرد و ماضی
 که حواصیر از لجوم کشتگان پشته ها گردید و دشت
 دشت را سیلاب خون یحیی مدت محض و دشت
 و طهور از لجوم ملوم در آن صحرایش و نور داشتند
 و بیشتر آن کوفه فخره از ساغر شرار شمشیر درخت ن غایب
 مست شراب ناگوارستی گردیدند و چون ازین
 ماجرا بغیر از مصطفی خان و راجه جانی رام کسی را اطلاع
 نبود و مردمی که در حیمه نشسته بودند بعد برخواستن
 جناحی از بیم برق شمشیر تن مضطرب الاحوال شده
 رو بگریز آوردند و حاجی صاحب را که ازین معامله

آگاهی نبود از راه دور اندیشی جناب عالی را فرمودند
 که شما تا قیامت برای خود دشمنی قائم کردید در سنه
 شصت و نهمین قنانه و القل نواب مصطفی جان که زیاده
 از وسع بشر جان سپاری نموده بود منظور الطاف
 و عنایات کشته مخاطب خطاب بر خنک کردید و
 آری بی سانس شکسته دلی باده معرفت نتوان
 کشید و مبارز پیرانغ تیغ درخشان نقد مراد
 خویش می یابد و بیای داری و ثبات قدیمی
 با علائقین مدارج می شناسد و در تمام عساکر
 منصور نیز مشمول نوآرشات بی نهایت گردیدند
 القصه جناب عالی آن سال تا میدانی پور بتعاقب
 افواج مرهت رفته شروع بر شکل عمق عز و اقبال
 معاودت فرمودند و از مرزده توجه موکب عالم
 نسیم هروری در وزیدن و نفحات امنیّت و
 رفاهیت دیدن گرفت و بعد مراجعت این سفر

خجسته اشتر در اوقاتیکه جنت البلاء و بنگالانمونه
باغ ارم و عالم فارغ از غم و الم بودند و اصبحت جنگ
که بهو کلی تشریف برده بودند با خودم ایمان برای
محصول برهم زدند و سجان سنگ نایب ایشان
بسیب سخت گیری مانع عالمی را تنگ کرده بود و
ایمان نظر بر مال کار نموده سرشورش برداشته
موافق ضابطه جمیع کلاه پوشان اراده شبنون
کرده بیها نه رفتن کلیسیا که بر پشت قلعه هوکلیت
قریب پنجاه نفر کشتهها سوار شده و چند نروبان
همراه گرفته از کوتاهی خود بوقت دو پهر شب
هنگام مدد دریا روانه شدند و نزدیک کرچه
که عبارت از معبد نصاریست رسیده از کشتهها
فرو آمده رو بقلعه راهی گردیدند و اراده نمودند
که بپای مردی ستم بر دیوار ماصعود نمایند و
اعجب به کاری خود ظاهر زندمردم کشک خصوص

جزا بر چنان که مانند بخت و دولت صاحبان
 بیدار و در کار خویش بشمار بودند قدم نهاد
 پیش گذاشتند کلاه پوشان از و میدان صحیح
 حیران کار خود شده و چاره بغیر ازین ندیده
 بر سفاکین خود نشسته رو بفرار آوردند نواب
 صولت جنگ حسن رضا خان سبحان سنگ
 نایب را با فوج شایسته برای محاصره کوه تپی
 آن اشقیاتعین فرمودند و این صاحبان عبور
 دریا کرده از نا کرده کاری در باغ امینند
 بغواغ خاطر نشسته و با عقاد خود قلمشماران
 شکستند و از قوم ایمان دو کس بنام فرخنده
 آمده تمام مورچال و راه آمد و شد ملاحظه کرده
 و در شب از کوه تپی برآمده بر سر غنوده کان بسته
 استراحت شبخون آوردند و تمام مردم از سر
 مورچال برخاسته مانند شخص کا بوس گرفته یکی

با حوال یکی پیر داخته رو بفزار نهادند جناب عالی اطلاع
برین ماجر ایاخته میر محمد جعفر خان بخشی را تا دیب
تنبیه آن مفیدان و غایبش روانه آن صوبه نمودند
والیشان خود را رسانیده کوهی را میصره نمودند
قوم الیمان از خوف نعل در آتش گرفتن افواج
قاہرہ بر جہاز سوار شدہ رو بفزار گذارستند
و تا هنوز بعضی مردم را چنین خیال است کہ میر محمد جعفر خان
دہ ہزار روپیہ رشوہ گرفتہ جان بخشی آنها نمود
و از ان ایام تا این زمان کہ قریب سی سال شود
و کہ کوہی الیمان در بیکال مقرر شد و ہمدین سال
جناب عالی بہ پایہ سریر خلافت مصیر عرایض فرستادہ
درخواست کمک نمودند

بہ مرتبہ نشینان سفینہ وجود و ناخذ ایاں بحرستی
و بود کہ غولہی کوہ نجات نمودہ اند پوشیدہ

نماند که در سنتت و خیمین قنات و القف رکبوی از
 کشته شدن سرداران خویش یا کلبه سوار کم و بیش
 متوجه صوبه بنگالاکر دید و رکبوی از انجام ست که در
 اقطاع هند از جمله قطاع الطریقان نوشته میشود و در
 حضور اقدس برای کمک بموجب درخواست جناب
 بالاجی رای مرتبه مقرر شده با مقتدا هزار متوجه انیسوی
 کشت و اینطایفه مطیع و متقاد او امر و نواهی پادشاه
 هند اند جناب عالی از آمدن همچو دو فوج بیکانه نواب
 زین الدین احمد خان بهادر بیت جنگ را صوبه عظیم آباد
 و نواب سعید احمد خان بهادر صلواتی را از هوکلی
 طلب فرموده با مقتدا هزار سوار جرأت نشسته بکار
 معرکه کارزار و کلبه برق انداز آتشبار مع توپخانه
 رعد آوازی صاعقه کردار استقبال آن که فوج بیکانه
 با فوجهای دریاموج بی باکانه در کمال خوشدلی و
 ابتهاج دیده رکاب که فرمان روائی را مرتبه معالج

ست بقدر و مہم نیست لزوم روشن گردانیدن
 خروشن کوس و بانگ نای برخواست زمین چون
 آسمان از جای برخاست و بعد از گفتگوی بسیار
 بالاجی رای چنین قرار داد که هر لشکر بقاصد یک گروه
 ایستاده باشند و سرداران طرفین از لشکر جدا شده
 با هم در میدان ملاقات کنند جناب عالی خیمه محقری در
 صحرائی بہتہ ایستاده کرده بدستوری کہ تقریر یافته بود
 برای ملاقات آمدیکر برآمدند و مصطفی خان و شمشیر خان
 و سردار خان و عمر خان و حیدر علی خان و داود قلچیان
 و رحم خان و میر محمد جعفر خان و فقیر الہ یکنان و دیگران را
 حکم شد کہ در حین ملاقات و ورود الویۃ عدالت و
 اعلام نصرت در میدان با سپاہ ظفر پناہ بترتیب و نسبی
 کہ در روز ہجاء و آوان جنگ و غوغا صف آرایی
 میکردند باصفوف

باصفوف آراسته بهشتقبال بالاچی رای شتابند که از
 ملاحظه لشکر و ترتیب و آیین عکسین کاروانی صف
 ارایان ملحوظ کرد و خوانین مذکور بموجب فرمان
 عمل نموده در حین ورود و رایات ظفر آیات صفوف
 آراسته بقسمی جلوه کردند که کره زمین از فروغ نشان
 جانستان و تیغ درختان چون قرص خورشید سرایا
 لمعان کردید زیتغ و زکرز و زکوس و زکرد
 زمین شد سیاه آسمان لاجورد ز پولاد و پیکان و
 پرتعقاب سپهر کرده و در پیش سراقاب و آهین
 نهان بود یکسر سپاه چو برق درختان در آب سیه
 بکف تیغ نشان بود یک قطره آب که چون سبل
 کردی جهانی خراب و آن روز از هجوم پادیه
 و از دو حام سوار و کثرت کرد و غبار راه بزرگ
 انظار تنگ بود نبود از هجوم سپاه و سوار
 رهبری آنکه از سنگ خبر و شرار علمها چو خوبان

چنین و طراز ز پرچم بعل کرده بر فتح باز ز کرد و بخت
 داشت رخ تار و بود که چشم و کلمه همه ورشته بود
 و مان و لب مرد داشت رو سفالین شده چون
 و مان سبو و سپاه بالاجی رای در انسانی راه
 بدست و مقرر ی مسلح و مکمل صف آرائی کرده از پرچم
 اعلام سیاه نام روز روشن را نمود و در شب اعلام
 کردند و اندیدند بر علمهای ایشان زمین چو خاک
 نهان در خط غبرین درخشان شده از علمه کسان
 چو در تیره شب گردش اختران غرض هر دو سردار
 با چشم و جبهه نزدیک خراگه رسیده پیاده شده
 با هم ملاقات کرده داخل خمیه شدند جناب عالی نواب
 سراج الدوله را با بالاجی رای چمیره بدل کرده بفرستاد
 اختصاص بخشیدند و با آنکه در آن اوقات چون
 تاب رشتنهای مختلف هر یک برای میرفت جناب عالی
 و بالاجی رای مانند رشتنهای که بعد از بافتن پیرایه

اتحاد می پوشند با هم کی گشته بوی رانی طرایی با نچه
 فساد و بر افکندن پنج و بن نهال بخی و غنا و رکوهی
 آمد استمان شدند بالاجی رای اظهار بشاشت کرده
 تنها جهت دفع شتر خصم بد اختر روانه گردید و تا آنک
 رکوهی را تعاقب کرده و بسیاری از مردم ایشان
 کشته سالها و غنائم را جعت نمود و چند لکه روپی که
 از حضور تنخواه او شده بود عنایت فرموده و
 بدادن تحف و هدایا خوشدل ساخته رخصت نمودند
 از رانی در شتند و بعد رخصت شدن بالاجی
 رای جناب عالی که تا حال بر قول حکیم عمل نموده بفراغ
 خاطر نشسته بودند که گفته اند جو دشمن بدشمن شود
 مشغول تو باد و ست بنشین با آرام دل خود
 بمقابله رکوهی شتافتند و از هر طرف که بمقابل او
 پرداختند و او را ده جنگ نمودند و برونده
 بغارت ملک مشغول شد آری غصه صولتی که بهشت

صلا بتش نی در ناخن شیرین جهان کند کجا حوصله آنکه
 در مقابل او هر کفار خصلتی از رو باه بازی چرخ پلنگ
 خود بدعوی شیر مروی کردن افراز و استاد و دقیقه
 شناسی که بعلمی نظرت وانش زمانه پیر کهن سال را
 تا ویب امور ریاست کند کرا طاقست آنکه بشا کردی
 فلک کجا ز بار او نرود و غل بازو الغرض چون ایام
 برشکال قریب رسید رکوهی و کلان فرستاده پیغام
 مصالح نمود و ضابطی بوکلای او ارشاد فرمودند که
 بالاجی رای آمد و ملاقات کرد و مبلغ کلی باو تفویض شد
 و از مدت چهار سال میان ما و شما جنگ است و ما
 سرور داران عمده شما را کشته ایم و از شما هیچ ضرری بها
 نرسیده مگر آنکه چند ویدی سوخته اند و از انهم نفعی معتمد
 به شما نرسیده مناسب آنست که با هم ملاقات کرده
 بر بساط انبساط نزد محبت و دوستی بازیم و برای چند
 روزه حیات چه لازم است که فلک را سقف بشکافیم

و طرچی دیگر اندازیم و خبری بنما و اوده رخصت فرماییم
 راکهوجی در جواب اینکلمات گفته بود که هرگز
 این شدنی نیست که میان ما و شما ملاقات شود و مصلحت
 آنست که صلح کنند و دست از مناقشه بردارند و چون
 چند روز برین گفتگو گذشت و حربی هم بمیان نیامد
 و ایام برشکال رسید راکهوجی درین سرزمین اقامت
 نمودن مصلحت ندانست بوطن و مکن خویش بی نیل
 مرا و برگشت و جنابعالی بمقرعز و جاه مراجعت فرموده
 جمعی از عساکر که از ایشان خدمات پسندیده بمنصه
 ظهور رسیده بودند با نعامات بیغایات سرافرازی
 یافتند و در اثنا ی این عیش و نشاط و شکفتگی و انبساط
 محقه زندگانی والدۀ ماجده جنابعالی که بمنزل نو و از
 منازل زندگانی رسیده بود و بسرآمد و طوطی رستم
 قفس کالید را که مرصع بحکایت پسندیده و حصینت
 بود در هم شکست و سحاب ناکند بر این جهانی را که

سنگ راه وصول است بجا گذاشت کرداب وار
پیدایش درخیش تن نهان گردید و کینه و نیش
جباب آساز و ام تعلقات برید جباب عالی مراد افانت
تخریب بجا آورده روز جلوس تمام اقربای بزم مرده و
ول مایوس نواز شات و عنایات ملبوس خوشال
کرده بیشتر از بیشتر نسبت بپاهی و رعیت انعام
و التفات مبذول داشته بر قدر و منزلت سرداران
و رؤسا بیفزایند

بر فرمان روایان آفاق و سواد خوانان صحیفه کهن
اوراق ظاهر است که تا سبلی صرصرادینیم نباشد
رخساره کلمه زنگ نگیرد و تا ترک تعلقات نگذارد
آرزو نمیرد و در سنج نخستین تالیه و الق چون رکوب
می حصول مطلب مراد بوطن خویش برگشت از راه شرمگاه
و ندامت فوجی جبار بکثرت اقطار امطار روانه بنگالا

لوح

نمود و حبیب الله خان را همراه کرده به دران خویش
 فرمود که از صواب دید ایشان بیرون نخواهند رفت
 و حبیب الله خان با توج مرتبت در کمال غرور
 داخل صوبه ادبیه شده قلعه باره بهائی را که در حکام
 منانت مشهور آفاق است و خدقی از شعبه دریا دو
 طرف قلعه حیده که آن را کنجوری گویند و دست
 بران یافتن خیلی متعذر است خالی یافته بحیط تصرف
 در آورده سید نور و سراند از خان را با داشته از آن
 و یکمزاری را با اجمال و اقبال کران دران گذاشته
 متوجه تنجیر نکالاشد و محال بالیسر و جالیس میسر بود
 و بر دو ان و میر بهم و بشن بور و منکل کورت کشتند
 بجاروب نهب و غارت جهان رفت و رو کرد
 که گویا از آبادی و معوره در نظر نهان بود و جابجا
 با شکر نای آراسته بدافه آن خیره سر ناعاقبت
 اندیش که در لبر ز ساختن چنان زندگانی خویش ساخت

برآمده مصطفی خان و رحم خان را بطرف بشن پور که خود
 میر حبیب الطرف بود روانه فرمودند و عمر خان را بطرف
 منگل کوت رخصت نمودند و میر محمد جعفر خان شمشیر خان
 و سردار خان را برای ضبط راه میر بهم مقرر داشتند خود دست
 و اقبال و خشت و اجلال با عیدری خان داروغه توپخانه
 دستی و مرزا داوود قلی داروغه توپخانه جنسی و بابا قلی افواج
 نصرت شعار را از بیراهه متوجه کوهستان و جنگل بشن پور
 شدند و بسبب تراکم اشجار پر خار و تصادم راه ناممکن
 که تفرقه سپاه دست داد و مقدم و جمعیت نبود حکم
 فرمودند که در وقت حرکت و سکون یعنی کوچ و مقام
 از توپها بیارند و آواشکافی می شده باشد تا افواج قاهر
 باین علامت سلک جمعیت از دست نداده در آن جنگل
 حیران و سرگردان نشوند و بدین طریق که آواز توپها و نوا
 در زمین و غلغل در آسمان افکنده بود و جنگل مارا بریده
 در عرصه چند روز غافل بسر قوت جیبت خان رسیده

مقابلہ و مقابلہ اش پر داختند و بعد از حرب صعب افواج
مرہٹ تاب مقاومت نیا پر وہ رو بقرار آوردند
و افواج طرفین دل از حیات برداشته و دست از
جان شسته تا مدت یکماہ کہ در آن کوہستان و جنگل بود
وہ وہ و صد صد ہر جا کہ مقابل می شد نہ صباح و رواج
بازار محاربہ گرم میکردند و بعد از نجات یافتن از آن مضیق
سپاہ طرفین کسرت با وہ رجیق بودند و بروان
حرب جمعی روی نمود و افواج قاہرہ کہ از زندگی خود
نیز بنگ آمدہ بودند چون شیشہ شکستہ حملہ می کردند
کہ وہ نقش وجود خود و بزرگ مرہٹہ را از لوح احوال
محو کردند و شداب ناکہ ازستی پشیمانند و چون
خوف و ہراس بر ضمائر اہل فساد استیلا یافت
و پنہ تفرد خاطر باند از برون حواس درہم یافت روی کریز
نہادند و جناب عالی بفتح و فیروزی اختصاص یافتہ بخت
آن ناعاقبت بنیابا بغار روان شدہ از کشتہا و

پشتها ساخته چون بده کرو ای قلعه باره بهائی رسند
 سید نور با تقی سراندا از خان بدست برهنی عرضی
 از خوف حبس الله خان در حقه نار جیل پنهان شد
 ارسال نمود که اگر جناب خسته تاب متوجه قلعه شوند
 و برین ذره وار لمعان خورشید مثال اندازند و عفو
 تقصیرات فرمایند غلامان معه بیت عظمی شمرده اینحصار
 برضا و رغبت تسلیم می نمایم بحرح و ملا خطه مضمون خیرت
 مشحون خود بدولت و اقبال باقلیلی از مردم باطلجه
 رفته بر قلعه کوهی که نزدیک بقاعه بود اقامت فرمودند
 و سید نور که چون صبح صادق نورانی و اطاعت و عقیدت
 از چین پیشانی داشت ایضا بوعده خویش کرده
 تنها از قلعه برآمده بشرف ملازمت رسید بعد از قرار
 سپردن قلعه و تکرار معامله رخصت انصراف حاصل
 کرده بقلعه رفت و روز دوم باز سراندا از خان
 هزار ی را همراه گرفته بار او قریب بندگی باشد ظفر

قرین بیاید و خود پشته از آن دو کس بخدمت رسید
 سعادت قدم بوس دریافت و آن وقت جناب
 بارو و داخل شدن شهر باخا زیان منتظر رسید نور
 و سران از خان در خیمه کوچکی نشسته و احوال اقبال
 روان شدن بار بسته بودند و چون بدعت رسید
 و سران از خان در صوبه اولیه از خدا اعتدال گذشته
 بود و مفصل احوال تعدی این دو نفر بجمع مبارک
 رسیده نواب سراج الدوله در میدان با انبوه جوانان
 بفرموده جناب عالی مامور بقتل سران از خان بی گنا
 عرض کرد که قریب رسیده اند می آیند حکم شد که گفته
 بفرساید که اول با نواب سراج الدوله و بعد از آن
 با ملاقات کنند و آن اجل رسیده چون متوجه
 ملازمت نواب سراج الدوله شدند جوانان کشتند
 فرمان بودند بموجب اشاره سران از خان را بی سر
 گردانیدند و هزاری را از پای آورده و سید نور

جانشینان چون سید نور با نواب سراج الدوله

که بر دست و بازوی خود مغرور بود و خود را اشجع
 روزگار تصور میکرد و از شنیدن این خبر بجای خوش
 خشک گردید و او را نیز مقید ساخته حواله مواتیها نمودند
 و چون متوجه قلعه شدند مردم آنجا بمناعت پیش آمدند
 و بعد از گفتگوی بسیار تجدید عهد سران قلعه از تنگنا
 محصور بی نجات یافته سر قدم ساخته بخدمت عالی
 دویدند و قلعه را تصرف اولیای دولت دادند
 و همان شب بفرموده جناب عالی مواتیها حلق سید نور
 جان قتل دادند که نفس نفس شد و صبح چنین استهوار
 یافت که سید نور خود را از غیرت بکشت پای قلم
 را تمیز قتل چنین مقتول عقیدت مندی میلغزد و بر
 می آید و الحق که مقام حیرت است و در وقت مراجعت
 چون کسی بقلعه داری آنجا از خوف افواج مرته راضی شد
 مگر مزاجیست که برای ریاست و روز قبول میکرد
 قلعه را بقلعه وار صوبه را بصوبه دار گذاشته متوجه نکالا

شده

شدند و که و مه که مانند ماه نو خوانان رویت
 اقای خورشید ضیای جناب عالی بودند با استقبال
 و دیدند و در هنگامی که کلیه عا در می اجابت گشوده
 و آب نهال کت تان عصای دست هر کل و خاری شده
 بود باین فرمانی قلم و چهارم طوایف انا خاص
 عام را حیات تازه و بهجت بی اندازه بخشیدند

بر فرمان روان مملکت قلوب و بر دوشینا
 هر زشت و خوب ظاهر و هویدا است که تا ساز
 زمانه بقیا و نرسد لذت عاقبت مره ندهد و ناچار
 با دوه ناب و در سر نیار و قفل میا بخواندن ادعیه
 زبان نکشید و نالذت هجر میا بخواندن ادعیه
 عروس شتیاق وصال آرایش ندهد چون نیل
 در فشا و حاجت مندی با طریق میست در سنه

سبع و خشتین مانه و الق که جنت البلاء و بکمال متع
 رایات دولت و اقبال و این قطعه زمین مجمع
 سپاه عدو مال بود در جشن طوی نواب کرام
 الدوله سپه میانی نواب بیت جنک با دفتر نواب
 عطار الدخان ثابت جنک بلوازم سور و سرور
 و جشن و سور پر داشتند و چون خدمت گذاران فرما
 پذیر بهیه سامان آن بزم خلعت نظیر مشاغل نمودند و بزم
 بوی گل بچمن و وید و گل تحصیل کلاب میان تنگ
 بر بست اوازده آن بزم سور شور و شک دل ناپیدا
 نمک سود کردند و بهار و خزان مانند رعنا بطراحی
 رنگ آمیزی ایوان زیبا جلوه افروز کردند و
 سایبان نای زر بفت و شجر و اطللس زر نگار که در
 طول و عرض با فلک ثوابت لاف برابر می نمودند
 و دعوی مساوات می نمودند بستون نای ندرت
 زرین مرصع کار بسلسل مرارید بر پا کردند و پیش

کران بها که با چادر متناوب دعوی میسازد و از
 جادو و کارهای استخوان صنعت که شمیم ریاحین از
 کل و برکشان است شمام می شد مفروش گردید و
 آتش بازان آتش دست از اجماع کاری تمایل
 بجان را سر رشته حرکات طبعی بدست داده و نظر
 اعجاز اثر اهل مجلس جلوه میدادند که از کلهای آتشین
 بومی ریاحین بشام باز یافتگان آن بساط عیش و
 نشاط میرسید و نظاره رسا از حیرت آن بزم
 وسیع که از اندازه بنش بیرون بود برخویش پیچید
 و نسیم بهاری شمیم ریاحین در بغل مشک الود سخن
 هوایی آن محفل همچو موسیک بارخوش و خرم میگردید
 تعداد تباری خوشبوئی و روشنی و آتش بازی آن
 بزم بدو از ده لکبه روپیه رسید سوامی الی خاص
 عام بخلعت سدا با اختصاص بافتند و شش ماه کامل
 شبانه روز لکبه سوار و لکبه پیاده و کورنار از رعایا

بر اسم جشن و سوره و لوازم اهو و سوره و پرده خند
و همین که اقباب عالم کتاب نخت بمنزله کشید
جناب عالی نیز بدستور سال گذشته نظر بمنزله داشت
نموده متوجه دفع فتنه و فساد جیب خان شدند
و جوانان بزم لباس رزم در بر کرده مهیای کارزار
گردیدند و بحضور پادشاه جمجاه چاه چاه عراض سال
نمودند که پیر غلام بیت جنگ را از عظیم آباد برای
تسلیه مرته تا طلب کرده و صوبه خالیت نواب صفدر جنگ
که همسر جد صوبه اندکم شود و چند روز در نواح عظیم آباد
بگذرانند تا غلام بخاطر جمع شتران بهار ارفع و این
کفره را دفع نماید و چون از حضور بر نور برای نواب
صفدر جنگ فرمان واجب الاذعان برای محفلت
و حراست صوبه عظیم آباد رسید ایشان از صوبه
خود بتفرج تمام و بتمطریق مال کلام بخیاں خام کوچا
کوچ بصوبه مذکور خود را رسانیدند و ملک خود را

کرده و دخل و مقدمات مالی و ملکیتی نمودند چنانچه بعلی از شنیدن
 این خبر که آن وقت بتعاقب مرشد در صوبه اودییه تشریف
 داشتند بلا توقف و تاخیر دست از جنگ مرسته کشیده
 بغریمیت عظیم آباد پادشاه سعادت آورده بنواب
 موصوف قلمی فرمودند که الحال این بنده و اهلبیت
 احتیاج بکمک نمائند و الحمد لله که اقبال لایزال بادشاه
 که شامل حال بنده ضعیف است لایق محاکم تیره کردن
 نیست تشریف بردن ملازمان از صوبه انست اصلح
 می نماید نو اصفدر جنگ از ملا حظ اینکلمات شونج
 و شنک که بی اهمال و درنگ بتنام سپرده شده بود
 از صوبه بدکو رخصت خود و عجلت نمودند و
 چنانچه بعلی بایضا پیش از چند منزلی طی فرموده بودند
 که خبر مراجعت نواب مغزایه رسید و چون مسموع گردید
 که دو ضرب توپ از صوبه عظیم آباد همراه برده اند
 بسهل انکاری کار فرموده بدرتغافل نه دند و روی

سعادت بعظیم آبا و آوروه مهابت لیجان را که نایب
 عظیم آبا و بو و بانواب محمد جنگ طریق اتحاد می نمود
 اخراج فرمودند و چون مسموع گردید که افواج مرهت
 بر کنار رودخانه سوان جمعیت نموده اند روانه
 آن صوبه شدند و مانند باد سموم خود را بر سر کفره
 فخره دفعه رسانیدند و چون سه روز از دست
 آن کفره که محاصره کرده بودند بر تمام عساکر اسلام بفرقه
 فاقه گذشت و خوردنی مطلق پیدا نبود و جوانان طرفین
 و معرکه آرایان جانین دست از جان شسته و دل
 بر مرکب نهاده بمقتضای س وقت ضرورت
 چو نماند که نیز دست بگیرد شمشیر تنیز حرب خربی
 بمشایه بمیان آمده که از دو دحیرت آن چشم بینایی
 فلک کور گردید و جریس محترق و نباله وار ما صفت
 بر خود پیچید افواج مرهت با هزاران مرهت واه
 بحال تنباه در وی سیاه آواره دشت ادبار

کر دیدند و آن اقبال محترم برای جرات سینه عالم
 با خلق تمام مرمی بفتح و غیر وزیری زینب سند عدالت
 شده بحقیقت احوال احوال لشکر و افراد و عکس رسیدن
 و مطالب ایشان را بنظر امعان ملاحظه نمود هر یک را
 فراخور خداوندی که از ایشان بمنصه ظهور رسیده بود
 مشمول نوازشات و عنایات فرمودند و مقتضای
 عدالت و رعیت پروری بحقیقت احوال رعایا و
 برآیند رسیدند داد عدالت و مظلوم نوازی دادند
 و در سنه ثمان و خمسين ثمانه و الف بمقر عز و جاه و تقی
 بخشیده در تنگامی که جنت البلاء و نکالاً مخیم جاه
 و جلال بود خود مشوجه طوی نواب سراج الدوله شدند
 و این جشن به از جشن اول بود که تمام ایام بر کمال
 خانه بخانه هر شب شب برات و هر روز نوروز بود و
 علاوه آن رزم و بزم مانند خزان و بهار و لیل و
 نهار چون گل زیبا و رعنا پیرایه اتحاف پوشیده بود

چه که در همین ایام نواب بیرجنگ لوائی طغیان برآخته
سپهر می لغت بر روی موافقت کشیده بود
آسمان ساخت در افاق یکی سورچه سور که از آن سور
شد افاق ممالک سرور چند سور و سروری که اگر
در نگر ی خانه زهره شود برجی از آن عالی سور

برستغوان حرض و آرزو بر سالکان طریق نشیب و فراز
معلوم است که منتهای بلندی پستی و کمال استیغنی
ست تبیین این معال و تفصیل این احوال آنکه چون نواب
بیرجنگ بنیادتی اعتبار از اکفا و اقوان کوی سبقت
رجحان را بوده در اندک مدتی بخطاب بیرجنگ و
بازو دیا و قرب و منزلت محو و جهانیان گردید شهنشاه
و سردار خان که از اقتدارش خوش نبودند و رفته
با او نزد و غل باخته مانند شیاطین و سوسه های دور
از کار در غلطی رشت انداخته بود ادنی حیرانی و سرگردانی

رهنمونین با کردند و آن جا اهل ناقباحت فهم هر چند که
 از نیتنی ایا داشت آخر بوسه پس شیاطین الانس
 و جبت حقه و ریاست که مجبول انسان است کوس رسوائی
 و بدنامی خود را یکجندی در پرده نواخته بعضی از بدینها
 با خود و همدستان ساخته ماده سودا را در و یک و باغ
 یخته باعتقاد ناقص خود کار خود را بکام و اسباب نشسته
 و فساد را بهر انجام تصور نموده پرده زر و وی کار بر
 داشت و نیابت صوبه عظیم آباد از تغییر نواب حاکم
 درخواست و چون بهیچ وجه من الوجوه قرار نیتنی
 با موصی الیه صورت امکان نداشت از همدگر متوجه
 شدند و در اندک زمانی که حیلای شاخ در شاخ
 ایشان کل کرد و طبل نهانی صدای بیدائی برآورد
 و هر روز نیتنی تراید می پذیرفت تا آنیکه کار بجای رسید
 که مصطفی خان بجلاف ایام معهود در روزی صبح زود
 با مردم بسیار یک کار و غدار برای مجرای بار آمد و

جاسوسان بعض رسانیدند که امروز اراده فساد می در
 خاطر دارد و لهذا اعلام حسین خان عرض یکی که مرد و نا بود و عتی
 بستهبندی و فریب ایشان را بیرون نکند داشت و مردم
 بطلب مجرایان دیگر گماشت و جنابعالی که بشوهر فصیح
 زبانی از حکام عصر خود ممتاز بود و در مجرا و ملاقات از هر گونه
 مطلبی سخن در پوسته نبود در کلمات اعجاز آیات
 آن پیر کهن سال را غریق تبحر حیرت گردانیده مجال هست
 ندادند تا هجوم مجرایان روی داد و آن مایه کبر و قوت
 روز و یک بار بار او را فاسد طرف عصر بدر بار آمد و
 از اینجا که عناد و کجش اهل اراده نمی نیست که تیرم باق
 حسن سلوک علاج پذیر باشد جنابعالی آن روز ملاقات نمود
 و طرح دادند و بر جنگ مغرور و مضمون این ابیات بر زبان
 آورده از دیوان عام برخاست ترا گفت
 ای روزگار بجای حاصل که من ز مهر تو و کین تو ندارم پاک
 من آن نیم که با قبال تو شوم خرم من آن نیم که ز او بار

تو شوم غمناک به بر و بجز و تر و خشک از چرمی ناز
 تو بی زقطره از آب شور و ممت خاک مرا سرت
 که ترک کلاه همت او نخواهد است از اطلال افلاک
 عرض بنا بر یک باب فساد چون دیگر باره کعبین
 مامول به جنگ بر تخته حصول درست نشست غبار فتنه
 و فساد بنیم افاس سخن سازان در میان آمد و
 محضری در باب اتفاق کردن سران افغانه و بر داشتن
 جناب عالی از سر حکومت درست کرده بهر سر داران افغانه
 رسانیدند و رفته رفته بکجرات و مراتب جرات
 شان بالا می گرفت تا اینکه به شراری تمنای شعله سر
 و هر افکاری آرزوی خرمین آتشی نمود و چون شمشیر خان
 و سرداران کاغذ محضر را پیش عمر خان آوردند که بفرستند
 و شریک دولت شود و خان مذکور از خلوص عقیدت
 کاغذ محضر را پاره کرده زبان لعن و طعن بر افغانه
 حتی بر شیر شاه دراز ساخت شمشیر خان و سرداران

بنا بر رعایت حرم که مبادا از برق بی امان تیغ دشمنان
 جناب عالی خرمین اسودگی کرده افغانه خسته گرد و خاشاک
 از مجلس برخاسته بخانه های خود رفتند و غرضشان که
 بدنام کردن ببر جنگ بود و در پیشش نیامدند و جناب عالی
 بی اتفاقی افغانه را از مدد طالع خود تصور کرده ببر جنگ را
 که درخواست بر طرفی داشت بر طرف کرده نه بلکه رو به
 از بابت تنخواه او که در سرکار باقی بود و حکایت و حرف
 برای خرج و صرف بمعرفت حکمت سینه غایت نمود
 با معذرت تمام خصیت وطن از رانی داشتند و ببر
 از رفاقت افغانه مایوس شده بنا بر موانع چند و در
 مرشد آباد در کتاب آن امر است که در خاطر داشتند
 نمود بداعیه انشراح حکومت نواب است جنگ روانه آباد
 شد و جناب عالی بتعاقب لشکر انبوه نیز و حرکت آمدند
 و چون از بیطوری های ببر جنگ و متوجه شدن او
 بعظیم آباد باراده جنگ دریافتند برای نواب ببر جنگ

که بطرف محال بهوانزه تشریف داشتند قلمی فرمودند
 که هرگز متعرض احوال بهر جنگ بهیچ نوع نخواهید شد نواب
 معز الیه بمحرمه مطالعہ شفق بر آشفته و عرائض فرستاده
 التماس نمود که اگر متعرض احوال او نشوم و این بپایه را
 براه نیارم چگونه باید که دست از عظیم آباد بردارم
 و تسلیم و بی گنم و این از غلام نمی آید که نمی خورند
 حریفان و من نظاره کنم و آنوقت در رکاب نواب
 موصوف بهیچ جهت هزار و چهار صد سوار حاضر بود و نواب
 بهر جنگ با بیست هزار الغرض چون نواب بیست جنگ
 مستعد جنگ بهر جنگ شد جنگا با نواب موصوف کرة
 بعد از می غیالته بیکارش در آورند که کسی آرزوی جنگ
 کند که آتشخانه و رنگ همراه داشته باشد و شما هم از صولت
 بیکار او مجربید با وصف این اگر چنین اراده بخاطر خطور کرده
 خبر دار تا رسیدن من و عساکر بهرام خون اشام بی محال
 مقابلہ نخواهید کرد و بکشتی کسی مرد زینسان ندید

نه از نامداران پیشین شنید نواب بیت جنگ برآید
از طهارت نام و تنگ با طراف و جوانب قلمی فرمود که
هر جا مرد با نام و تنگی باشد آمده در معرکه مرد از مائی
حاضر شود و خود عبور در یابی کند که ده موجب کم برای
مور چال باغ جعفر خان را که قریب قلعه عظیم آباد است اختیار
کرده در اندک فرصتی و نواب بهر جنگ در اکثر مکانات از
قتل و غارت و خرابی شهر و ولایت دقیقه جعل و نامرعی
نکنداشته ویران مطلق ساخت چنانچه از راجه جمل چند ضرب
توب و قدری خزانہ برور گرفته روانه پیشتر شد و چون
به نیکر رسید و اراده تخریب خاطرش صمم کرد و بد حسن بکلیان
قلعه دار قدم مانعت پیش گذاشت و مردانه و از قتلش
پرداخت افواج بهر جنگ بی اجمال و درنگ با وجود
ریزش رگ ابر باران تفنگ بدیوارها چسبیده خود
را بحصار رسانیده قلعه را تسخیر و قلعه دار را با ستم پیرسیر
نمودند و آن روز عبد الرسول خان برادر حقیقی نواب

بیه جنگ که با جوانان با نام و تنک در وقت پوش
 بیای قلعه بالای نیل ایستاده بود در زیر کی از سنگها
 که از بالای قلعه می انداختند غلطید و داغ فراق برادر
 بر دل برادران روشن گردانید و چون صبح خواب
 نیست جنگ شد که بیه جنگ قلعه سنگی را مفتوح ساخت
 و رایت غریمت بطرف قلعه عظیم ناد برافراخت طبق
 ارشاد جناب عالی که تا مقدر متعرض احوال او نباشید
 میر مرتضی و عسکر خان را با لایچی کری فرستاده پیغام نمود
 که آنچه شما سلوک با جابجالی کرده اید و جناب ایشان
 با شما شام دانید و او شان فقیر درین امور مجبور و بی
 تقصیرست بالفعل و لکن رویه برای خرج راه و سامان
 و سرانجام آنچه مطلوب باشد حاضرست و چون تبلیغ رسالت
 نمودند بیه جنگ مغرور از راه دانش دور بی باکانه و
 بی ادبانه رباعی باینمضمون که ورت مشون بقلم واد
 هر که که سمند عزم من بوی کند دشمن ز نسبت تیغ

من مویه کند اینجا بر سول و نامه بر نیاید کار شمشیر
 رویه کار یکدیگر ویه کند نواب بیت جنگ بعد در پست
 حالات تو کلل بخدا کرده بیشتر از بیشتر در استحکام
 مورچال کوشید و مستعد پیکار و کارزار کردید و چون
 مصطفی خان بخشش کروهی مورچال رسید باز نواب بیت جنگ
 حاجی عالم خان را فرستاده پیغام صلح نمود و آن ناچسب خبره
 از راه بیابانی و تهو رنجواب ناصواب زبان را آشنا کرد
 که اگر فوجی از رافضیان و دوسته از هندوان در مقابل
 باشد موافق مذهب ما اول حرب بارافضیان واجبست
 عبدالعلی خان بمحرو استماع این سخن خوشوقت شده با
 کمال تعصب نذر فتح نواب بیت جنگ گذرانده التماس
 نمود که تا حال چنین معلوم بود که این سبک را خصومت
 با ماست و الحال خاطر جمع شد که باشیر خدا میخواست
 عقوبت است که غازیان شیر خصال در نیر آن قتال
 و جدال آن سبک بدمال را در افکند و بضر شمشیر ابدار

و نیز مایه سینه گذارد در حمایه اول از جای برکنند و دمار
 از روزگار این ناهنجار برآورند غم را کجا وجود
 بماند چو ما بریم نام محمد و علی و عسرت رسول الغرض
 تمام شب را بختیاری و هوشیاری گذرانیده صبح روز
 پنجشنبه صبحه هم ماه صفر سنه ثمان و خمین ماه و الف نواب
 بیت جنگ بر فیل سوار شده وسط مورچال بایستاد
 و جوشش پر خروش اعدای دین را ملاحظه نموده تکل
 بدرگاه قاور چون نموده اعتماد تمام بر قضیه قطعیه گمن
 فتمت قلیله غلبت فتمت کثیره باذن الله کرده دست در
 و امن ایمن ظاهرش زده از ان کثرت و اثر دحام که نمونه
 یوم القیام بود خوف ناکرده بار استن مننه و میسر
 متوجه گردید دران دم نهکان لجه بیجا و جگر داران
 معرکه آرا لباس رزم در بر کرده مہیای کارزار شدند
 و چون بنه و اغرق نواب به جنگ با دست فوج نمایان
 شد و از پیش مورچال گذشت بعضی مردم را

بنجیال گذشت که شاید جنگ نشود و با هم در گفتگو بودند
 که دشته فوجی با رایت و علامت بر جنگ افغان نمودار
 گشت و همین که مقابل موجال رسید جلوریز موجال طرف
 دیوان گیرت چند برهم زده از خندق گذشته و دیوان
 مذکور را با ویکراقر با زنجی کرده قریب نواب بیت جنگ
 رسیده صف آرا کردید و یکبار از چهار جانب تیر
 باران نمودند بر تبه که از کثرت سهام روی هوا تیره
 و چشم بینای فلک خیره گشت خدنگ از همان راه
 یغما گرفت زهر کوشه فتنه بالا گرفت میان فلک گشت
 زمین از غبار جهانی و گرد ز تو اشکار زده هر طرف
 دیده را باز کرد و چو چشم بتان فتنه آغاز کرد و سناها
 زهر سووران رسته بخیز بطعن دلیران زبان کرده تیر
 ز پشت شتر نعره کوس جنگ چو آواز زعدا رسیده
 و درنگ و دشته از افغانه متهور با کمال طمعی
 تباراج خیام مشغول گردید و بر جنگ نواب بیت جنگ

باصدق

با معد و وی مقابل خود ایستاده دیده به نصب تمام
 با جوانان خون آشام بمقابله و مقاتله پرداخت و آب
 لجاج در میدان گیر و در تاخت جناب حاجی صاحب
 باد و ضرب توپ که در آن خاموش پر کرده پیش روی
 فیل سوار بی نواب است جنگ ایستاده بودند مگر
 بر صف مخالفان خالی کردند که قریب صد نفر از آن
 نامی و مردم کاری بر جنگ برخاک مذلت افتادند
 و جان شیرین با وفا دادند و متصل هم که بر لشکر افغان
 دین باران بند و قی بارید و جو نیت ناکر با چند نفر بلیه
 مانند رعد با و از آتشین غرید و بیشتر سربداران بی سر
 رسید که طومار عمر آنها در کف نفس چید کار کارزار با اینجا
 انجامید و نزدیک شد که بر جنگ راه در ابوابش
 گیر و یا اسیر و دستگیر گردند افغانه محکم چون حال آن
 کوه کفر و ضلال برینوال مشاهده کردند دست از
 جنگ کشیده غنان اختیار فیل بر جنگ بدست آورده

از مورچال بیرون رفتند و نقاب عارفان را پیش رو
 گرفته نواب بیت جنگ مظهر و منصور و موید و نور
 تا سر مورچال رفتند و یوار خراب شده مورچال را تعمیر
 فرموده شاد کشته فتح بنوازش در آورده بخیمه حاجت
 فرمود و ورخ عجز برگاه بی نیاز سود و الحی آن روز
 اگرستم دستان زنده بودی صد بوس بر پای دار
 و شبات قدمی بیت جنگ زدی و اگر افراسیاب
 آن جرات و بیت را مشاهده کردی قالبی بود
 حکیم شاه یکی از سرداران بهر جنگ که زنده از مورچال بیرون
 رفتند بود و طریق کریمی پیوسته در اثنای راه معلوم کرد
 که او دل شاه و امین شاه در مورچال کشته شدند
 از میدان برگشته خود را بر مردم مورچال زده و او
 مردی و ولاوری و او ده وسط مورچال رسیده
 بدوست نامدار خان بنین بقتل رسید و بر زبان
 دوست و دشمن بی اختیار جاری گردید

بدینسان نژاد یکیتی پس بر آفرین جهان سب
 بر جنگ مقهور تا یک هفته مقابل مورچال نصرت مال خیمه
 بر پا داشته و جنگ توپخانه کرم کرده هفته دیگر و پختن
 بیست و پنجم ماه صفر سنه مذکور باز بغاوت معبود
 آن مردود و سوار شده مانند برق و باد داخل محال
 گشت و دشت فوجی مقابل مورچال احمد خان و
 شیخ جهان باز گذاشت و چون بمقابل سیت جنگ
 رسید و افواج مورچال را بر ایشان و خراب حال
 دیده بی اندیشه و دغدغه طرف سیت جنگ و دیدن
 کیرت چند و چهار راجه رام نراین با توپخانه جهان سوز
 خود را رسانیده مانع ترودش گردیدند و اتفاقا
 گولی بند و قی بر کوشه چشم چشم آن بگهر رسید
 روز روشن در نظرش تیره گردانید که عارفوار
 بر خود اختیار کرده روانه خیمه خود گردید و مضمون
 این ابیات بر زبان آورد

داورست نه در جنگ بازوی زور او است چو
 دولت بخت سپهر بلند نیاید بر دایمی در کند و نیز
 مسموع محرز اوراق کردید که زخم کوبی در یورش اول
 رسیده بهر تقدیر نواب بیت جنگ بفتح و فیروزی
 اختصاص یافته شادمانه نواخته و اصل خمیه کرده
 عرایض مبارک باد بخدمت موفور المنزلهت جناب
 که بدو منزلی رسید بودند بایمضمون قلمی نمودند
 که آتش نشستن بر انگیزتم باقبال تو خون او ریختم
 جناب عالی باستماع اینجبر سجدات شکر بدرگاه مالک
 بتقدیم رسانیده بعد چند روز در محب علی پور که جنک
 بطرف قلعه چنهار و هیت جنگ بتعایش روانه
 شده بودند برادر و برادرزاده را تنگ برگرفته
 بزبان حال ارشاد فرمود حجاب ظلم تو بر
 و استی ز چهره عدل نقاب کفر تو بکشای
 از رخ ایمان و تانکار دریای سومان بتعاقب

رفته بمقر عز و جاه معا و دت فرمودند جابجایی از
 شنیدن خبر توجیه که هوجی کز ت ثانی حاجی صاحب
 و نواب بیت جنک را و دایع کرده مظهر و منصور
 در تائید رب غفور روانه بنگال شدند و مردم شهر
 از استماع قرب وصول مویک ظفر قرین برای
 استقبال روان و تمام که و مه از خوشی نوید
 چون زینجا جوان شدند خورشید با ترفع
 و کردون با علو با جاده او محقر و با قدر او دینی
 از هفت چرخ هفتس ارچه بلند تر است استش صفت
 تواضع و علم و فروتنی

چون نعل غریمت اقلیم کری
 و کشور ستانی ببر جنک در آتش و صفت مردانگی در
 و آتش بود باز بعد چهار ماه بتلاش نام و ننگ مردم
 دیگر جمع کرده قدرت و اقتدار بیشتر از پیشتر هم رسیده
 بار او انکه یا جان رسد بجانان یا جان نترکاید

متوجه عظیم آباد شد و نواب بیت جنگ برحمت انیکه
 زده را می توان زد از شهر برآمده بستانش
 روان شد و بر دریای سوان که تلاقی فریقین
 دست بهم داد از طرفین مردان با نام و نیک میان
 جنگ کوشش با جوانان مردانه از آشنایان و بیگانان
 جوشش نمودند و در شدت دلاوری و کیر سپاه
 ببر جنگ بروجهی آثار شجاعت ظاهر کردند که با
 وجود باریدن گلوله های توپ تفنگ چون قطرات
 امطار تمام صفوف بیت جنگ را برهم زدند چنانچه
 خادم حسن خان داروغه خاص برداران زخمی شده
 از اسب افتاد و تفرقه کمال در جمعیت سپاه روی
 داد و ببر جنگ در کمال تهوری صفها را از هم دور
 و از غیرت ایام گذشته چون مار بر خود پیچیده
 از آن کین چنان اندر آمد بجنگ که از تاب آب
 شد خاره سنگ و چون قریب جنگ خود را رسانید

کوبی

کوی بند و ق بر سینۀ پر کینه اش رسید که غشی برو
 تازی شد و در آن ساعتی که از خود خبر نداشت
 بالش فیل را از میدان بر گردانید و بعد ساعتی که به
 آمد باز رو به بحر که آورده کار بر بیت جنگ تنگ
 گرفت و ایندفعه رحیم خان و کرم خان و عبدالعلی خان
 و مهدی تارخان بمقابلۀ اش پرداختند و نواب جنگ
 و تیر بر پهلوی بهر جنگ زد که واپی طلبش است
 تصرف از سر انجام امور بدن گناه گردانید و نه
 فیل سوار دیگر با او موافقت کرده جان بجان آورد
 سپردند و آثار عجز و انکسار بر وجنات احوال افغانه
 بطور پیوست دولت قدس شیش لب آورد
 و بر تخت و نواب بیت جنگ بغیر و بی اختصاص
 یافته عرایض مبارک باد بحضور عالی ارسال داشت
 که رؤس و کرمای این گردن کشان نیز عنقریب
 متعاقب عرایض بنظر کمی اثر میرسد از استماع

اینخبر سرت اثر که از بنیاد حصول مرام بود کلهای
خوشدلی شکفت و قلوب منوبان این دولت شاد
شکفتگی و انتعاش چنین نغمه سر کردید سر بدخواه
تو بر دار با و ترا دولت همیشه یار با و و نواب
ای جنگ با وجود چنین فتح نمایان مقدور تعاقب افواج
وغارت بنه و بنگاه بر جنگ نیافتد بعد عبور کردن آن
افواج بی سردار از دریای کنگ بمقر عز و جاه معاود
فرمودند و مردمی که مصدر ترددات شده بودند نوازش
و انعامات عطا نمودند

چون رکبه جی کرات
ثانی با حشر انبوه قدم در سرحد بگذاشت جناب
بعد ملاحظه عرض سپاه قیامت و شکاه در او ان
بهار و استوای لیل و نهار که لقا ب عالم تاب
از برج میزان و هجوم سپاه خزان میل بخواب داشت
بالشکر انبوهی چون دریای زخار برای خرابی و

معمره کفار روان شدند و راهجوی بولایت بنکالا
 در آمده آتش نهب و غارت زده خلقی بشمار از تاراج
 کرد و اکثر مکانات را بخراب ساخت و در چنگل بر دوان
 بهیبت اجتماعی با تمام افواج مرسته در وقتی که حیوش
 منصور بفراغ خاطر نشسته بودند خود را بشکری متاثر
 ز و جابجایی که مشاق کهنه کار و کینه تازه عرضه کار زار بود
 فی الحال با عا کر منصور برای تادیب این مقهور پادشاه
 سعادت آورده چنان صفت آرای فرمود که افواج
 مرست هر چند که در عدد زیاد بودند اما بیک حاد افواج
 قاهره اکثر ایشان خسته تیر تقدیر و بسته کنند تدبیر شدند
 و بقیه السیف طرف محال میدانی پور پراننده و تفرق
 گردیدند بعد ازین که جابجالی با سپاه راسته چون
 قضای آسمانی بسر وقت رکعوی در میدانی پور رسیدند
 و اینکه باران سهام از سحاب کمانها در باریدن و
 امطار کوههای تفنگ آتشبار شوریدن و کوس و

و کور که مانند رعد بغریدن آمد که هوچی از گشته شدن
 شش هفت هزار نفر با آن لشکر بیکر آن تاب مقاومت
 میدان در خود ندیده روی بگریز نهاد و متوجه غارت
 و تاراج شده تاخت عظیم آبا و اجدادش نهاد و همت خست
 چنان بجایی که از هیبت تیغ آبدارش بهرام خنجر کرد از التماس
 بیخیم صیاری برو با جمعی از بهادران شیر شکن و دلان
 بیل تن مع توپخانه صف شکن متعاقب دشمن روانه
 شدند و از مقام بهاکل پور تا کنار دریای سوئان که
 زیاده بر پا نروده منزلت طرفین از صبح تا رواح
 نایره قتل التهاب می یافت و هر روز هزاران فوج
 بدیار عدم می شتافت برکنار دریای سوئان که
 جانین صفها آراسته گردید از شیشه سپان و نوره
 سواران و غلغلۀ توپخانه و ولولۀ یکانه و بیگانه فلک
 در کوشش کرد از کثرت تیر و سنان فضایی هوایم
 نیستان گرفت و آن روز جریس خون آشام بر مرکب

جوانان خون میگیریت و حیات دوباره یافت هر که
 آن روز نیست در انشای کرد و فو کیر و وار رکهوجی
 حیات بر مرکب اختیار کرده بطرف کنگ رو کیر
 نهاد و جناب عالی دست از تعاقب برنداشته تا
 انتهای صوبه ادیب مانند کله در مرانده از سر حد خو
 بیرون فرمودند و چند صبا جی در آن صوبه آسایش گزیده
 بداد و ضوفا و رعایا و بر ایا رسید به مقبره عز و شرف
 در کمال شغف و مظهر و منصور در تائید رب غفور و راجعت
 فرمودند و ضیاع و شریف که خوانان نزول باران
 رحمت حضرت رب العالمین بودند چون صدق
 با و دست دعا از ته خاک به استقبال آن در بختینه
 شاهوار برخاستند و از سعادت ملازمت ط
 بوس آن مایه زندگانی هر عقده شری که بر خاطر شاهی
 داشتند در زیر برع امید کسین و شاد آب گردانیدند

در سنه ستين و ماه الوف

جناب عالی میر محمد جعفر خان را به نیابت صوبه اولیه مامور کرده
شش خان و سردار خان و بخشی بهلیه را همراه داده
روانه آن صوب فرمودند و چون ایشان به بروان
رسیدند افواج مرث پش قدیمی کرده محاصره نموده
آب و آتش شان بند نمود جناب عالی ارشیدین انجیر
نواب عطاء الله خان ثابت جنگ و فقیر الله بکنی را
با چند هزار من غله نیز بطرف ایشان برای کمک تعین
فرمودند و ثابت جنگ بعد داخل شدن لشکر و مجروح
ملاقات با میر محمد جعفر خان دست راستی مرث کشیده
در تدابیر برانداختن جناب عالی همدستان شدند
بعضی از سرداران را بزر نقد و برنجی را بوعده ماهی ملک
مال فریفته با خود متفق ساخته عهد و پیمان تباه کردند
بمیان آوردند علی اصغر کمری که از زرقا می نواب ثابت
جنگ بود مانند شیطان بل زبانه از آن و سوسه ما

در خاطر نگارده خود را و مردم از جاوه اطاعت
 بر گردانده بپادیه ضلالت انداخته چنین رهنمون
 کرد که وصیت الله خان و مرسته را نیز با خود رفیق کار
 باید ساخت فقیر الله بیکینی و نور الله بیکینی اطلاع
 برین ماجرا یافته عرضی برای جناب عالی قلمی نمود و مضمون
 انیکه بتجیل تمام خود بدولت درینجا تشریف آورده از
 خاک قدم میمنت ازوم خود که کل الجواهر اعیان
 ضعف البصر است مکمل فرمایند جناب عالی که جمال شان
 حواش فرود را در آینه صبح امروز میدیدی بمعنی
 سخن برده با عیدری خان و داورتین و باقی اخراج
 قاهره بلاتامل و تاخیر متوجه آن صوب گردیدند و از
 خرقه و وصول جناب عالی عقد جمعیت ارباب نفاق پیش
 و تزلزل در ارکان شان پیدا شد خود بدیدان
 در جهان باری کار هر مرد و مرد هر کاری احباب
 فتنه و فساد که در امر شیع با یکدیگر عهد استمان شده

مشوره آغاز نهادند که غنقریب نقود اندوده اکاویب
 ما مردم بر محک افشا بر سیده برده سخنان ساخته ما
 بصره انفاست مخبران صحیح القول بر عهد ریده عقد جمعیت
 ما پراکنده و نهال و غنمی که از جوی بار و روع بالا کشیده
 سرافنده خواهد شد مصاحبت در آن است که طبل رحیل
 کوفته بجانب اردو می طوفین رویم و همراه رکاب او
 بهر طرف که روانه گردیم آهکی این را می رستن
 شمرده جمعیت شان بتفرقه مبدل گشته متعاقب هم
 در حرکت آمده بهلا زمت رسیدند ثابت جنگ که
 خود را ماقده فدا و قرار داده بود و ویران سلوک
 ناهموار خود چهره باز خواست جناب عالی را بعین الیقین
 مشاهده می نمود هر چند که نجالت تمام بهلا زمت رسید
 لیکن از رکاب سعادت متخلف و رزیده بیهوش
 طرف شهر روانه گردید و در خدمت نوازشها جنگ
 و بیگمات ملتجی گشت که نور الله بیگنان برین تهنیت زده

مزاج مبارک جنابکعالی را منحرف ساخته و اگر نه
 از من قصوری و تقصیری واقع نشده است جنابک
 بعد دفع فتنه و فساد و فتنه اهل معنی و عقاید از پرکنه
 جالیه چون بشهر معاوت فرمودند و در نشاط باغ
 نزول اجلال فرموده شفاعت نواب شهباز جنگ
 بظاهر از سر تقصیر ثابت جنگ گذشته از نظر اعتبار انداخته
 علی اصغر کبری و فریدخان افغان را که هواخواه ایشان
 بودند حکم اخراج فرمودند و اینها فساد و بخل و لوخ ظاهر
 خود نمکاشته بودند بر شک و دما دم صرست و آه
 شسته جان سلامت بدون را بر غلیمت شمرند
 بعد چند ماه اخراج شان در سینه اعدای و سنین نامه
 و الفتمشیرخان و سردارخان و مراد شیرخان و
 و خوشی بهلیه را که خبث طینت شان ظاهر شده بود
 از نوکری بر طرف کرده بوطن رخصت فرمودند و
 اینچنین آتش فتنه و فساد که سبب خوار و خس خیالات

فاسده ناعاقبت اندیشان زمانه زبانه کشیده بود
 یا نطفای الطاف الهی بی آنکه آب سیوف از جدول
 بنام جاری کرد و اطفای پذیرفت
 چون عادی بیدین و تیره ولان عاری
 از نور هدایت یقین اعنی شمشیرخان و سردارخان در
 حینی که با وطن خویش که محال در بهنگه بود رسیدند
 نواب سبت جنگ را که بخاریندار بکاخ دماغ نیزه و
 کرده بود و اینها را شناسیده یکبار مستعد کارزار خیال
 کرده پیغام رفاقت و نوکری نمودند و چون خیابانی
 از ستاع این اخبار خبر گردیدند مکرر برای سبت جنگ
 قلمی فرمودند که الحال سرانها با طاعت و فرمان برداری
 فرو نمی آید نوکر کردن و طلب نمودن بی حاصل محض
 و حاجی صاحب درین امر نیز مانع بودند و از آنجا که
 گفته اند قضا شخصیت پنج انگشت دارد
 چو خواهد از کسی کامی بر آرد و بر شمشیر بند و یزد و بر شمشیر

یکی بر لب نهد گوید که خاموش بخلاف رای زرگان
 عمل نموده عسکرانرا که معتمد در بار بود برای درخت
 حالات و چگونگی خیالات فرستاده طالب ملاقات
 شدند و زبانرا به پیغام نوکری آشنا کردند و آن
 دعا پیشه کان قرآن بر سر گرفته قسمها خورده عهد
 پیمان بنا کید ایمان بپایان آوردند نواب جنگ
 بر فاقست و اتحاد آنها فریفته شد و بعد رسیدن آن
 ملائکه آن طرف دریا اول خود تنها بر کشتی نشسته
 برای ملاقات تشریف فرما شدند و تجدید عهد کرده
 حکم عبور فرمودند و آن مفیدان بخيال کفوان نعمت
 باده و وارده هزار سوار و پیاده عبور دریا کرده
 در باغ جعفر خان بموجب فرمان رحل اقامت
 انداختند نواب ثابت جنگ که پیوسته شطرنج غایب
 می باخت و منصبهای دور از کار داشت و
 اسبهای خیال میدوانید که شاید بحال مدعا شاید رخ

نماید و بفرزین تدابیر کج پیش برد و بشاه نامداران
که مضمر خود است مات رساند خبر و روان مرد و انرا
تحصیل مدعای خود و شمرده مصحوب پیاده تعلیم آورد که
اقول ملاقات نواب است جنگ را بدو روز سپاه فیل
بند باید نشانید بعد ازین فکر چنانچه بعالی سهل است و آن
نمک بحر امان آن ملک بارز و خواسته را بمیانجی
منارعی در تصرف دیده دفع نواب است جنگ را که
رتیب معشوق حکومت بود و وجه است ساخته در
روز ملازمت که نواب است جنگ از سوی باطن اهل
نفاق زایل و از خبث تلینت ارباب شقاق غافل
برسند جمعیت خاطر آموده و فارغبال مرقه مسترح الحال
برای شکی خاطر آن اشقیاء اجلاس فرموده بودند
فوج شدند سرداران و بخشی بهلیه با یکدیگر شته فوج
بیرون قلعه و شمشیر خان باقشون آراسته در وسط
قلعه بایستادند و مراد شیرخان بیهمانه ملازمت

باد و هزار سوار داخل چهل ستون شده و میدان را
 از اغیار خالی یافته روز حیات نواب بیت جنگ
 بشام مهات رسانید و همان آن افغانه بتخص و
 شش احوال حاجی صاحب نیز افتادند و آن پسر
 نو و سال جهان کرد و در آن هنگام از بازی جرج
 گرفتار و غایب شده و عقل از سر باختن طریقی
 خریدن و تحقیق و تحقیق شدن را بهزاران آلام آرام
 و استیاده پاره گیریش گرفت اما آنچه تعلق
 بقلم تقدیر گرفته باید بطور رسد آخر آن ناباکان
 آن خورشید آسمان برتری را بکلیغ مغرب خریدیه
 بود و پیدا کرده قید نمودند و اصلا کار بشرم و حیا نمودند
 و چنان تنگ گرفته که آن کوه و قار و تمکین در عرض
 پانزده روز جان بجان آفرین سپرد و اما الله و
 اما الیه راجعون و تمام مردم شهر را در موقف باز
 خواست اموال داشته بشکنجه و تعذیب عرض و

و ناموس کشیدند و منصوبان افغانه این شیوه ناستوده
 دستور العمل خویش باخته در صد دازار و امانت و مطلق
 زیاده از حد و نهایت در آمدن بومی ناله فقیر صغیر و کبیر و ریا و
 بهر در چند روز با وج عیوق رسید ملخص کلام آنکه از بهیت
 آشوب ان ایام پای ثوابت و سیاه و از جا میفرزید و فلک
 نعلین مهر و ماه از پا انداخته در وادی حیرانی پاره پاره میکرد
 و چون افغانه بقوم و قبیل خود پیغامها فرستاده بیاری خود
 خواستند از اطراف و جوانب قریب لکه سوار جمعیت
 کرده لوای فساد و طغیان برافراشتند و اشخاصی چند جمع
 شدند که از خوف برق تیغ اشرار آنها ملک تسبیح
 یَسْبِيحُ الرَّعْدُ بِحَمْدِهِ وَالْمَلَائِكَةُ مِنْ خِيفَتِهِ
 و حضرت یونس از بیم آن قوم در شکم ماهی ختم آیه
 لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ
 مِنَ الظَّالِمِينَ می خواند

از آنجا که

از آنجا که حرکات کج بازی مروون و نیز کمی سپهر بوقلمون
 نتیج حواش می باشد در سدا ای و سنین و مایه
 و الف بنا بعالی که به تنبیه و تادیب افواج مرهت
 توجه شده بودند خبر گشته شدن نواب است جنگ
 و اسیر شدن برادر و دختر شنیده مصالحت شروع
 بناله و بیقراری و کریه و زاری نمودند سران سپاه
 برین حادثه و قوف یافته و احوال خبا بعالی را تغییر دیو
 چنین التماس نمودند که این قسم حوادث در عالم حادث
 بسیار روی میدهد و وقت یاری است نه هنگام زاری
 خبا بعالی برای دریافت ضمیر دوست و دشمن که اینطرف
 نیز فاعله بودند چنین بر زبان آوردند که باز و میشل
 است جنگ داشت شکست و تنخواه سپاه بسیار و زور
 خراش موجود نیست و هنگامه چنینی در پیش است آن منکل
 بنظر می آید بجز دستا ح این سخن از مسکه خلایق لازمه دل
 راضی بودند که وجه التماس نمودند که آنچه بالقوه ما مردم

در بیخ نذریم و در شمار جان و مال حاضریم و هر یک از
 سپاهی و رعیت بقدر وسع مبلغی قبول کرده آماده
 یکبار مستعد کارزار گردیدند چنانچه حکمت سیشه صاحب
 که جنس کران بهای این بلاد بودند و هر با افتاده را با
 و دوست از خاک بر میداشتند و پای اعتبارشان
 در آن وقت بر پایه افلاک میرسید و نوشیران در
 برابرشان شاهین ترازی عدالت شمرده میشد
 سند شصت کلمه رویدادست مبارک خدای تعالی
 التماس نمودند که بالفعل اینقدر مبلغ در کوتهی موجود است
 جناب عالی بستی کرده التماس فرمودند که این زر از خود است
 و هنوز تا باینجه ضرورت نیست و از اینجا که استخلاص صورتی
 ابرم مطالب بود و مهم مرسته را بر وقت دیگر گذاشته
 بعهد اقبال بهمال نموده عنان کینت را از مقام
 منکره بصوب عظیم آباد معطوف داشتند و چون اقلیم
 کشایا زمرعات حال سپاه از لوازم و پیر و پیش

خزان قرام محمد

احوال این گروه از فرایض است وجه موجب سیاه نصرت
 قرین که تعداد آن از اندازه عقل بیرون بود از خزانه
 عامه نقد داده علم اقلیم ستانی و مملکت گیری برآوردند
 جوانان بشار نصرت اثر بخواند این اشعار مشغول شدند
 بکوششیم در جنگ مردانه وار رک جان بکوشش
 کنیم استوار دل و زور و زهره بکار آوریم جهان
 بر عدوتنگ و تار آوریم و درین روزها که مرزا داوودی
 خرده مستعار ترکیب صریح و پیکر بولایی را که از اجداد
 اربعه بوام فراهم آورده بود و بطلایان آن باز گذاشته
 و طوطی رجوش دل دانا را که زاده سفر و دور را ز
 از جهان گذران با خود بر داشته بود و بهادر علیخان
 پسر ارشد ایشان که در دقیقه شناسی از بار یک مینان
 بغایت پیش و از سالکان طریق قرب و حضور اصل
 در پیش بود منصب ولایی دار و علی توپخانه جنسی افزاز
 کشته بلباس امتیاز جدید و پیرایه اعتبار تازه آراستیم

یافت و چون چند منزل الویه دولت و اعلام نصرت
 بصوب عظیم آباد و حرکت آمد از اطراف
 و کیرسی سردان رسیدند بالشکر یاران نجابت
 که چون جهش زبان بستند این و گفتند آن
 و افغانه که در فرصت چهار ماه قریب دو کلبه سوار و
 پیاده جمع کرده بودند از خبر توجه موکب خود و ترنزل
 و رنگ بهره جبر و سکون شان از بیم و هراس تعلل پیدا
 کرد و با وجود آن که حبیب الله خان و رحین ملاقات با
 افغانه گفت که شما حریف و مردم میدان آن آشجع
 روز کار نیستید و برین مغرور نباید شد که مردم بسیار
 جمع شده اند چو کوشش بوش نباشد چه سود
 سن مقال باز برای دفع خود و ترک کار افغانه
 شد و جناب عالی کناره دربار الرقعه از انبوب
 مرته که فرصت حرکت نمیدادند با هم تنگی علی مسافت
 میفرمودند درین بین خطی از راجه سندر رسید که

حاصل نمونش این بود که چاره آن نزاری
 تو زود برآرد از خاندان تو دود و چون نیک
 تخیم سهر وقت اجل کردید راجه سندر که شایسته
 دولت و زیبامارت بود با پانزده هزار سوار و
 پیاده آمده بلا زمت رسیده ای خاک سم
 مرکب تو افسر من و بی حلقه بندی تو افسر من
 تا خاک کف پای ترا بوسه زدم اقبال همی بوسه زند
 بر سر من و چون آوازه اراده جهان کشائی و اقام
 گیری جناب عالی در اطراف و آن ف عالم انتشار یافت
 و بمسامح قریب و بعید و دور و نزدیک رسید
 نواب سیف خان فوجدار پورنیه از عالم خرم و دود
 که مبادا این سیلاب قلع و مبلای متوجه پورنیه شده
 کاخ شوکت را خراب و ویران نماید شیخ دین محمد را
 با فوج شایسته برای کمک فرستاد و چون معلوم شد
 که فوجی از افغانه درین نزدیکیها نشسته است جناب

شب کوچ کرده بخیر بر سر آن اشقیار رسیدند و آن تا
 تاب مقام دست نیاورده رو بفرار آورده با شمشیر خان
 و سردار خان که نیز قریب بودند ملحق شدند و در سرای
 رانی و منزلی عظیم آباد که تلاقی فریقین دست بهم داد
 دفاغنه از ناله که در آن سزین است عبور کرد و صف
 آرا کردند و از هجوم لشکر دفاغنه طویل زمانزارشته
 امتداد کوتاه و دیده آفتاب از سواد آن سپاه
 سپاه گشت جناب عالی با دیده و کوه که تمام که بغیر کربا
 و خروش کوس چون امواج دریا از آن معرکه قیامت
 راه بیرون شدن نمی یافت برای مقابله و مقاتله تیر
 فوج که مخصوص صاحبان اولی العزم است پرداختند
 نواب صولت جنگ را با فوج شایسته دست چپ خود
 و در هر اولی ایشان فقیر الله بیکان بخشی و حیدر علی خان
 و اروغ توپخانه دستی را مقرر فرمودند و دست چپ
 اینهمه امواج تیر محمد جعفر خان بخشی و راجه سندر قرار یافتند

در هر اولی خود رحم خان و دوست محمد خان و محمد خان و
 بهادر علی خان را سرافرازی بخشیدند و ثبت سر تمام بنه
 و اخوق پنج دین محمد و پنج جهان یار مقرر شدند و جب
 و راست تمام فوج در یار حایل گروه صبح زود که هنوز نیز اعظم
 تیغ جهان کشای کشیده بودند التماس محاربه بدم و دود تو بخانه
 افروختند و قدم بقدم با بستگی پیش می رفتند و درین اثنا لکه
 سوار مرسته افواج ظفر قین را محاصره کرده بغارت بنگاه
 مشغول شد و مردم از خوف جان و بیم تشبیه افغان که
 پس پامیشند از هیبت مدو خدا داد در پیش روی یکی بر
 دیگری سبقت گرفت و جناب عالی بر تفضلات جناب الی
 نازان شده فقیر الله بیکجان و جبر علی خان را بزبان صد الحق
 خان حکم فرستادند که خود را برابر زوی و ست راست
 افغانه رسانند فقیر الله بیکجان از آب جدا شدن
 نامناسب و صایب تدبیر صاوق کفار راست اندیش
 درست کرد و در جناب جبر علی خان مناسب دانسته

با تو پنجاه جهان سوز خود را رسانیده در آتش بازی
 نیل خجالت بر جبین ابر بهاری کشید و بهاء علیان
 با تو بهای اثر و ماصولت اثر در جهالت داد و مرد می
 و بهای در می داده چنان سرگرم کارزار شد که دو و
 حیرت از دماغ افغانه برآمد و نیز کوه از تو پسته
 سردار خانرا از سرداری بیرون کرد و افغانه با وجود
 گشته شدن همه سرداران سرداری در مقام مقابله
 حیدرسلیمان در آمده آتش بیکار از شمشیر کین و
 پیکان سهام آتشین افروختند و حیدرعلیان مانند
 آتش برق در رک و پوست آنها و دیده چنان حدت
 خود ظاهر نمود که افغانه بیکار مانند سوخته پایان از
 قرار بیقرار شده رو بگریز آوردند نگارنده جنگ
 بگریختند از ایشان دو با هم نیامخت و جابعلی
 نیز لال شد افغانه شعله کرده حکم پورش بخوان
 و دوست محمد خان صا در فرمودند خوانین مذکور

با عازمان نصرت نشان بمقابله افغان شتافته پاپ
 از صطبار در دامن و تار کشیده همسنگ دست جرات
 از آستین جلالت بر آوروند انار عجز و انکسار
 بر وجبات احوال افغانه ظاهر و لایح کشت و شکایت
 افغانه فوج فوج رو بگریز نهادند دوست محمد خان
 سر به غیرم اد شیر را از قلعه بدین جدا کرد و هم را
 حبیب یک شمشیر خازاریده زیر قدم آن معرکه آرا انداخت
 و از سپاه نصرت شجاع بجز کرک بخش نوه شیخ جهان بابا
 احدی را ضرر جانی نرسید تخاکی بخون گیس
 آغشته شد نیک مورد زیر پا گشته شد و مرده
 از شکست فوج دریا موج افغانه در بحر حیرت افتاده
 بتئیر یک سیف و سنان غنیمتی که بدست آورده
 بودند مفت خود دانستند قرار بر فرار اختیار نمودند
 و جناب عالی از درگاه و اهل العظیات با عطای فوج
 مبین سرافرازی یافته سجدهات شکر الهی تقدیم نمایند

با خنجره سر بریده عصمت و فرزندان خور و سال
 بنیت جنگ که در شکار با سیری افغان همراه بودند
 فرمودند و اسرای دیگر نیز از قید افغانه نجات یافت
 لب بر عا و ثنا کشوده با استقبال شتافتند و بار دیگر
 صیت حشمت و شوکت جناب عالی بر خاطر خاص و عام
 قرار گرفت و کار مملکت بتجدید رونق و طراوت
 یافت و جناب عالی بعد از اخل شدن عیال آبا و بر خلاف
 عقیده مردم با اهل و عیال سرداران افغانه سلوک
 نامرعی جایز نداشتند چندی برای مدد معاش
 آن بیوه ها عنایت فرمودند و چون نواب ^{الدول} راجه
 خاستند که دختر شمشیر خاں را داخل محل سرای خود کردند
 جناب عالی او را دختر خوانده مردم معتبر همراه داده حضرت
 وطن اوزانی داشتند و نواب ^{الدول} راجه که اگر زوی
 نیاست صوبه عیال آبا و داشتند محنت نکرده تشریف انکار
 بر مقام راجه جانکی رام درست دیده مخلص فرمودند

ای که او بر خلاف پسر خود مرد و مدبری و شجاعی و نمک
 بخلائی بوده که در آن عهد درین خاندان مثل خودند
 درین اثنا که خبر فوت نواب سیف خان بهر مبارک
 رسید نوابصوبلجنابک را بفرموده ای پورینه سرافراز
 فرمودند و راجه سندر را که برای جانفشانی از دل
 حاضر شده بود صاحب نوبت کرده با لطافت کونا
 کون نواختند و مردم نو نکاه داشت که قریب سی هزار
 نفر بودند و اکثری ازینها حاضر نبودند بقصد کاهی محوم را قم
 حکم شد که موجود است بپند و سروران و سران در
 نمودن عرض سپاه استوار کی میکردند و قبله کاهی که
 مصالحت در تساهل و استیگد زان و نجاتی را تفتیح
 و تشخیص آن امر به وقت همت از خرافیه و لوازم
 می نمودند و علیانرا برینکار این مقرر فرمودند و چون
 انجام اینکار بر آموذگان و قایع لیل و نهار بسیار
 دشواری نمود چه که دیدن عرض نکو نظر اثر که از

مقول شماره فطرات امطار و امواج بحر و قار و متنج
مینمو و قبله گاهی مرحوم از غصه خود کینه داشته و انهارا
بنحائه ناصر علیخان فرستادند و ناصر علیخان هر چند برای
دیدن موجودات سعی کرد و احدی رجوع نکرد ملک
اکثری از سرداران آزرده خاطر شدند چنانچه شیخ جهانگیر
از روزگار دست داشته رخصت وطن یافته مرخص شد
و فقیر الله بیکان مبلغ نه کله رویه را خسارت قبول کرده
مردم را برای موجودات و اذن فرستاد و مهمتسم
عمرخان و رحم خان و دیگران و عبد العلیخان را که هم جنگ
انگیز شده بود و با ثبات جنگ سازشی داشت از
صوبه عظیم آبا و اجداد فرمودند و بعد بند و بست صوبه آبا
و خوشدل ساختن امار و لشکر و افراد و مظلوم نوازی
و ظالم گذاری که الویه دولت و اعلام نصرت بصوب
جنت البلاء و بنگال و حرکت آمدن روز و خول موکب
منصور اصناف احم و افراد بنی آدم از وضیع و شریف

اکابر و اصاغر و اقاصی و ادالی کرده کرده شادان
 و سرور با استقبال موبک معوض شتافتند و زمین
 با وجود چنین خاک مالی که در روز استقبال و دیدار خود
 سر مبارک بر آسمان سوده از خاک برخاست نقش
 مرا و روستا سان عالم بالا که چشم بر کجیل الجواهر غبار راه
 موبک والا در شتند موافق نشست سر و سرایان
 و نغمه پروازان بشعله آواز نوای زیر ویم ساز کرده
 در گرمی هنگام نشاط کوشیدند و پیر و جوان مانند
 برک و شکوفه است و دامان بدعای دوام دولت
 کشود و بر شاخسار حیات جوشیدند جذبا بعالی جمعی را
 که شایسته لطف و محبت بودند بنواختند و برخی را که
 لایق قهر و سیاست می نداشتند از میان بر داشتند
 چنانچه جز او راق بنو جباری که ره کهات سرافراز
 کردید و حکم باخراج نواب تابشنگ اصدار یافت
 و این مرتبه هر چند نواب شهابتجنگ و بیگمات شفاعت

نمودند و برجه قبول یافتند و چون صاحبان مهلت چند
 روز درخواست نمودند که بی بی را به حرم محترم ایشان
 دختر چهارم حاجی صاحب آفتاب است بعد وضع حمل
 رخصت شود و ارشاد شد که زود ازین شهر بیرون رود
 و اگر نه شکمش را پاره کرده بچه اش را خواهم برآورد
 تا بتجنک ناچار شده از کردار ناشایسته و اعمال نا
 بایسته خود خائف و خاسر گشته اسیر پیچ و خوار ی
 و بسته خراک بی اعتباری گردیده از بیکال صوبه
 او ده روانه گردید و آنجا رسیده در عرضه قریب
 همراه راجه قبول رای نایب صوبه مذکور بر دست
 افغانه گشته شد و افغانه ناموس ایشان را با مال و منال
 بحفاظت تمام مردم خود همراه داده روانه خدمت
 عالی نمودند و باین وسیله قوت بستند و همین که
 چشم جناب عالی برایشان افتاد ارشاد شد که در پهلوی
 هم نشیده خود یعنی در پهلوی والدۀ ماجده نواب راج الدوله

بنشینند

بنشینند که شمار و و خواهر از ظلم افغان بیک درویش
شده اید

در او قاتیکه الویه دولت و اعلام
سعادت متوجه تا ویب فتنه و فساد افواج مرهت
پیرایه خاک و ستون افلاک بود نواب سراج الدوله
که مرکب بشر بام نهایت بسبب عهده ی ثارخان
شده بودند و در آنک زمانه خود را باختند و جانها
از استماع این امر قبیح خانموصوف را بر زمین در بار نواب
مغز اید منع فرمودند و نواب سراج الدوله بغرور و
وسه طغی عهده ی ثارخان را همراه گرفته از لشکر کجایان
برخاسته روانه عظیم آباد شدند و روزی که نواب
موصوف از مرث آباد برآمد کاروان صافی نهاد
شسته خدمت صاحبان عدل و داد علامتینان
عرض یکی برای راجه بانگی رام قلمی نمود که نواب سراج الدوله
با عهده ی ثارخان بیکم می آیند هر قسم که اندامید کند

و این خط و وساعت پیش از ورود نواب سراج الدوله
 باورسید و هنوز تا کعبه بجا رسان قلعہ نکرده بود
 که نواب سراج الدوله داخل شهر گردید و راجه جاگی
 رام با شماع پنجبر صوبت نا کر را برای دستگیر نمودن
 محمدی شازخان روانه کرد و انید و او در وسط شهر
 مقابل شده محمدی شازخان را بر قفا بتبع بیدریغ گذرانند
 نواب سراج الدوله را تحریم و تکریم تمام در حوالی حاجی صاحب
 برده مصطفی قلینا را در خدمت شبانه روزی ایشان
 مقرر داشت و تقید نمود که از نظر ایشان غیبت اختیار
 نکنند ضابطی از راه فرط محبت و شفقت که بذات
 خود در پرورش نواب موصوفت می بودند میتا بانه
 در عرض چند روز خود را بعظیم آبا و رسانی دهند و آن لحظت
 بکرا که بخون دل می پروریدند در اغوشش مخلوفت
 و مهربانی گرفته بضایح پرزانه و شفقانه مسرور ساختند
 و راجه جاگی رام را نوازش مید و موده بسبب عارض شدن

در که بر سواری گشتی روانه مرشد باو شدند و از صول
 موکب مسعود تشنگان ویدار آفتاب انار را از چشمه
 امید انجیات پوشش آمد و تیره روز آن خدمتعالی را
 چراغ آسمانی یعنی آفتاب نورانی و شکفت و ورسنه
 ثلث و ستین مائة و الف پای رفعت زمین افتاده کی
 و بستی را بر طاق بلند نهاده بر آسمان رسید و لوی
 بر تری خاک باوج شریک شد یعنی وولتمند خسر و
 ویشان ثواب سراج الدوله عالمکان متوجه بنای
 وولتمند منصور کنج کرد و بد که عقل از تماشای آن زیبا
 عمارت غریق جبر حیرت میگردد که آیا آسمانی بر زمین
 آمد یا زمینی با آسمان رسید و چه جو بی ملک شهری که
 براق فلک را پای سرعت در جلی طول و غرض تشنگان
 و کفتمی اگر ابتدا و انتها و اشتی سائید او را سواد و مند و ن
 و درین چند سال ایام حالت آن قصه که چرخ
 همی زو بهللو بر در که او شهبان نهاده وندی رو

دیدیم که برنگاره اش ناخسته بنشسته می گفت که کو کو کو
 و الحال از آن مکان عالیشان اثاری باقی نمانده و
 حکام حال که احوالشان از قضا کلام آینده بوضوح ظاهر
 پیوست از بنیچ کنده با خاک برابر گردند و در سده
 اربع و ستمین ماده و الف که وکلای مرته برای
 مصالح حاضر بودند و بسبب زیاده طلبی حبیب الله خان
 صورت اتمام نمیکرفت جناب عالی برای جریات الله خان
 مبلغ پنجاه هزار روپیه معرفت فخر التجار فرستاده
 پیغام فرمودند که این مبلغ از جو بی شما برآورده حبیب الله
 با وجود دریافتن که فرستادنی این زرخالی از حلیه
 نیست کار بطمع فرموده پنهان از سرداران مرته
 بتصرف خود و راورد و وکلای مرته که درخواست
 مبلغ معین خود نمودند جناب عالی رسید فرستاده
 حبیب الله خان نموده ارشاد فرمودند که مبلغ دیگر
 نیز خواهد رسید و مرته تا که برین زرقوف یافتند

حبیب الله خان

حبیب الله خان را حاین خیال کرده و از بد زبانی
 او که نیز عاجز بود و ندانست که تحقیق گشتند و چون
 معروض جناب عالی گردید که آن مخدول بآب
 تیغ بیدریغ مرسته با سیراب گردید و پیاپی رسید
 و شیراز را جمعیت مرسته با از هم گسسته گشت
 سجدات شکر الهی تقدیر رسانیده از صوبه اوسه
 دست برآورده بدو از ده کلمه و پیه سالمیانه
 با مرسته صلح فرمودند و در هی دولت ماند پایت و
 چند اقبال آسمان پیرایه که محض توجه باطن و ضمیر
 الهام پذیر بی ارکتاب فرستادن سپاه و استعمال
 تیر و شمشیر کار ساخته و پرداخته می شد و چون خاطر
 خطیر آن دقیقه شناس و ضمیر منیر آن خورشید اسرار
 از رکود راعاد می بیدین و تیره و لان عاری می از
 نور هدایت و یقین جمع گردید عرفا ترا که در ملک
 رابته خواران خوان نوال انتظام داشت از نوکر

بر طرف کرده رخصت وطن که آرزو داشت
ارزانی داشتند و همدین سال چند جهان
بین حیدر علیخان و فقیر الله بیکانی برای عیادت
ناظرین خلل هم ساینده از کار رفت خاجایی که از سر راه
حیدر علیخان بر حساب می بودند بر زبان الهام
بیان آوردند که چشم دوستان روشن و میر
محمد جعفر خان از خدمت بخشگری عزل فرموده
فایض علیخان را برین منصب مقرر فرمودند و بعد
چند روز ایشان را نیز فقیر کرده خواجه عبد الهادی خان را
سرا فرار کردند و در سند خمس ستین مائده و الف
خاجایی در صد و تربیت نواب سراج الدوله شده
بوالعبدی اختصاص بخشیده اختیار ملک و مال
با اختیار آن بد مال دادند و فوجدار می میدانی پور
بدان می مراتب جانشانی و سر بازي و اگاه کن
غوا امض مراتب چاره سازی راجه رام هر کاره که

در کار خود بی مثل و مانند بود و توفیقش شد و او تا
 ایام حیات نواب سرلوحه الدوله سرحد سیر حد
 مرسته نشسته خبر داری می نمود و بعد ازین سال
 نواب شهامت جنگ برای ضیافت طبع جناب
 و رباع موافق جمیل که از بناهای آن نواب یک صورت
 ظک سیرت بود حکم سرانجام جبران خان چنانچه بکشته
 خدمت سکالین می باشد نمود و چون جناب عالی
 را با این تماشاها رشتت نمود و دست خوان حضرت
 امیرالمومنین نایب رب العالمین شیر خدا علی نقی
 ترتیب دادند و در امر فاتحه التماس نمودند و درین
 توجه جناب عالی بآن باغ حضرت نظیر خوشی که طایران
 بوستانی را هنگام دمیدن صبح در آتش آرد و
 عمو و خلایق را از خواب بیدار سازد و از
 انعکاس و شکفتن که هنگام رسیدن نو بهار از بار
 از جامه خضرائی مادر زاده بیرون آورد و دلهای حب

دلانرا مانند اوراق گل از سینه بیرون انداخته
 با تمام صغیر و کبیر در باغ مبارک نزول کرده رشک
 فرماید بیت الشرف خورشید شدند و هنگام عصر
 که بتماشای چراغان و فاخته و ستار خوان مشغول
 فرمودند چشم چراغان چون چراغ چشم مردم روشن
 گردید و تماشاگران از ارباب رت خویش نور تازه
 بخشید و نواب سنیقلیان کاروان که اتمام کل
 سرانجام بایشان و ابو و دستار خوان فاخته را مانند
 سبد گل با هزاران رنگ و بو آرست و جای جود
 گل و ریاحین و انواع الطعمه و اشربه و فواکه و شمع را
 مرصع بفرایند گذاشت الحق که بان نفاست و زمینی
 و ستار خوانی چشم روزگار ندیده و چراغان باین
 خوبی در هیچ وقتی روشن نگردیده در عین هنگام
 سوز و سرور و در عین جشن و سوز و شادمانی
 غمخور و نواب سنیقلیان دستور نواب سراج الدین

از وانش و ور را که جناب عالی از پذیر روز برای شکر
 تقارن آله یار خان اعتراضی فرموده منع مجرا کرده بود
 آورده بر قدم جناب عالی انداختند و التماس نمودند تقصیرات
 ایشان در خواست نمودند و جناب عالی نیز عذر تقصیرات
 ایشانرا پذیرفته آن نوبت حال دولت را در انجمن
 جوی بار شفقت جای داده و وجدان مسرور
 و همدین سال که نواب صولت جنگ از پور نیز تشریف
 آورده معادست قدم بوس جناب عالی فایز شدند
 و سامان جشن هوایی که در باغ موتی جهیل ترتیب یافته
 بود نواب شهاب جنگ برادر بجان برابر را تا هفت
 روز در آن جشن نفیس انیس و مجلس گردانیدند و
 این محراب و راق بران بساط نشاط نیز حاضر بودند
 باغ موتی جهیل که اگر قلم ضراحت رتم را فم خواهد فصلی
 در باب تعریف و توصیف آن و مهارتش که بنا
 کرده آن کوه تملین و وقار است بر و از وجه جمال

و زبان ناطقه در وصفش لال مگر بنده ی منشی نون و
 القلم نقش بوقلمونی آن بوستان جنت نشان نگاشته
 باغی بود همیشه بهار یا آینه صباری محیط انار سفینه
 گلشن گلشنه سفینه نوح لنگر بدریا انداخته یا قطعه ی منشی
 که حی قید برید قدرت خود در آب باین مود و نی
 ساخته باعث تانش مصدوقه جنات تجرئی من جنتها
 الا نهار فواکیش بدج و فاکشته مایه یخ و ن سزاوار
 پادشاهانرا گلشنی عشرت افزا و درویشا ز احوالت
 کده و گلشنای خوش و آبشارهای و گلشن از
 شرح و بیان افزون عمارت های مطوع و منور
 از حساب و شمار بیرون به چشمه ی تقاریر با آئینه
 چو مقراض زرین بقطع صریح مسطراز کل و سنبه
 گلشن شده چراغ از کل و لاله روشن شده
 و درین عیش خیز روز بهوی تمام انهار که زیاده برود
 صد خوش خواهد بود از آب های رنگین مملو و حریف

انبارهای عیبه و زعفران سر فلک کشیده در مرتبه علو
 بوده و زیاده بر پانصد پری طلعت بالاس های
 فاضله مکمل بجا هر صبح و شام از هر گوشه فوج فوج
 ظاهر می شدند شده جلوه کرنازینان باغ رخ
 افروخته هر یکی چون چراغ شده مشک بوخته در زیر پوش
 چه تعویز مشکین بازوی دوست شعله شمع و چراغ
 بنظاره آن سوز کردن می کشید و در و دیوار از چراغ
 بتماشای آن بزم سر ایاشم کر دید و هر که در آن فصل
 خلد مشک کل باریاب بود چه گویم چه دید آنجا نگار
 شوخ و طعنه همه غمزه همه عشو همه ناز خمار الوه و بی
 مست و بیمار در آورده بکوش جام سرشار نکهت
 صید مرغ دل چوشت باز بر آورده زمزگان مال پرواز
 درخشان ساعدها چون شعله طور کفیی چون پنجه چوشت
 پر نور

از آنجا که عنان چگونه کی حالات در دست

کار فرمای قضای باشد و یکس از شناسای وقت^{۱۲} میسر
 نیست و رسیده و ستین مایه و الف نواب صبح لجنک
 که موجب طلب نواب است بهما تنگ که دختر ایشان را با
 شکر الله خان پسر صلیبی سرافراز خان از چند سال مضی
 فرموده بودند با اسباب جشن و طوبی از پور نیمه شد^{۱۳}
 تشریف آوردند در حین حکامه سواری داما و بجانده عرو
 بضابطه هندوستان که آن روز را روز سانجق گویند
 و صحرای از خانهای قتل و نبات و قند با گل و مل درخت
 بود و طوطی روح نواب اکرام الدوله برادر حقیقی نواب
 سراج الدوله که نواب شهباست جنگ خون دل شیده
 پالیده بودند از آزار چپک برای تماشای آن جشن
 قفس بدن را شکسته در پر و زار آمد و آن سوراخ را تبدیل
 کرد و بد فلک کج باز گریبان شادی با نظری در دید
 که سامان زیاده بر لکبه روپیه بدست مردم بازاری تا
 بغارت گرفت و دولت مند با فرنگ اعنی نواب

شماره ۱

شما متجنگ با سینه چاک در قزیه بر خاک نشست و تا
 دم واپسین دست از زاری و بقراری بر نداشت
 و اکثر ایام با هزاران حسرت و آه بزبان درویش
 میفرمود که آه بسبب نامموری چرخ برفقار و گردش
 زمانه ستمکار ماه رخساریست طلعت من بعقد خض
 کرفارست و ساحت با راحت کلزار من از بهوب
 سبب محنت وصول خریف متلاکشت اکنون بچراست
 در دل توان کشود و بکدام نوید زنگ حزن و طلال
 از آینه خاطر بد حال توان رود و از آب الم
 سر رشته آمد کل من و آتش عشق حل نشد مشکل من
 حاصل نشد از سعی مرا و دل من مسکین من و سیه
 بی حاصل من الغرض چون طوفان بقراری نواب
 شما متجنگ سر فلک کشیده و طغیان سیلاب زاری
 ایشان از سطح خبر ابواج سر یار رسید جناب عالی با
 هزاران الم بولداری ایشان پر وانهت و خاص

و عام با جامه های خاک برای تکین خاطر از هر گوشه
و دیدند و سده دریای بپوشش آمده نوابشها متجنگ
شده عالمی را از ورطه ملک نجات بخشیدند و هر جا
که داشتند آن میزان عدالت را باد و دست از
خاک برداشتند و آن موتی را در باغ موتی جهیل
که بخرچ سی لک روپیه تیار شده بود مدفون ساختند
و دیگر از آن روز نوابشها متجنگ تشریف بان باغ
دلکش فرمودند و از غرایب و قایع این سال و در
آنکه چون معروض جناب عالی کردید که بطرف جهیل کانت
که بدریای شور ملحق است جا نواران شکاری مثل
اسب و کوزن و غیره جمع شده اند بعزیمت شما
بر سواری کشتی هشتک غنان کران رکاب گردید
و حارسان نواره سفاین قلوب را در میان بحر
پر آشوب شکار بلنگر ثبات و قرار استوار ساختند و
با و بان توکل بر عنایت الهی و اقبال عالی برافراشتند

و قریب دو هزار کشتی از غراب و سلب و پیله
 و مشک و پند و الا که و جلیه و مور پیکپی و کم دور و کوسه
 و طکر و بهونه و پتوئی و پلو و بار با سازهای زر و وزی
 در رکاب عالی روان شدند و جناب عالی بانواب
 سراج الدوله در نهایت استقلال تفرج کنان و شایان
 که تماشاها را از ملاحظه آن بهجت تازه و مسرت بی اندازه
 حاصل می شد چون چند منزل با بطریق هنگامه آرا کردید
 روزی در هنگام شکار بطرف کشتی جناب عالی که
 مانند سفینه نوح کنده بود یا انداخته بود و خارج چند
 متکب امر ناپسند شده بند و قباغالی کردند و چون
 آن واقعه که با انجیر و خوی کدشت و کزندی بان کامل
 البجیات نرسید و معلوم شد که اینجکت بموجب
 حکم و اشاره نواب سراج الدوله وزیر مردم جا بیل
 ناقباحت فهم سرزده فرمود که اینهمه می که الحال است
 برای اوست و چون او قدر مرانید اند و نهنگی مرا

غنیمت نمی شمار و چه به ازین که ایشان زو و بمراد خود رسند
و مرا از گشایش روزگار فارغ سازند و بسبب فرط محبتی
که با او داشتند و از این قبیل مذکور ی بر زبان بیاور
بر قول حکیم عمل فرمودند هیچ دانی که شیر مردی به
شیر مرد زمانه دانی گیت اندک باد و ستان تواند
ساخت و اندک باد دشمنان تواند زیست و درین
سال راجه جانی رام نایب صوبه عظیم آباد از حراست
قلعه بدن عاجز گشت و لشکر مرکب بر او هجوم آورد و او در
حین حیات خود ضابط مملکت با اختیار راجه رام بر این
پیشکار خود داده و عرایض بحضور ارسال نمود و با اینضمون
که چون پسران ناقابل من لیاقت این منصب ندارند
عهد اینکار سپرد راجه رام بر این نمودم و جناب عالی
نیز او را پسندیده مقرر داشتند

چون جناب عالی را

از تواب سبب قلجان خاطر جمع نبود که غرض سبب قلجان

مرحوم و میر محمد جعفر خان حواله ایشان نمودند خیال آنکه
 البته بسبب هنگامه سپاه و سخت گیری با چشم زخمی نواب
 موصوف خواهد رسید و نواب سنیقلخان را که هرگز نه
 فساد و اراوه عنا و نه و کاذب می سبب بصواب دید
 میر محمد جعفر پیشکار قبله کاهی مغفور فهمیده شد که به رویت
 میر محمد جعفر خان واجب الادا گردانیدند و چون نیز
 خیال جناب عالی اینطرف کار نکرد و در صد و بر انداختن
 میر محمد جعفر خان شده حکم عام مردم رساله ایشان نمودند
 که در باقیات تنخواه خود را فهمیده بگیرند و چون مردم
 عوام کار بر ایشان تنگ گردید و نوبت بجان
 رسانیدند و در تقدیر الهی چنین گذشته بود که ایشان
 بمرتب امارت رسند نواب شهابتجربک حال ایشان را
 از دست سپاه تباه دیده ادای مبلغ مذکور فرستاد
 خود گرفته باعث جان بخشی ایشان شدند و هر چند که
 جناب عالی باینمختی از دل راضی نشدند و فرمودند

نه این شور سنبل بر نیارو در و تخم عمل ضایع نکوان
 نگویی بایده آن کردن چنان است که بگردن بجای
 نیک مردان لیکن از خوف بدنامی قبول فرموده
 بر زبان آوروند دشمن چه کند جوهر بان
 باشد دوست و برای مبلغی که از روی تحقیق
 کواغذ بر فوئه رسال سنگ و جنگ بهادر واجب
 الدین گردیده بود و این هر دو رساله دار موجب
 فتنه و فساد روزگار به کمال کشیده بودند و
 دیوانخانه مقید فرمودند و چون تمام روز بر هر دو سر دار
 باین طریق گذشت طرف شام رسال سنگ را رو
 برو طلبیده فرمودند که شما با بچه پنجاه نفر را
 می گرفتید و الحال در ادای مال واجب بکار چیرا ایستاد
 دارید چون اجل آن عزیز رسیده بود و بجهت با به تنذیر الیک
 نمود که آنچه با مردم در خدمت جناب عالی جانفشانیها
 کرده ایم اجر آن از خدا می خواهیم و آنچه جناب عالی با

مایکند

نمیکشند نیز از خدا خواهند دید و اینکلمه بر خاطر فیض آثار
 کران آمده از کمال غضب برای مقاتله او خود از سر
 مسند برخاستند میرجعفر علی از جوانان خاص چوکی
 که حال بدین منوال دید رسالت سنگ را تنگ در نخل
 کشید و هر دو دست بر کمر بیاورد و یک زده از سر سقه
 بر زمین افتادند و بر قند از چوکی که او بر وایتاده
 بودند و قی بر اینها خالی کرد که هر دو بیک کوی افتادند
 جان بجان ازین سپردند و جناب عالی مبلغ باقی از تنگ
 بهادر گرفته از قید از او فرمودند و دیگر در همین سال
 که میرعباس علی نام جوانی از اقربای میرمحمدجعفر خان
 بروست یکی از نوکران نواب سیفعلینان کشته شد
 جناب عالی باز بهمان خیال که شاید یکی ازین دو نفر کشته
 کرد و میرمحمدجعفر خان را ترغیب شورش نمودند چون
 ایشان جرات کار یافتند قاتل میرعباس علی را بخواهند
 طلبیده حواله استنایان او نمودند تا او را بقتل رسانند

و دیگر در همین سال حرکت اخوی که باعث افشای راز
نهان کرده و از نواب سراج الدوله بظهور پیوست چه
که بر خود و لربیک نام شخصی را مقرر فرمودند که در روز
جشن پونیا ن شمع حیات نواب سنیقلیان بنام
مها ت رساند و آن بی و خوف و رعین کر می هنگامه
که اعمال و زمینداران و مهاجران و اهل کاران جمع
بودند از جناب عالی ترسیده پرسید که اگر حکم شود
از دریا عبور کنیم جناب عالی این سخن را شنیده انگاشته
بگرفتند و رات که مشغول بودند متوجه احوال او نشدند
و بدانت خود پیر و انکی نیز دادند چه گفته اند الهی
نیم رضا و آن احمق چون مرتبه دیگر این سوال را اعاده
کرد جناب عالی از اشکارا شدن مطلب با تمام رسیدن
کار ملاحظه کرده بر خود و لربیک را بحیث نامی زهر
آلود دیده از مجلس بیرون فرمودند و بجزب زبان
و فصیح بیانی کلام حجت بگوش اهل مجلس نوعی رسانیدند

که هر یک کمان این حرکت بخود کرد و تمیز و تخیص از میان
 برخواست جکت بسته تا که کمان این حرکت بخود کرده
 اراده برخواستن از مجلس نمودند جناب عالی بتندی ارشاد
 فرمودند که صاحب نشین من هنوز زنده ام و در حضورم
 آنچه نمی بایست و حق نوابسراج الدوله ارشاد فرمودند
 و نوابسراج دولت که چند روز از خفا آمد و رفت دربار
 موقوف کرده بودند بخود طلبیده نوابسراج الدوله را
 طفل و نادان و بی عقل و دیوانه قرار داده نوابسراج
 ملک صفت را راضی ساختند و از همان روز جکت بسته
 چنین مقرر کردند که هر دو برابر یکجا بدربار نیایند

از عجب روز کار و از غریب لیل و نهار آنکه در سینه
 ثمان و ستین مایه و الف روز نوروز که نوابسراج الدوله
 از خدمت جناب عالی مرخص شده بدولتخانه خود تشریف
 می بردند چنانکه کس از بهایه از ورون دروازه امام

بنای نوابش به متنجک برایشان بند و قها خالی کردند
 که از کوه تفنگ علقه های پالکی بریده شد و جناب
 آلهی از آسیب ششم رخم ایشانرا در حفظ خود نگاه داشت
 و آن بهدیده خود را در مردم سواری جلو داخل کرده و بوی
 پنهان شدند که امتیاز آشنا و بیگانه ممکن نشد و چون
 چند کس را بمحض گمان گرفته مجوس فرمودند تحقیق نمودند
 و احدی اقرار این معنی نکرد و هزاری تا برای استخلاص
 آن اشقیاء و حمیت بکف کفگی در ماه خود و مادر میان
 آورده نواب سراج الدوله را که در آن روزها داروغه
 توپخانه تیر بودندی صره کرده بر سقف و جدار خانه
 ایشان برآمده آب و آتش بند کردند و جناب عالی بعد
 سه روز خود بدولت خانه نواب سراج الدوله رفته
 آن چند نفر را از قید خلاص کرده تسکین شورش دادند
 و خیال و گمان این حکامه تیر بر نواب سراج خان برده
 بیشتر از بیشتر جوابی وقت و فرصت شدند و

زبان حال فرمودند هر آن که تو ترسد بر من حکم
 اگر با چو او صد برائی بنماید نه نیکی که چون کرب عاجز
 شود بر او بر یک کمال چشم ملک از آن مار بر پاست
 راعی زند که ترسد بر من را بگو بدست

بر پویندگان طریق سلوک و
 خدمت سکا لان حکام و ملوک پوشیده نماند که چون
 جناب عالی نواب سراج الدوله را از روز تولد و راجوش
 محبت و تود و جای داده بود و در هیچ وقتی از اوقات
 خود را از آن و آن را از خود جدا نداشتند تعلیم جمیع
 تدابیر و تقاضای مالی و ملکی و شیوه ستوده و پندیده که
 سلطانین و حکامانرا نسبت بعباد الله که وایح بدایع خلق
 اند و اجبت میفرمودند و مصرف کل امورات آن
 عالی شراوی بود و در مرتبه که هر همتی که از آن ناقد روان
 مغرور دولت و جوانی صدور می یافت نا دیده و شنید

می انگاشتند چنانچه ذکر چهل کلتر گذشت و هرگونه خاری
 که در پاره آن کل بخار سر بر ما ناز و نعمت بتصور میرفت
 بدل الهام پذیر منجلیه و از شر کان عطفوت بنیان
 رفت و روبرو آن واجب و لازم می بنداشتند
 الحق که این شفقت و محبت خاص که در باره ایشان
 بنزد ول بود و ارامی محبت عام بوده است که یکلمه
 بی یا و ایشان ارام نبود و لیکن چه فایده گفته اند
 بگویند از سر بازیچه حرفی گران بندی بگیر و صاحب بوش
 و کرم با حکمت پیش ناوان بخوانند آیدش بازچه
 در کوشش ملخص کلام که چون استنزل نواب سیتلیخان
 بر خاطر الهام مآثر تصدیق یافت و از روز هنگامه بموجب
 احشام که گمان ایتقین مبدل گردید و بکوشش مردم دور و
 نزدیک رسید محمد صادق پسر آقا باقر که از عمال عمده
 جهانگیر بود و برای سه لکمه رزمیه باقی سرکار از چند ماه
 نواب سیتلیخان را در قید داشت با اشاره جناب عالی

با ارفتن

یا از خبث طینت خود از حبس گریخته از راه دریا و رود
 روز خود را بجهانگیر رسانید و بمحرم ملاقات با پدر خود
 که او را با انبای نوع انسان مشابهت صوری و با سباع
 و بهایم اتنا و معنوی بود و مشوره کرده با چند کس از رفقای
 قدیم و جدید بقصد کشتن احسن الدین خان قلعه دار و حرکت
 آمد و خان مذکور درین روزها از ارجنون بهم رسانیده از فرج
 خبر داشت و مست و لایعقل می بود و نیز آن شب چوکی
 قلعه با اختیار عسکری خان و کیش میر می نمود و اینها بنا بر
 دوستی و اتحادی که با محمد صادق داشتند در واره قلعه را
 بر روی آن مخدول کشادند و آن بی حیث مغوی بی
 تحریک سیف و شمشیر داخل قلعه شده آن مجنون از خود
 رفته را که بر بستر استراحت غنوده بود از پا در آور و و باز
 در واره قلعه را بر روی خود بسته بکوش مردم دور و نزدیک
 رسانید که این حرکت بحکم فرمان نواب راج الدوله از آن
 صدور یافته بعد و روز که اعیان شهر برای ملاقات

او آمده دریافت نمودند که ارتکاب این امر قبیح از
خجست باطن این شقی صد و ریاضت است جمعی از عمال
و ملازمان بجهت دفع فتنه و قضا و جمعیت نمودند و قلعه را
مرکز و از محاصره نمودند و آن گروه خدلان پشوه
بعد از وقوع چنین امری در قلعه را بسته و پایداری ثبات
خسته و مستعد جنگ و یکه کار شده بانداختن تیر تفنگ
و سایر آلات جنگ در مقام محافعت و مدافعت درآیدند
و بعد از تالاشی یک پیکر که بضرر بصره تفنگ آقا باقر
و پسرش مرزائی از باور آمدند محمد صادق خود را بصورت
در ویش آن آراسته از گوشه برآمده فرار نموده سرزنش
و ادبی او بار کردید و چون نسیم نصرت از مهر خجست
الهی بر پرچم اهل شهر و زید سراقا باقر را بریده بخدمت لواء
حسینقلیان ارسال داشتند و چون آن سران بطریق
اثر جناب عالی در آوردند بطرف سران اشاره فرمودند و
این شعر بزبان حال بخوانند ای کشته گراشتی

۹۵

کامروز ترا گشتند فروا بگشتند او را کامروز ترا گشتند
 و نواب سقینجان که از شنیدن خبر گشته شدن برادر
 زاده هموش و حواس باخته و جزع و فزع بسیار کرده
 چون چاره کار منحصر درین دید که خود عازم بنیاد آن اشقیای باید
 کردید تمام وضع و شریف بنگالاعلی الخصوص ملازمان
 نواب شهابتجک بمکی بسبب حسن خلق ایشان که مدبران
 جهانرا خبری از اخباری اعظم است اراده همراهی شان نمود
 و بعضی از ملازمان خاص جنابعالی نیز اراده رفاقت در
 خاطر داشتند که خبر گشته شدن اقا باقر جمعی که گذشت
 رسید و این ارادها فاسد گردید جنابعالی که خود کهنه سوار
 جهان کرد و بود و چنین بازیهای روزگار را آنچه باید و
 قسمی که شاید در آینه خیال بوجه آسن دیده بود و از سالها
 و از فکر تدابیر بر انداختن نواب سقینجان می اندیشید
 تمهید قواعد مکر و خدایافته با محذره سراپرده عصمت
 یعنی بکار گشته خود که با نواب شهابتجک منسوب بود از

راه طعن ارشاد فرمودند که اگر مردم شما همراه سیقلیان
می رفتند و اینجا سراج الدوله سلوکی که ناچاریم طبع شما
بود می کرد چه میکردید و الحال که این حرکت عین غفلت زمان
شما بر شما خوب معلوم شد که نوکران شما از شما نیستند
بعد از من که اقبال لب با من چه گونه بسری برید و چه خوانند
کرد و ایشان این حکایت را بنواشتیها متجک اظهار نموده
و کم و کیف آن فهمانیده مزاج ایشان را از طرف نواب
سیقلیان منحرف ساختند و دفته نواب شما متجک
بر مردمان خود تهدید و غصه فرموده از رفتن خانه نواب
سیقلیان منع فرمودند و با اشاره جناب عالی شیر
یزدان خان بخشی را که از اقربای سیقلیان بود و تغییر
کرده جمال الدین علیخان را باین خدمت سرفراز گردانیدند و همین
جهت داروغه توپخانه را عزل فرموده خادمستان را
در عرصه اعتبار آوروند و مردم بسیاری از اقربای
نواب سیقلیان را از نوکری و خدمات بر طرف کرده

بجای آنها و یکران را مقرر فرمودند و نواب سیقلیان
 که همیشه در کار ایشان آن بود که بجز از وعای و وام
 دولت روز افزون جناب عالی مشغول دیگر نباشند و درین
 وقت هم اوقات عمر عزیز را بجا نهد خود در عبادت الهی مشغول
 نمودن بهترین مرام داشتند خانه نشینی اختیار نمودند
 و درین ایام که بغیر از سیقلیان برادر خود مولی شمس
 در قضایای مرضیات الهی راضی و شاکر گردیدند و بعبادت
 از مافی الضمیر و نواب شهباشینک را از راه دور اندیشی
 مخبر ساخته چنین ارشاد فرمودند که هر چند که سراج الدوله
 طاقت برداشتن این بار کران ندارد و فاجع مردم را
 بزبان میرنخاند و زیان میرساند و بعد ازین در چند روز
 این همه دولت را برباد و غور و بادست مردم فتنه و فساد
 خواهد داد و چون بجز از او و ما را و اراتی نیست و نظام
 کسی که محل کار او باشد بغیر از سیقلیان که مردود است
 بنظر نمی آید در گذشتن او و صحت نمیدانم هر چند که موجب

بی اعتباری است لیکن بر دشتنش ناچاری است و بعد
 حاصل کردن رضای نواب شهبانک نواب سراج الدوله که
 شش خون او بود حکم کشتن و خون ریختن داده خود
 با مردمی که همان رفاعت حنیقلیان داشتند بهانه
 لشکار از شهر بیرون شتافتند و نواب سراج الدوله
 همان روز اول شام بخانه عم بزرگوار خود آمده مجدداً
 رضا گرفته در وقت مراجعت سرور واره نواب حنیقلیان
 توقف فرمود و ملازمان رکاب بموجب حکم داخل خانه
 نواب مع صوف شده حیدر بیخان را از دیوانخانه نواب
 حنیقلیان و نواب حنیقلیان را از خانه حاجی مهدی عرض
 یکی نواب شهبانک اسیر و دستگیر کرده و حضورش آوردند
 و در اندام حیدر بیخان از راه تهور فاتی که داشت زبان
 بفحشش نهاده خنده ها و جانفشانی های خود بیاوردند
 و نواب حنیقلیان بنظر تامل در تماشای کارخانه الهی
 مینگریست و چشم بطرف دیگر نمی کشود و رضا بقضا

واوه تا دم واپسین بیاد الهی صروف بود و نواب
 سراج الدوله اعتنا بر خنهای اینها کرده حکم بقتل شان
 فرمود و بجز حکم ناختی که داشت همان ساعت آن
 پرو و بیگانه را روانه و یار عدم نمودند و در حق غایب
 خدمتها نیکی کرده بودند بهشت برین عطا فرمودند و تحویل
 تمام بهشت عدن رسانیدند با اعتقاد محرز و اوراق از آثار
 که روز ضحی حیات نواب سقینیان بشام مهات رسید
 اختر تابد و دولت جناب عالی از اوج جفین و از
 شرف بویال راجع گردید و دوران بقا چو با صحر
 بگذشت تلخی و خوشی و زشت و زیبا بگذشت پند
 ست که جفا بر ما کرد و در کردن او بماند و از ما بگذشت
 و چون خاطر جناب عالی از نظرف جمع گردید قریب سه
 صد نفر که در رساله میر محمد جعفر خان تاحال بحال بودند بر طرف
 کرده خانم صوف را از نظر اعتبار انداختند و درین امید
 بسر شد و ریغ عمر عزیز که آنچ در دلم است از ورم فرار

آید امید بسته بر آمد ولی چه فایده زانکه امید نیست
که عمر گذشته باز آید القصه بقلعه داری چهار یک نگر صبار بخارا
مقرر کرده راجه راج بلب دیوانه برای ضبطی اموال آقا بقر
روانده ان صوب فرمودند و از خانه او از نقود و نفوس
کرور رویه شاید و اصل سرکار کردید و همدین سال
فخر التجار از دوشمنی که با انگریز داشت التماس نمود
که اگر استیصال انگریزان پیش نهاد خاطر عاقل گردانند
شده کرور رویه از کلک عاید سرکار خواهد شد ارشاد فرمود
که آتش خشکی را که در دوازده سال بعد ریخته شدن
خون چندین هزار مسلم و کافر شکین و اویم و الحال شما
می خواهد که دریای آتش را در تپوچ آید و ابروی
تر و خشک بند و ستان را در هم سوژید و بسیار بد برده
فرمودند که بالغرض اگر غالب آبیم بطعن زبان مردم گرفتار
می شویم که سوداگران ملک خود را غارت می کنند
و اگر خدا نخواسته برخلاف آن ظاهر کرد و از دست

رعایای ملک خود امانت بخود رسانیده باشیم و لود
سراج الدوله را از چکایت خبر داده وصیت فرمود
که از گفته هیچ مغوی بعد از مرگ بچنین امری نخواهد
شد

برضا پیرارباب اخبار بر تو افکن خواهد بود که معارضه
طرح این چار و یواز کند زگاه را برای فرود آمدن
انداخته و نقاشی تقدیر خانه استوار بدین اساس
از نمود بی بودیده نما جهت عریانی از لباسی
ساخته غنچه و لب تکی برنگ و بوی این چنین کری
بر باد و بیان بی ثباتی عیش این کلشن از دستان
خنده کل زیاده است آدمی پیچیده تا سر از کربان
استی بر آورد باید پادمان نیستی بیچ و نادیده
و کرده باید چشم از این جهان بوشد یکدم صفا
عالم خد در پیش نیست آینه آب سبزه رنگارنگ نیست
و در نشاط زود با انجام میرسد یک هفته شادمانی کلرز

پیش نیت موجب نیلی کردن جامه و سبب اشک یزید
مرکتب و خامه واقعه یزید نواب عالی مرتبت غفران
منزلت امیر صایب تدبیر عالیجاهی سلیمان شکوهی سکنه
دولتی همیشه شرفی جهان خلائق و عباد نظام اقلیم و
بلاد زبدۀ امرای کرام نتیجۀ اسلاف عظام نقاوه
دو دمان حشمت و شوکت سلاخانندان رفعت
و ابهت دیوان اعظم دستور اکرم نواب ناصر الملک
شهابتجنگ بوزیر نواب جهانگیر که عالمی را در
حلقۀ ماتم نشانیده و جهانی را لباس سوکولاری پوشانیده
لشکر اندوه و غم سر شرح آن از احاطۀ قلم بیرون است
فوج فوج رو بباطن و ظاهر کافه انام این دیار کرده
سرور و لهو و راحت جانها مانند خس و فاشاک در
ر بود دیده نامتناک و سینه نایاک کر وید و لها در
اضطراب و کربا کباب کرو آما آرنجا که مقتضای طبیعت
امکان فانی محکم واجب و علو و شرف از منوعات است

سین و هم ربيع الاول منه تسع وستين مائة والف
 باستیلاي مرض استفا و عطاش في انتها اعمامي روح
 مطهر ان غفران بناه از آشیانه خاک بال افتاده
 سایه بر فرق ساکنان خطه افلاک افکنده جان بجان
 آفرین سیر و از سنج این واقعه دل خراش و وقوع
 این حادثه جگر تراش چون آواز شکست و هفتش
 از قامت تا قامت رسیده و بیت سخاوت و احسان
 حاتم طی و بهرام کور را بگور برده از آدم تا بهایم و
 از صامت تا نامطلق احدی در دور او نکت و لغز
 ندیده و پشایه دست در باو او ابناء بخشش داشته
 که کسی نام احتیاج نشنیده راحت فغانی مطلوبان
 حاجت روائی محرومان کام بخش بر ناو سیر داورس
 صغیر و کبیر محبت و شفقت صلوات بر حام حکم ایند وانی
 هدایه قل لا ائینکم علیه اجر الا المودة فی القربى بصیر
 قلب داشته و در حق گفته انام و سادات ذوالاخرام

واسر او ساکنین مومنین بمصدقه و تطعمون الطعام علی
جنبه مکینا و یتیم و اسیر از دل و جان مصروف بوده
و چون خزینة بی منتها و کنجینه بی انتها حضرت و اهل بیت
در خور این اعمال صالح و کردار والا تقویین فرموده و
ثروت و امارت در جلد و بی لیسند نذل و احسان بجای
عطا نموده بود و آثار استخیر نمودار گشت و از درون
و برون آواز فغان و شیون درین کهنه نیله کون بچید
و بموجب وصیت در پهلوی اکرام الدوله و رباع موئی
چهل مدفون گردید و بجای لزان روز که درین
ما تم گشت و که هر روز یک مرضی گرفتار شده بزبان
سوزناک میفرمود که آه کرم شکست و این کار و بار
دیوانی و غیره که تعلق بوابشها متجک داشت باختیار
مخدومه سرابره و حصمت بدستور اب موصوف مقرر داشته
شفقتهای پدرانه فرمودند و ایشان رخصت سکونت
موئی چهل یافته باسباب مردم خویش از مرشد ابا و

حرکت کرده داخل باغ مذکور شدند و در آن روزها
جناب عالی با هزاران غم و الم بتجاشای مرغ با زنی مشغول
میداشتند و بزبان اعجاز بیان بآب بار یافتگان لب
قرب ارشاد میفرمودند که چنین معلوم می شود که بعد از
من در خاندان من عنقریب خللی راه یابد چه که آنها می
که اندک ایام قتی داشتند پیش از من دست از کار
کشیدند و هنوز چند روز از واقعه یابد نواب استجانبک
نگذشته بود که خبر انتقال نواب صوات جنگ از پوریه
رسید

نواب صواتجنگ امیری بود بعدل و داد و محبت
و بکرم و سخاوت معروف حیا و مروت بر ذراتش
غالب و دلش اثار بخشش را طالب و از ملاهی دنیا
محترز و محتجب لطیف طبع شیرین سخن خدا ترس شکرگزار
کریم طبع رعیت پرور اگر چه در او راک خبریات امور
سازگی داشت اما در کلیات قضایا مثل تربیت و لیا

وندلیل اشتیاق و احترام علما و جمیل فضلا و ترویج شریعت
 و قیقه جعل کذا شتی رین مسلمان را مرتج و اشتی و
 تخم محبت و فضایی سینا رباب عرفان کاشتی
 در بدل و سخا طریق افراط می سپرد و در جو و وعظا کوی
 از متقدمان و متاخران می بر و همیشه مجلس ناز و نعمت
 آراسته و آنچه از افاضی و ادانی ملکیت میرسد
 بی ثبوت مشرف مستوفی می بخشید و خط نسخ بر حکایات
 حاتم و آل بر یک شید یکس از مایده اصالتش
 بی بهره باز نکشت و هیچ سایی از نکاشت کلام ندانستند
 جناب سحاب علی القاب نواب نصیر الملک سعید احمد خان
 بهما در ضولت جنگ در شهر رسد تسع و ستین ماه و الف
 بعد چند روز از رحلت برادر بزرگوار یعنی نواب شهاب جنگ
 و اندر بر کردن بر آورده که دست اطباء و دانا از معالجه
 آن کوتا که دیده عاقبت حزن و ملال بر ضمیر مترویش
 استیلا یافته و اشتیاق وصول بدرجات حرمت

این و متعال بر خاطر هدایت مانریش غالب گشت فرزند
 را طلب داشته شرایط و صیفت بجای آور و نواب
 شوکت جنگ را که مهتر اولادش بود و وصی گردانید
 و هر یک از فرزندان و موالیان و دوستان را از
 نوکور و اناث و داع نموده جان بجان افرین سپرد
 اقتاب جهان تا با برج معدلت سر در نقاب اغتراب
 کشید و کوهر کرانمای درج ریاست در دینۀ خاک
 مدفون گردید اینست همیشه عادت چرخ که بود
 چون خوشدلی و بد زوال آرد و زود نواب شوکت
 جنگ قاب معطرش را به پهنه تکفین پرداخته در موضع
 جعفری باغ آسوده فرمودند جناب عالی بعد از واقعه
 نایک جان گذار از جزع و فرزع بسیار نموده مصوبه
 محرز اوراق که برای ماتم برسی نواب شهبانک مقفور
 از همان طرف آمده بودند خلعت ماتمی و سینه تال
 برای ولد مهین آن مغفور مبرور از راه عطیات مرحمت

نمود و دلاسا و دلجوئی که لازم بزرگان است زبانی ارشاد
فرموده روانه پورنیه نمودند

بر روز شکران مرآت خلوت
و کار انکامان این دار منکوب پوشیده و محتجب نخواهد
بود که کل کائنات و تمام موجودات ماضی و مستقبل را
در هر عصری از اعصار و در این سرای سینخ رخت اوقات
نیم اختی و بفتح ای المال والنبون زینة الحیوة الدنیا
گذشتنی و گذشتنی است و چاره نایاب موجب اذرا
چار اجلهم لا بستان خرون ساعته و لا استفد من قبل از
در و دیوم موعود تهیه سفر باید نمود به ترویج جهان
فرصت اقامت نیست بچاره بدیهان میزنند طفل
رجیل الغرض چون اقباب جمیعت جنابعالی مغروب
حمات رسید و مرض استنقا بر مزاج شرفش استیلا
یافت بعد او ای ارطوی زمان و افلاطون دوران

ع

حکیم باد می خان که جالینوس و بطلمیوس باید در پیش
 باد و بزانو زنده رجوع فرمودند لیکن چه مرضی که آخر
 مراض بود و قطع چنین مرض از قانون طبابت مشکل می
 نمود و ولایت بر قرب اجل میکرد و باستحضار نواب
 سراج الدوله مثال دادند و چون حاضر شدند ارشاد شد
 که جانمن و عزیز من قوت جوانی بصفت و پیری مبدل
 گردید و استواری قامت شباب باختیاری شیب
 معوض گشت و سفر آخرت که امری است ناکندیر نزدیک
 رسید این بنده ضعیف بقوت یزدانی و تائید آسمانی
 مملکت عرض بیطاعت شما مستخلص گردانید
 اکنون وصیت آنست که شما بدفع دشمنان و ترغیب
 مرتبه دوستان یکدل و یک زبان باشید و بتفرقه
 حالات عباد و بلاد و در دفع ظلم و فساد کوشید
 تا روز کار بنار و نعمت گذرانید و چون دولت منوط
 با اتفاق و ایلاف است و تفاوت مربوط با اختلاف

و افتراق است اگر بای ملک داری و حکومت شمار
موافقت و مطابقت محمد و موسس بود باید که موضع
و طریق من قیام نمایند تا آخر عمر از تسلط خصمان تغلب
و شتمنان و شامت اعدا در صفای امان نمایند اگر طریق
عناد و مخالفت مسلوک دارند شاید که چمن این دولت
از نگهبانی نکبت چنان پژمرده کی باید که بطول مدت خست
و نظارت نپذیرد بگویند از سر بازیچه حریفی
کران پندی بگیرد صاحب پوشش و قصد باب حکمت
پیش نهادن بخوانند آیدش بازیچه در کوشش
آهنگی را که مورچانه بخورد نتوان بر دوز و بصیقل تنگ
باسیه دل چه سوختن و غلط نرو و میخ آهنگی در سنگ
الحاصل که کوشش ایشان را به پند و نصیحت که هر یک از ایشان
مانند در شاهوار بود و کران بار کرد و آیند گفت
این دو دیده بهم بر نهاد تو گفتی که هرگز زما در نزاو
روز جمعه وقت نماز ظهر نهم رجب سنه سبعین مایه و

الف نفوذ روح طبیعی و مجاری عروق و اعضا با بنام
 رسیده زبان بکلمه توحید جاری کرده و ویت حق
 تسلیم نمودند و در آن حین صیحه صبح مشرق در عالم اصغر برخواست
 و ارکان برخواست و ارکان دولت خاص و عام
 بل کافه انام گریبانها چاک نمودند و جامه سوگواری
 پوشیدند و افسوس گفتن کالبه طهرش را به تنه و تکفین
 رسانیده با ولها بی بریان خروشان نعره زدن
 و در مل زبست نعش روان شدند و در خوش باغ
 که مدفن والده ماجده شان در آنجا است آسوده نمودند
 سبحان الله عجیب و دلتی بود که بجز و کوفتن طبل رحیل
 آبادی ملک بنگال خانه کوچ بدیار عدم بار بست و ویران
 این دیار که پایست معموره عدالتش فوراً بحال اصلی گشت
 بس نام و بر بزرگین دفن کرده اند گزینش
 بروی زمین یک فتالی نماد آن پیر لاشه را که سپردند
 زیر خاک خاکش چنان بخورد که و استخوان نماد

زنده است نام فرخ نوشیروان بعدل کرچه بی گشت
 که نوشیروان نماند خیر کن ای فلان و غنیمت شاعر
 زان پیشتر که بانگ برآید فلان نماند بشها و کتب
 سیر و اخبار سلف به ثبوت می بودند و که ادهی از فلان
 روایان از منته سالقه را بخشانیده بی منت این توفیق
 از زانی نداشته و هیچ فردی از افراد کام جویان لوی
 و او بخشی باین عنوان که کافه انام از ان استدلال
 نمایند غیر است تفصیل این اجمال الی در عهد آن پیشتر
 مالک الملک شیشه قلوب ارباب ظالم از بیم سنگ
 سایش از طپیدن هر نفس در کار شکستن و جبل المین
 آمال جابران از سورت تیغ نه پیش خود و چون رشته
 نفس در کار گسستن می بود و عرق پشانی در ایام جودش ابر
 نیش ن کوهر و کسه باغبان از زرباشی کرشم مانند غنچه
 گل پرز بوده مایه احسانش کرسنه چشمان فاقه را از
 تماشا کنج شایگان سیر نموده وسایل بجانمان از

کجی بخشی عطایش در سایه کوه در هم و دینار از تابش آفتاب
 غنا فارغبال غنوده لشکر کلدیان مانند لعل که از
 افاضه نور خورشید پیرایه کمال می پوشد طبق طلایی
 بود سر و قلوب سینه ایشان فارغ از احتیاج از کفایت
 حدیقه انعامش کلی بود پندار کاتب برات احش خط
 نسخ بر آثار حاتم کشیده وصیت زر پایش چون فروغ
 مهر نیز از مشرق تا مغرب رسیده بیاساید شام
 از طبله عود بر آتش نه که چون غیر بود بزرگی بایت
 بخشندگی کن که وانه تا نیفتانی نروید هر چند
 زبان خامه و خامه زبان تحریر توصیف امثالش بر صیقل
 زبان و دفتر امکان نامکن است اما برخی از آن بجهت اعجاب
 نظاره لیان در سلک انعام می کشد که معوره جنت البلاء
 بنکالا در عهد جنایه بطل دوازده گروه و بعضی هفت
 گروه رسیده بود و نامی آبادی که بعضی مردم اقبال و اسباب
 خود را برای آرامگاه از شهر بیرون میفرستادند و دوازده

صاحب نوبت بخواهند شاد و یا نه صبح و شام بنه بکوش فلک می
واصف خلایق از اکابر و اشراف و اصناف و ارباب حرف
درین بلده طیبه شریفه مجتمع و آواره ساکنین این دیار بنوعی مرتفع
گشته بود که خلایق ربع مسکون بیرون از حساب چند و چون
حاضر آمدند که تفصیل هر یک موجب اطناب کلام است کس
نبیند که تشنگان حجاز بر لب آب شور گردانند هر کجا
چشمه بود شیرین مردم و مرغ و مور گردانند و
هر که و مه این دیار دران زمان بطیب عیش و اجتماع اسباب
ترقه و تنعم محسوس و مردم سایر ممالک سلاطین عد و مال
و خانهای باشندگان این مکان از تقو و دوجواهر مالا مال
بوده و روزگار آن عهد و راسخه و اقواء مذکور و اقطار
آفاق معروف و مشهور که احتیاج بشرح و بیان ندارد
و دران زمان زیاده بر کله نغز از سوار و پیاده راز
خزانه عابره مرسوم و علوفه میرسید و جمیع وضع و ترتیب
اوقات همه را بطمانینت خاطر می گذرانید اکنون درین

مقام حکایتی چند نوشته می شود که وال است بر کمال عدالت و کثرت
 و عفت و شجاعت جناب عالی مغفور نواب سراج الدوله
 بعضی رسانیدند که در خانه متصدیان و اهل کاران زر
 بسیار جمع شده است و چندان خرجی ندارند اگر حکم شود
 که در روپیه از اینها بگیرم و مطلق بر آن نامم که انبی نخواهد
 کرد و ارشاد شد زری که پیش مر دم این شهر است
 مال نیست که در تحویل اینها سیرده ام که مقدور که بگذرد
 این زر بنظر خیانت بیند نه که قوت بازو و تنهایی
 دارد به سلطنت بخور و مال مردمان بکداف
 توان بجای فرو برد استخوان درشت و لی فکرم بدرد
 چون بگیرد اندر ناف نواب سراج الدوله که بر خانه
 راجه گیرت چند دیوان خالصه شریفه که نزد قی فضا کرده
 بود و چو کی فرستادند و مبلغی طلب نمودند جناب عالی
 بمحرم و شنیدن این خبر خود سوار شده بجای دیوان مذکور
 رفته خواجه سراج نواب سراج الدوله را که برای ضبط اموال

آمده بود بواقع چوب کاری نموده رخصت فرمودند
 و بپوه زنان و اطفال خور و سال آن متوفی را بخلع
 فاخره سرفراز کرده و بجمع فرموده مراجعت نمودند
 و نواب سراج الدوله را بحضور طلبیده ارشاد فرمودند
 زورت از پیش میرو و باما با خداوند غیب دان نزد
 زور مندی مکن بر اهل زمین تا دعای بر آسمان
 نرود نواب سراج الدوله بحضور التماس که مقابل
 قشبین من ایوان راجه مانک چند دیوان راجه بروان
 واقع است و مانع فضای مکان نیست می خواهم که آن را
 از روی برو بروم ارشاد که شما مکان عالی ساخته مانع
 روح خانه او شده اید و آن بیچاره از دست شما در
 تصدیع است مناسب است که برای شما مکانها بسیارند
 عمارتی که مقابل خانه او واقع شده است از آنجا بروانند
 تا او آرام سکونت کند تا توانی درون کس
 مخزانش گذرین راه خراب باشد کار و رویش

مستمند برار که ترا نیز کارها باشد کشورخان
 عیس در شب کردی رتبه هر کار نواب سراج الدوله
 که فیضو با نی بران سوار بود و از خانه نواب موصوف
 بخانه خود میرفت در چوکی نگاه داشت و هر چند نواب
 صاحبی کردند که در آن وقت شب نجات یابد
 چون میسر شد صبح زود این ماجرا را بحضور عرض کرده و توقع
 تنبیه و تادیب او شد و در اشد شد که او چه میدان
 که در نیمه شب کیفیت و چیت و چشم نمایی کردن و اشل
 این امور موجب قوت و زدن و از باب قتل و
 فساد است پادشاه پاسبان در ویش است
 و در چه نعمت بفر دولت او است کوه خندان برای
 چوپان است بلکه چوپان برای خدمت او است
 در هنگامی که آوازه کرم رؤسای بنگاه در
 عالم انتشار یافت و از اقطار و آفاق تجاران
 بدرگاه رفیعش آمد و شدند و نواب سراج الدوله

و نواب شهاب تنگ بقیمت اعلی مال آن بازار گمان
می خریدند مردم بدو چون احوال این اسراف
بعرض جناب عالی رسانیدند ارشاد فرمودند که معالیه
این مردم بدیاری جهت انتفاع است و پرسیدند
که هیچ چیزی در دنیا ابدی نخواهد بود و گفتند نه فرمودند
که این سخن غلط است چه نام نیک و ذکر جمیل تا ابد
باقی است نوشته است بر کور بهرام کور
که دست کرم به زبازوی زور نماند حاتم
طائی و لیک تا ابد بماند نام بلندش به نیکویی
مشهور زکوة مال بدرکن که فضل زرا چو باغبان
ببر دستر دهد انگور بعضی رسانیدند که هر
غریب و رشاوی و همای و در دادن صدقات
هزارها خرج میکند و این همه مال سرکار است ارشاد
شد که آنها نیکه اینکار میکنند در زنده داشتن نام
نیک من ساعی اند و شما با من در حقیقت عداوت

دارید زیرا که نمی خواهند نام نیک من در عالم
 نجوبی باقی ماند تو انم آنکه نیازم
 اندرون کسی سو و راجه کنم کوز خود و رخ
 درست بمیر تا برای ای سودا گین بخت
 که از مشقت آن جزیرک نتوان رست
 که یکی را تو کامران بینی دیگر را دل از مجامه
 ریش روز کی چند باش تا بخورد
 خاک مغز سر خیال افیش فرق شای
 و بند کی برخاست چون قضای نوشته
 آمویش باله از خاک مرده باز کنند
 نماید تو فکر از درویش آنکه چون نواب
 شهاب متجنگ بر مرزا علی نقی داروغه موافق
 چیل غصه شدند و خواستند که از کار
 عزل نمایند جناب عالی ارشاد فرمودند که
 اول روز نیک ویداد و دریافت بایستی کرد

و الحال از تخریر کردن مردم را طمانیت خاطر
 از شما خواهد رفت چه جرم دید خداوند
 سابق الانعام که بنده در نظر خویش
 خوار میدارد خدای راست مستم بر کی
 و الطاف که جرم بیند و نان برقرار میدارد
 از جهانگیر گشتی های اجناس نواب
 شهاب تنگ می آمدند مرزا حکیم بیک داروغه
 سایر برای محصول قرق نمود نواب
 شهاب تنگ بطریق شکایت حضور عرض
 کردند که من سوداگر نیستم که داروغه یار
 از من محصول میخواهد ارشاد شد که چه مقدار
 محصول آن می شود و مرزا حکیم بیک عرض
 کرد که لکبه روپیه فرمودند که جان بابا درجا
 که اینهمه زر داده خرید کرده اند زربا دشا ای
 نیز داخل کنید و تنیدی کردن موجب سستی

اهل کاران است مراش بود نعمتی
 پاوشاه که بکام زصفت نذار و نگاه
 مجال سخن نماند بینی ز پیش پیه و ده گفتن
 بر قدر خویش اینکه چون فوجداری کهوره
 که است با این محرر اوراق بود و این
 فقیر از حضور حضرت شده بخدمت
 نواب صولت جنگ یورنیه رفت
 و آنجا بخدمت فوجداری رنگا مایه
 سرافراز کردید بهر و دست پیشکار
 خالصه بخدمت رسانید که فوجدار کوره
 که است حاضر نیست و بخدمت رفته
 در مجال داشتن کار او حکم است ارشاد
 شد که ما می دانیم صحبت او با نواب صولت
 جنگ برادر نخواهد شد و او در اندک
 مدتی باز خواهد آمد و ازین چاره نیست

که خبر قوت او مارا باید گرفت

صالح البیاض

مایه کرفت پس برای بند و ز موقوف کردن نمایند که این
 طبع مانده اند کرد جسا امای فراوان و عمرهای دراز که خلق بر
 در زمین بخواهت چنانکه دست بدست آمده است ملک با
 بستهای و گنجین بخواهت الغرض دران عهد هیچ و با
 شکسته و هیچ پوه زنی بود که از دولت جناب عالی و صفی
 او مقرر نباشد و او در خانه خود بجا موت صرف اوقات نماید و
 در دو قطعه الطریق دران زمان زبان کش نبوده و اگر کسی
 راه می افتد مانده مالک حاضر نمیشد کسی بآن طرف الطریق
 نمیکرد و الحال همه جوده برخلاف آن است باور نشود که
 این ده خراب معمور بوده است که ویرانه کرده اند و درین حال
 عافیت ازین ولایت چون غفار روی در هم کشیده و حیات و
 حشر از تمام مانند کبریت اتم روی پوشیده و روح کار
 در کم و کاست افتاده بل روی تقدیر استم زمانه عدل روی
 بعالم عقبی نبوده و طایفه اظلمه بفرقه فساد برآورده و درین
 آتش بوز و خاد دراز کرده نوایر نواب و مصایب متواتر و

درین عهد التماس فی یابد و باعث در جسم و مکام از نظر احسان
 اعظم پیهم در عصر سیرت عدم بیشت تابد واه تا از ان حیوان
 خوف گردید که از خانه بر آمدن بل در حقیقت شکل و کمال است و تمام
 باین ترتیب و یائیه که بر آمد کار بی این پای و کل باین توان
 قوت سیرت خطاست نیز نمکین تا توان شکست بر آمد که بر
 افتادگان بنشاید که گزینای در آید گشتن کبر دست هر گاه تم
 گشت و چشم بکیشت و مانع پدید نیست و خیال باطل است
 از گشتن پند برون آورد و خلق بد و گزینای ندی و در روزی
 برست و انان حکام بی نام و نشان که برای وزن شعر مقرر اند تا بل حلق
 قتل و غرضی و غیره سر بر نه و کوچه و بازار از نام و نمک اخراج میگردد
 و عمارت باین شکوه تمام نمکون و تمام شرف و احیان خوار و
 و شهربان عظمت سر اسر و بران و جعیت مردم یکسر برینان
 بای آن است کاتر آن سر روز بر سر از و بر سر
 کنند در دمنان و سر از سر و هر حیانه در بر چو چای
 کنند بقول حکیم فردوسی طبعی تقویا و بر خیز کردن تقویا

ایام حکومت بنیای عالی در بدو خطیبیت البلاد و کالایپ و انبیا
صوبه عظیم آبا به هفتده سال و چند ماه بود و اما الیه و اما الیه و اما الیه
راقم این اوراق بنیای عالی بر سبیل
و اختصار و در انان نامدار کام کار صاحب اقتدار و کمال
قلم بند می نماید که آن شش بن و است و اقبال و کوشش و کوشش
ایات و اجلال کیون فقرات و بهر ام و صولت ملک و کمال
طلعت سکنه چشم با نیران خدم توکل بوستان کامرانی و کمال
و یقینا و مانی انی نواب عالی بنیاب منصف و الملک المومنین
و مومنین بنیاب عالی بجای آورده و چند روز متصل با هم و خواص
عامة مذاق آب و شش و او و صدقات و صدقات و از انی و انی
بوجب و صیت بنیاب عالی و اتفاق عامه مذاق نایر و جسم
سبب و نایر و الف بر فراز من حکومت کوچه کار و کمال
ایست نشیند مثال بر آید بر او ان و اقربا طرف یا چون پرو
بر کوشه سپهر برن کم بستن و نوانین نظام و امرای گرام بنیاب
مانده و ماه و در مقام عبادت چشم و کوشش بر بور و نوانین نهاد و نایر

با کاه و لشکر با صف زده و بنده نظر کار میکرد و در عقب هم حاجی
 و تا آخر چنان صیت میرفت و جلالتش نه گنبد پر هیچ بود و آواره
 معشش بهمان جهان رسیده که بعضی زبان و معش بیان بگویند
 ز صاحب دولت کس نیست جز او که قسم است این دنیا
 کو برانمیش لبس دولت کل راسته از قبای رنگ بر کل
 هر چه کرده و الاثر اوان جلال و جواد او خانه اوان که گنبد
 فلک عالی خدایش ز سرفرازی گاه آفتابش الغرض بعد از این
 و پس و که رای خدایش تدبیر ملکی از مکر امور مقدم نمود و شایسته بود
 که قابلیت صحبت نداشتند و این وقت تبار گفتگو یا فقه زبان
 کرده از مخصوصا و پس و از آن خدای معفو زمر خدایش است
 بدو گمان کرده خست چمن خاطر نشان کردند که یکم صاحب در بنویسند
 و چشم و مال و خرم که سکونت دارند باعث خلل و موجب تنگی است
 چون این سخن نیز مکرر خاطر هم بود یکم صاحب این پیام فرمودند
 که حکام را متوقف کرده داخل جوی شهر و او را در آن شهر
 کردن فوج ایستادگی کرده چنین خواب دادند که مکتب خدای

عالی درین جانشین ام و برتر شو خود تشریف ام و چند مردم که
 درینجا حاضر اند قیدی من اند خواب و این زمین می آید و مدعیان است
 را که پسین باینکه کله خند در قلاب و دیگر که دران خرابی عالم بود بری شین
 لوال خود را ایستاده بنان آسمان نمودند که یکم صاعه را با هر دران
 خواب عالی بکسی خاطر جمع است که بمان قد گفت که گفتا نکرده آخر
 بشویش خوابند برداشت و اینهمه در خاطر خواب صاعه و سوا
 کردند که عاقبت الام اتفاقا دشت با یکم صاعه شمعوش گشت
 برای محاصره موتی چیل تعیین شدند و در وقتیکه موتی چیل محاصره
 پیشش هزار سوار پیاده در اینجا جمعیت بستند پیش از آنکه کار
 گیر و در آنجا در محاصره ده روز بغیر از میر نظر علی خان سنان و هزار
 راج نایب دیدان و حاج مهدی عرض پکی و علی تقی خان پیکر علیان
 احدی نماند و اول کسی از آن معرکه برخواست مرزا عظام علی پسر
 پیرم زایم بک و میر قدرت اله رساله داد و دو نوا سنج
 با و جو دفر از نو دن مردم بگفتند مردم تا جنس خوف و ترس
 بخود راه داده برای تسلی خاطر میر نظر علی امان نامه بفرستاده

ارشد و فرمودند که بواسطت خود نا اوار بیدارست آید و دست محمد خان
که در اخلاص و بندگی علو داشت و مرد بسیار بی بود التماس نمود که بر
بواسطت مادر دم ندارد و بلکه هر کس که در نیت تغییر و اخلاص
نکند و بهر سید و بان ارشاد شود که هر که در نیت بجهت آریم و چون این
مقبول طبع یافت و دست محمد خان میرزا علی را از موقتی بپیل بر آورد و در
مکان خویش آورد و بعد از دو روز از کفته مردمان تا پیل رسید
صاحب را استیصال میرزا علی منظور شد و دست محمد خان که مردان
و تنگ بود و گفته نواب صاحب در نهایت خویش آورده بود
التماس کرد و فرستاد که غلام برای همین رو عرض کرده بود که
محمد خان مال مادر دم مطلق مناسبت و چون آن وقت قبول نمود
السال غلام را و شریک است بعد از قیل و قال و یکپوش نمود و در
نواب صاحب را هر دانی بنود و باز بر سر غایت آمده نواب است
و غلام حسین را عرض یکی را بنجازه دست محمد خان فرستاده شد
دلا سا فرموده و میرزا علی را طرف کرم نامه نصحت انصاف از زانی
داشتند و غلام بنو بر که از خان نواب شهادت شک ضبط

مهر کار فرمودند و سواهی جامه چهار کمر در روید و چهل کلاه شرفی نقد و کمر و زین
ظرف نقد و طلا موجود است در آمد و اخراج و ممولات و دیگر احوال
جمع شده بود و خدای داناست و محاسب و هم را در کجا پادشاه این
دست عمل کوتاوه این اول و برانی کمال بود و چهار و بار عالی
و دولت چهار خانه و یکجا جمع شد و چون ساطع خطیر نواب صاحب
بیست مال و سیصد سال بنده خود هیچ کردید از نقد و دم خود بخش کردید
و برانداختن و دولت این خاندان عازم بود و بنامیت پونیه و سیصد
نواب شکران پیش نهاد خاطر کرد و این دیون بنام روز از حیات
نواب شکران بکمال باقی بود و تاراج محل طی مسافت فرمود و دولت
تفاوت کلکته و اخراج الکرز باطل گذارند

از اینجا که است و نشاء و ابو
در ای دور و بیست و چهار دست کار اکامان ابد است بکمال ابرو بی
مدایه تغیر و نشاء و متدل من نشاء کسی را از مال کار اکامان نیست
بسیارند که در نظام و ملک سر خود را بر باد و توقع نظام و انتظام
دست مردم خسته و خاوه داده باشند چنین این مقال المربوب

شریف نواب صاحب رسانیده بودند که ایکنه زن برجی بحال است حکام
 اراده نبای قلعه دارند و نیز معروض کردانیده بودند که پسر راجه راج
 انوال و مسیبا خویش کو تخته پناه با یکدیگر زن بوده خباب نواب صاحب
 شکام غمیت پور نیز این سنگ سرکاره را برای آوردن پسر راجه راج
 و شکستن آن برج از حضور رخصت فرموده بودند زن این سنگ بگلخانه
 با کور نزد صاحب کوسل در مقام حمل آمده حرکات نامناسب که لایق
 نشان بود پیش کرد صاحبان ایکنه زن او را از گلخانه بیرون کرده و گلخانه
 فرستاده تلماس نمودند که اگر برجی تیار کرده باشند حکم نمود که تیار و
 بنیادش کنند و سمار کنند و هر چه بر دهنه کشن و سس پسر راجه راج
 واجب الا دایم باشد ارشاد شود که واصل سرکار کردانیم و در فرستادن
 بجنور که پناه بها آورده مجبوریم و قصه پسر راجه راج ملقب از زبانی مردم
 عوام بسبب حرار و اوراق رسیده چنان اعتباری ندارد و عرض زن
 در حکامی که راجه راج ختم سر داشت احضال بود بجنور رسیده دستار
 سر انداخته بعضی رسانیده که در حرمت ما مردم چه باقی ماند که سوداگران
 چند که هنوز بکون شستن خود گرفته اند جو احکام حکم باخراج رسول

و اندازین قبیل حرفهای طعن و تشنیع پندار گفت که فرج نواب صاحب
 بشویش آمد و از آنجا که گفته اند شور و خجاست باز خواهند نمود
 زوال نعمت و جاه گردیدند بر و شب پر چشم چشمه آفتاب از کلاه
 قمر التجار که از مدتی با یکدیگر عهد است قلبی داشت محمد مستجاب
 هم کلمه بنامش کرده بود و چنانچه کشت در آن وقت قابوی قیامیه
 از سر شوی و ترقیه و طبع یکدیگر را که عرض کرد که موجب التماس شد
 فساد کرد و نواب صاحب از استیصال اشغال این بخان را از نو باز
 از حبل عطف غان فرموده یک راست پشت کوتهی قیام
 نزول ابدال فرمودند و برای حکمت سبب از راهی غلطی فرمودند که در
 مقدمه دیگران که استیصال پیش نیست منتهی بر زبان خواهند
 که من از زده خاطر میبوم و مرا در اینها بالکی مگر کوثر خاطر و این
 برین قطع عمل کرده مطلق از آن عقول حرفی بر زبان شناسا کردند
 خلاف ای ساطع احسن چون نوشتن باید دست بستن
 اگر شده روز اگوید است این بیاید گفت اینکه ماه و بیرون و بند نفر
 از صاحبان دیگر که در کوتهی فاسم باز بودند در وازه مار بسته بر چنگ

بجزو الحاح پیش آید و معذرتها بگویند و مبلغی بجهت قبول نمودند
 بگویند و نشد چه که شر التجار عرض کرده بود که است که در سر و کلاه
 هر کار و ایدش پیش از او صدکس از این نزد کوتاهی نیست و میر
 نان اطمینان بخشی گوی که نواب صاحب وعده کرده بود و دست
 کلام فقر التجار میکرد و نواب صاحب اینهمه مبلغ را مفت خود تصدیق نمودند
 آن چند نفر از کوتاهی قاسم باز برادر و معذرت نمود و راه طلبه
 و میر محمد جعفر خان که از مدتی در متاعی بخشی گوی نیست بوساطت ایشان
 نیز حاضر اطلب نمودند و میر محمد رضا خان المعرف بنوای مضافه
 که در آن روز با فخر حیدر آتیه بودند بایست از قشون از راه بجای و این
 شهر فرمودند که اگر لکنزان بر چهار سواری شده و در آن زمان یافت نموده
 که برون روند و نوبت از راه کشن نکر با فخر قاهره و حرکت
 داخل کلکته شدند و چون با فخر صاحبان دیگر رسیدند که محافظت شهر
 کوتاهی را مضبوط کردند و دست صلح و جنگ شستند و مردم بازاری که
 بشهر درآمد دست بعارت در آن کرده و کلکته را و پراکنش
 برده خانها را با تشکر بفرمودند و اقل قاهره موجب ایشاد کوتاهی

گوشتی را محاصره کرده در استخفاف آن ساجی کرده و بدین غلام بیجان و ضعیفی
 که از بد و جلوس نواب صاحب اکثر مضمون این دو قطعه بعضی می رسد
 ابرو اگر آب زندگی بارد هرگز از شایخ بید بر نخوری یا غریبه
 کارزار میر گزنی بویا شکر نخوری نادرل دوستان بر یاری
 بوست ناید ز فوخته به پختن و یک نیک خوانا از مرد خست میر
 سوخته به نایب اندیش خود مگوئی کن دهن رسک با فوخته به
 چون درین مقدمه هر روز الهام می یابد که نیک با نیک استخفاف
 از خرم و احتیاط بعضی نماید حکم اخراج از لشکر تها و نیت و ایضا
 زین العبدین بگوید که تیر مانع این حکام بود از لشکر اخراج شد و ایضا
 مر از حبیب بیک و میر ناسا الله که از راه تیر اندیشی حرف صلح بر زبان
 داشتند جل بر چین و بدولی اینها کرده اخراج فرمودند و حاشی
 دولت بادشاه که حکام فرصت نداد نگاه مجال سخن نماند
 بهیه و کفین مهر قدر خویش و چون چید و زانش حرب استعدا
 یافت و نزد یک یان رسید که فرزند بنام حسن حسین کوفتی شده
 کرد و صاحبان اکثر طاققت مقاومت در خود ندیده و از صلح مانع

بر چهارشنبه روانه دریای تور شد و چکس از چکس از کله ز راه
بر خود میداد و دیدند از فرط غیبت خود را بگشتند و چنانچه از
تقدیر میرشدند و نواب مظفر حاکم که با دوستی از فرج برای مقام
چهارم مقرر شده بودند و بر کنار دریاست قامت داشتند و
کاری نتوانستند کرد و با پدر خود تقاضای عرض کرده بودند که
از غارت شهر کلکته بدست اولیای دولت بخوابد اما آن
که چاکس آن داشت لیکن آنجا بس بود اگر آن دیگر از مسلم کافر
و از منی همه بدست مردم بازاری بغارت رفت و به نامی فقط
سرکار نواب صاحب حصه نواب صاحب که تخصیص منحصراً
بود صاحبان دیگر از آن نقد و اجناس نفیسه آنچه موجود داشتند
بر چهارم حمل کرده همراه خود برداشتند و قدری از اجناس کوچکی
سرکار کمالی میبایستی هرگز کور خاطر بود و شمع بنابرین نواب مظفر حاکم
پیرون رفیق چهار کلاه کار سر کار شده از خود جاری کند و مغرور گردید
و میر محمد جعفری که بوقع بخشیدگی سعی نماند و تسخیر کوه بطور دور
بمنصب والای بخشیدگی اول دستور فرمود که از کوه و قلعه داری

کلمه بجز نامی چنانکه در شیوه نظم و شعر و شجاعت و مردمانی و حسن
 آن که بجهت شجاعت تقویض فرموده و کلمه بعلی نکرستی
 بدو است و اقبال روانه مقر جاده و جلال گردیدند و در ترویل باب
 طغیاریت که خود بر شستی سوار بود و در توصیف و ترقیم آن و ششم
 لازم که آمد از اخبار و اوراق از اخبار و اقسام از ایشان از اخبار
 کند تا در تعریف آن جلوس تواند پرداخت و جنوب که پیش
 کاشنی روان و پیری خازن نمایان چو سفین زرنگار طلالا بود
 که مانی نقش آن حیران قریب مایه با کوشش نامی در دوزی
 فرخش ملوکانه و نقار خانه و دیگر اسباب شکل ملوکانه تمام سرای نظام
 با انبوی و شکوی در دو طرف کناره در بایسپاده در بی هم صف
 با صحر سحر و سر ملیدی می یافتند اگر ما بعد نظر انصاف در نگردیدند
 که هیچیک از سلاطین سالفه و حکام مانده کمال راحتی شاه شجاع که در
 و عشرت زبان زوفاق است سیر سبک گشته با با لورم شاهانه
 و این شش و بنیاد ملوکانه که دو دانه لک و پیر سالیا خرج انجمن
 بود در عالم تمام تمام جلوه کرد و دیده الغرض باین طریق طریقی مسافت نمود

در دارالمنطق و شش فاضل فاضل و در بیت الشرف نرول ابدال فرموده
 بهنگام آرای عیش و نشاط که دیدند و در جوی منظر کسرت حشمتی که گشت
 بلخ عظیم از بلاط آن قرین حریت کردند و ارسته شد و خاص و عام
 با تعامات پیغمبات سر بلند می یافتند و هم مملکت از کجایات و خوار
 و غول و نصب با جتنار راجه مومنین لال داده بنوار شات لو بالون
 و راجه مذکور در حل و عقد و ترق و ترق مختار کردید با مقربان در کجایات
 حکما و بیعتی که واجب و لازم بود احترام نموده و بقانون و نسب
 و متصدیان عین خباب عالی که راجه مذکور با وجو و تسلط در حضور آن حکم
 نوکران و شمت خصوص همایون و لب رام و رای رایان امید رام و
 مسکت سنگ دل شکسته و آرزو خاطر شدند و بمعرفت میر محمد
 که اقامه مطاوع طلب غفر صاحب در شده بود که بدل قوی و خاطر جمع روانه
 کرد و در حین حجت البلا و نجلا مقرر امانت جاه جلال و اعلام دولت
 بود و مشارالیه روی از اوست یابین مرکز امن و امان آورد و به نیت بای کوی
 و تجارت بهشت این سرفراز گشت برینل مطالبه در حوصله آردی او
 نمایانید سر میانیات با یوان کیوان رسانید

در پیکر سبعین و مایه و رت
 نواب شوکت جنگ بوجوب و صفت و حکم خدای تعالی بر سر
 پوزینه تمکین گشت از تشریف آوردن نواب سید احمد و زلفا خاں
 سبقتی ذکر یافت مضمون و انبیا ناک شده نیز ابط حرم و احاطه عیال
 داشته در فرصت خدایه با وجود اندام مالک قریب نیست
 هزار سوار و هزار و دوازده هزار پیاده جمع نمود و نیز در جوانی و سرخی
 ناجیه کاری با وجود تماغت بشخصه چنانکه از وی کسی در آن زمان
 فرست متنازعان بود از مطاوعت نواب سید احمد و زلفا خاں
 و از او امر و نو آیدش کردن بچیده دامن مخالفت بر میان زد و از
 میر معتمد خان و مزاجدیب بیک شعله فتنه و فساد افکند و از
 التماس مخالفت راه صلح و سازش و دگر و دگر و این دو کس سر
 شدند جن التماس نمودند که از مال کار خود خبردار باید بود و نظر بر مال
 نکرد و برای پیش اند و روزی احوال خود و حکایتی چند که خود و صله
 نمیکشید بیان کردند و چون در اصل مراجع نواب شوکت جنگ جلد و سینه
 زباده بدخود و بد وضعی بهر ساند چنانچه بوجوب او دشت هزار سوار

رنجانیده از پورینه اخراج کرده و پی و به سبب چو کی بخانه مریخ الدن
 سینان کیر سفید رنگ بر منساده از خود نیز ارشت و انتظار آمدن
 سراج الدن و نکشیده میر معلی خانزادانی هزاری و مردم دیگر برای خبر
 ماله و غیره آبادیهای قریب و جوار پورینه بنحین فرموده خان کو
 تانیهایی که انتهای سرحد نویداری پورینه است رفقه جرات استقبالی
 پیشش روی نیافته آرد و کی لای هزاری تمین کرد و عرضی احوال نماند
 هزاری ارسال داشت که از فی القیاقی هزاری رفتن سرحد نجارا و تعویض
 و برای ابد فریبی با از راه کم بخردی عرضی را با قباب جهان بنایه
 چون نواب شوکت جنگ پزانه تمید برای هزاری غلجی نمود که او امر نویدی
 میر معلی خان را چون اطاعت حکم من واجب دانسته یکس موازین را
 کردن نیسی هزاری موضوع که بر نور بازوی خود مغرور و دود
 بخشش هزار پیاوه را رساله دار بود و در جواب غایت نامه عرضی
 داشت که حاصل مضبوطش این بود که قبل علم سرکار برای توره
 کفایت میکند بفرستند نامه در کتاب او را و از نجارا نه و نامه جلاله
 خوانسته است خود را رساند از امان این عرضی نواب شوکت جنگ

که خاطر از و گران بود و بطلان زبان فارسی بود و چنین خاطر سرسبز
 که به چو می سیر می که فرزند خوانده نواب صوابت جنگ است ازین
 قبل تن در خواست می نماید و سر از غمان می چید و میر می جان را در
 قبول ندارد و از ده شده و دوس باغی بجهت طلب فرمود چون بجهت
 رسیدند برای رانج هر امر نموده ارشاد کرد که فردا من خود می
 و مار از روزگار این مکار خدا را خواهم برد و در شب در خلوت میر
 خان از اینجا گفته بیوج و سبب میزندش چنانی بدینت اگر
 شتر داشته باش کلاه تعبیه کردم که دیگران مرخصی التماس
 که مبارزان جهان پشت و زمین نکنند ترا جوش که قلب
 و دستان شکنسی نفی و روز دیگر که عالم ظلمانی چون دل
 نورانی گشت تهریه می فرمود و آن وقت سال سیاه چید
 التماس نمودند و پسرهای هزاری را بجهت حاضر کردند و عرض
 که پیدل ساختن شش مفت نزار فر در همچو قستی من است
 و بناظر نیار و ده میر معنی خاز و خواصی جای داده برای قتل نزاری
 که دید و هزاری ناکور با جمال قوت و قوت نظر بپس ملک کرد

مردم خود را از خانه براندن منع نموده خود برسم و طایفه هندوان
 برهنه از خانه برانده برختی نشسته یکسایه و با جیل مشغول شدند
 نواب شوکت جنگ با تمام فوج داخل ملک او شد و بر سلطان خلیل سالار
 با هزاری ملاقات کرده بر شیل خود جایی داده و بجنور آورد و در آنجا
 شطاعت و تحقش شنیده و دوست روز در قتل گذاشته از پور نیلج
 فرمود و رساله او یکی از مقربان مجلس تقویض کرد و اینکست موبشر
 صغیر و کبیر کردند و بعد از چند روز این حکام از استیاض خبر پور
 نواب سید علی الله و له بکفته میر علی خان و متوجه تاخت مالد شاهه الترهات
 قرب و جوار مالد ویران نمود و چون حیات پور مضرب خیم کرد
 و از اجیب بیک در خلوت التماس نمود که جمیع سرداران ازین
 از دهان و در گرفتن و بر داشتن شما اتفاق نموده اند روز دیگر در
 که تمام سرداران جمع شده بودند نواب شوکت جنگ بعد از حوا
 بیک زبان شده استغفار آرزو کی خاطر از سر داران نمود و حاکم
 بیان کرده و از اجیب بیک رو بروی جمع خواند از ان میان جنگ
 که در سر داران بود قسم بدو اتفاق خود ده عرض کرد که در رفتن

شما برای نام دوم در چو وقتی موجب بدنامی است و از هر کس که
 شما که البته از ده خاطر استیم و اجلا فی بندگی برای قرب خود و ثبات آن
 کلماتی بر زبان می آرند و باعث فتنه و فساد و شورش و غیاب
 حیرت و نیک کار بجا خوانند و رسیده و شش حد اینها نیست
 خوابا کردید نواب شوکت جنگ استماع این کلمات برای پی
 سر و در آن عزت عیب بیک کمال بی ابر و بی انجس اخراج نمود
 و خود نیز برای فائده نام نام صوب پوریه با تمام سر و دار نمود
 نمود و نواب سیاح ال و له نواب شوکت جنگ را خیره سر و صاحب
 و خوش بی اثر دیده از گفته بدگویان با تمام سر و داران خابجانی
 با کمان شده چهار راجه رام نرین را از عظیم آباد برای کمک طلب فرمود
 و بی رسیدن راجه مذکور بر محل حکم عبور و مایه کمک ارشاد نمود
 و خود نیز چهارم خرم سنه ای و سببی و بایه و الف و رست
 روانه پوریه گردید و نواب شوکت جنگ از استماع این خبر شگفت
 و شام سند بخشی تو بخانه زینبایت اسیر و قیل و شعل ساخته
 برای خوش کردن مکان جنگ و ستن مهر چال روانه نمود و خود نیز

نو جسم حرم سنده مذکور جمع سپاه را عطا می آید و قبل از خلعت
 و جواهر و جوی کرده اند و سر بر آید و نخستین سال که بدین رقص تمام
 نو که بود از مقابل و یکبار از او فغان نام بود و خود دست بر درگاه
 و دوم حرم سنده مذکور که روز کارزار و جنگ و یکبار که بود و تا یک
 روز کمال شکر است و از آن نموده چون از سبب بدین برکت برکت یافت
 حال نمود و بعد قطع مسافت ده کرده که روز از بهر کم باقی بود و حال
 رسید تمام سنده بخشی و شش جهان یار را حکم که هر از بهر حال
 در مقابل خیمه معمر که را کردند و شکر نوا بسجده و له له نغمه ها و وقت
 میان رسید به العرض نخست شام سنده بخشی از امور حال
 در مقابل افغان دریا میج و یکبار که از از بند و قشایار که کم که سنده بخشی
 بهمان یار همه جهان دیده و کم و سه در و کار بسته به به اول
 که فرستاد در هر روز باقیست و وقت جنگ ساخته و مهم که سنده
 راه نیا که از بل که تر تر تر رسید اند نام سنده که از زمین بر کرد
 و مشب موقوف دارند تا فردا صبح زود و این خلاصه است خدا تعالی
 بخلا بآید و این شش موصوف بر سینه الحام نازند و این از زند

تلخ شده و بعد که آمد و چون میدان پورنش ملاطفت کرد و به او
 قصه را بهت هر چند روز در انجا به و پیش و بعضی احوال میکان را
 در اقول پورنش مع فوج در میان و حل شوق کردید و نیز کوه رسیده
 از مال و خیل بر کردانید و اگر مردم از همان جا تنهاده بسته شده و به
 آوردند و سه واریان با معایه و چند هزار از ازان خواهر بر آمد و به
 جمع شدن مردم در اندک استقامت که کند چند نفر از پادشاه و از خاندان
 پیشین که در میان و تر یا قیام شده بودند و به مع بد و
 کردند و از کوه نعلب همان چند نفر که کذا از آن بخش و چند عید
 بهر اوتو است و به و است که از روستا و از بی دیگر بر نعلب
 افتادند و در میان بنی در دست محمد و در میان بمقابلشان بر دقت
 شیخ بهتیار از کشته شده پورنش و مردم آن شده از خیل خود
 رو به کوه و بعضی با کف انداز و مردم هم نمی گویا برداشته و به
 شیخ عبدالرشید بایک و از شیخ عالم علانام بعد از کسر
 میدانی جان بخانی از بی سبب و جان باز میگذاشت و بر معانی استقامت
 قرار بر آن را اختیار نموده و پیران خیل حرم بهادر و ولاد و

با دو کشته شد فیلیا قبل از آنکه به کوه دکان از کوه دکان
 چندین بار و نه خلیا که بعد از آن دست به تیر و کمان میزد
 و شش پیشی نهاد و خاطر کوه اند چون در بغل از یک فعل و عهده را
 به تیر و کوه دکان بدفع خیم نمود و در دشتان جوم و دهه پیش
 و نه کشته را بالا این دست فقیه شیره و نه کس از ارج و خیم
 و کاه از آنها را بالا روح او آمده بود آن سید صبح انسب بخیر انداز
 قابل خود را نرسد تا که از دست خاییده و نه نیز از کثرت زخمها در حال
 نه شد بهوشی گردید و دست خود را بر روی او و بعد از آن
 و شش را از او باز داشت و آن وقت خلیا از آنکه که جدا شد افراشته
 آورد و بعد در روز روح یکیش طواف منازل خلده و در میان
 گردید و در اجلی یک و تا تعین بر هدایت علی بن عباس
 در زنده عارف از قبول مکنه بودند دست زما نه انداز کردند
 و تصور از آنها بعمل آمد یعنی بجز در میدان کار از الیسا و
 کردند و از تیر و کوه دکان در مقابل جرف نبردند و
 دست چپ و لب برکت چند در شام سهند خشت و در دهانه

تو بخانه هست مردانه دار یکوشید از رسیدن کوهانند و قیام روستی
 در طریقی تیره کوهید و صبح جایش تمام مات رسید و نخی
 نازده کار را که در دو سوچ فعل بر اهل طبعه لفره و طلاله با خود داشت
 و در عین باریدن قطرات امطار بند و قیام برزاقویشسته از میر با ده
 اندک نزد در میدید تا از آن طبعه حریفید و چون نمیند از مقام
 و سیر از چنان باری خال میزدان سیاه من لال و دیوانی و بعضی مردم
 دیگر در هر اوقات نوبت خنک بودند تا بامقار میشتاد
 از مکر که در گردان شدند و جانشان برادر نوبت نوبت خنک
 بادسته فوج از کالشی خلف و زید را در دیگرش مرزا را حجاب
 بکود زنجور که زنجی کوهید نوا ییشتی مفت سوار بیست و نه
 حاضره ایخاندان است در آمد میدان چو نوزده شیر زنجی
 بلف آرد و بریزد در مقابل میر محمد خوجانی اندک استقامت انداخت
 و همه حاضر را کاب بودند چون بر کشتن ترغیب نمودند جواب داد
 هر از مکر که بر پیشی رفت نیست بنام نلو که میرم رود است
 مرانام باید رفتن مکر است و آخر بر سید مهره تفنگ بر انداخت

تهنه ما بوسه عرض سند حکومت افتاد که و همان پیشینگی
 به پورینه رسانیدند و دستار نواب شوکت جنگ از صد مهری
 افتاده بود مردم بهدیه پیشینگی نواب سراج الدوله هر یک منزل
 جنگ در استاده بود و سینه بهار و زار نواب از پور
 قدیم نواب شوکت جنگ بود و دست و پا از ضحاک سابق با اختیار خود
 و او را در موچال بر سر خیال کند نشسته بود آن زنده بود نواب گشته بود
 مورچال باد و صد بار میگر که بر و دار کسیده بعد از نوبت سواران هم بر خور
 از قبل انداخته جان فانی سیر و از اتفاقات همان میگذرد و میدان جنگ
 مدخون گردید نواب سراج الدوله بعد از سراج الدوله نوبت لال را بر کمر بست
 ملک و ضبط اموال به پورینه خست کرده و همراه ایشان میر کاظم رساله دار
 و بالکشی هزار و شصت خانسی و هزارین العابدینی بکاول را بعضی فرمود و
 و همراجه رام نوبت ملک با افسار غیبات از آنکه نصرت اضراف بظلم آباد از آن
 دانست و هم خان و مرزا اعلام علی بیک بدو دست میزد و خبری از حرم کما
 دانسته از نوکر بر طرف که نصرت فرمود و بهنگام بهار رام نوبت حکم
 که از اینها را در قید شد و نگاردار و دو نفر برهانی از نگار نشسته ماند

مانند سحاب بر فلک سایه انداخته یا کفر از ابرهای دشت و دشت بر خود
 بقدر دولت و اقبال مراجعت فرمود و بوشهر داخل شده از سفارش
 دوست محمدخان فرزند یک پسر علی قلی خان را اندک ایامی بپایان
 حکم اخراج فرمود و در همان روز موئن لال بر پور نیامده و بعضی شش ماه
 جنگ و صولت جنگ سعی بلیغ بکار برده چون متوجه گشت که بواسطه
 شکست شکست و صحن حیات خود هر چه بود و بنود و هم نشینان
 می نماند شش شتر و یک گاو و یک گوسفند و یک گاو و یک گوسفند
 چند سر کار کرده اند و میر معنی خان و سید علی خان و آقا میر و میر علی خان
 قلی علی را اسیر کرده بعد یک ماه بجنوب فرستاد و بواب صاحب
 سید علی خان و یک زن را تیر در بینی کرده بر سواری شتر در شهر
 برای بیس دیوی بطنیم آباد فرستادند و این امر را اوقیانورده
 در پور نیه داخل شهر او و بعد از آن بیاعت والد و دختر و حکم
 نبات یافته و اسب براه گشتی و غیره از ابر موئن لال گرفتند
 بر شد آباد روانه گردید و چند روز که از شش و نیم در راه می رفتند
 باز هر کار را آنده بخانه رساندند سید از والد منفور کردند و بهین

فوجداري کہو کہ است ازین فقیر فقیر کردہ میر سوشنعلی داروغہ لوٹانہ
 مقرر فرمودند ہمارا جوہن ال از آفیم شیب پیر زال ہائی پورنہ سہائی
 گرفتار شد و خلف الصدق خود را بر ہی نہ و سبت ملک در پورنہ لک
 نہ دروازہ شد آبا کہ دیدہ ہمارا جوہن ازین جوہن ارشاد فرمایم
 و مرزا حکیم بیک و امین علیخان و حسن علیخان کہ بعد از غلام حسن خان شدہ
 و میر معنی خان و غیرہ را دین شہر قید کرد و سبب ایشان ضبط
 و تہن ان را باد و پیرش دلیل خان و است خان با فقہ سوار و باغچہ
 خاصہ کرد و مدد این امر ابعی قتل نواب سراج الدولہ ازین بلایان
 مکر غریب کہ از زندگی خود تنگ آمدہ بلایان جان را بر بودن بلایان
 اختیار نمودہ است از قتل سستی بر سبت و غلام حسن خان عرض بیک
 بتقصیر شفاعت الکرزان از کار و بار معزول شدہ خانہ سینہ بود بعد
 مداجت ازین غریبہ چہ می تمام قید کردہ لکھ و بہ گرفتہ باز غشت
 بیکات سخت خانہ ازانی داشتند و در ازان و حورات نواب
 نہایت تنگ را بجا بیک لکھ مستادہ قید کردہ اندند و ہنوز دو ماہ
 قصہ نگار شدہ بود کہ ہر امان ہجرات الکرزان رسید **مسکین**

خبر که در بی تیر است **فاجون** با خبر و عزیز است **کاه** و این خوان **بار** و **بار**
به از آوسیان مردم آزار

پوشیده نماید که چون پیش این **سید**
الکیز در فرس و مساجد و اما قال و حال و باشند و فرس و مساجد
شبهه خاص کلاه پوشان بر کون مناج که تعلق با یکدیگر دارند و قاضی
گشته و اکثر جازات مال الکیز گرفته و تصرف و آورده و پوشیده
این خبر چهار ماهی جنگی با فوج یکی از ولایت الکیز برای محاربه و مجاهد
مقابل و مخالف فرس بر سر پلجری آمد و بسبب اتفاق جنگی و
گرنیل و کوبیده و فرس الکیز غالب شده کون پلجری از بنام فرس
است جنگ یکسان که در سبعین و نه و الف که خبر و برای کلک
گشته شدن صاحبان الکیز و بنده رای رسیده از فرس با یک چهار چنگ
و گرنیل و کوبیده و فرس با فوج از سیاه و غنیمت و کلاه و
مالک چند تاب صد فوج الکیز از فرس و صدها بر روی دیده و از عار
نبرد شده و یکدیگر آورد و از فرس از فرس و التماس حمله کارزار و اصل کلک
شده پیغام مصالحه برانوار پس از آنکه دولت فرستاد و این از خبر

243

شد او از نمانش پند و مطلق نشیندیده و آن نیز نیست
مهم و دیگر نیز نماند و دوست محمد خان و خیمه و خواجہ عبدالکام و خان
از توجہ خدمت نواب صاحب شد و در راه نیز گریه و محمد علی خان
بها و در فوج اکثر نیز از طرف ایشان توجہ شد و بهر و با برهنه شد
نواب صاحب رسیده تبریک تدایران وقت شدند و چون ایام
به هوای تبریز و زنبور تبریز و غبار بنیم داشت هر کسی که از تبریز
و نوکران و مانند احوال خود کار افتادند است بر دست صاحبان اکثر خلایق
جمع و تمام لشکر گریه و بجا رفتن و واراج مانگ چند کوفه
رفته و صاحبان یافتند و بگفتند و در آن جمع شد و زبان
کش و او التماس بدین زبان روز عرض کرد بوم هر صلیب در خود
امن این حال است از کجای است اند **و** گوهر با کعبه اندازد بجا
دین شایسته **و** جو نیز انداخته بر روز دینی **و** خدا
اند **و** این قبل شیب و خوار در عالم کون و فساد
بدر روز سید به باز میتر خوانند رسید نواب صاحب الدوله
عالم از خوفیکه بر خاطر نشان ستوانند و از فساد خلط

سو او در همه داشتند مطلق بطارحه بنواخته و از یکسایند طالب
 و کدراکنیز اطلب که نوام خواه شان اصیل راضی شد و ای منبع غار
 کلکته و ترخه گفته صاحبان دیگر ترا خلق ساخته همان روز و روزی مرشد
 بهر عت تمام طر مسافت نموده داخل جویا منصوب شدند بهو یا با بنخول کردند
 و بموجب درخواست فرستادن بکشتن هزار بار با جبر بکشتن تقین فرمودند
 و راجه و دبیر ام و میر محمد جعفر خان را با فوج مناسبه در کردیب گذاشتند
 برای دفع ضرر اکنیز حکم درست کردن مورچال و خندق کرد و جویا منصوب
 نفاذ یافت و حکم بند کردن راه و بنا کردن که کوه خان را برین کار مامور
 فرمودند و او در عرض چند روز رسانند بکوه است و از کوه تا بخرابان عمارت
 از اصل رحم خان را مثل او در بوقت سه و پنج بنشین عظیم آباد کردند
 و میر محمد جعفر خان و راجه و دبیر ام و راجه و اکنیز در کردیب نهادند و بواسطه
 بقصد تمام بنخول عیش شنیده و صیت حمایت اکنیز در افطار افغان
 شایع و استمار دیده قابو یافته از سر حفا و روده بخار سو یا با اکنیز
 دستاوند و تحریک انعکاس هم دامن زن انشئون دم مرو و حریفان
 نسیم ذوق صاحبان اکنیز کرد و دیدند و شیر خربت البلاد و کجا لا شمس و

است کرده برای انصاری نوشتند که اگر این طرف سبک تر کند
 بنی الکدکاتش کار را از التماس باید یا بتوید ضحوف احتیاج افتد یا
 بکستعال سویت چو رسد نکلت وسیع نکالاست بستم بنی نایم
 میخی بدلیل و شواهد معقول استحکام دادند صاحبان اکثر برین بجا
 استقامت کرده و متامل شدند چه کردان او تاج کثرت جنود و وفود
 استعداد و سبب نکال و اقامت به شهرتی تمام داشت البتة
 حیرت خیز و راجد و اب رالم را نواخته رخت انصراف ازانی داشتند
 و توکیه مبانی اعتقاد و وصایا و توفیق طلب داشتند نواست
 از پشت خطیت این نفر خبر کرده بده بجنود طلب فرمود و چون بفرمان
 یا فادامه جنگ از نوکوی بر طرف در نمود و راجد و اب رالم را زبانه برد
 سابق از نظر اعتبار انداخت و برین اثنا خبر شکست فراموشی از المکرر
 گویید تفصیل این اعمال بکدک سبب آمدن افواج المکرری بپند و ستان
 چنانچه رقم زده کلک بیان گشت خبر یافت عداوت فراموشی بجهت
 چون المکرران را از طرف نواست بملج الدوله خاطر جمع گویید و بر مکان
 و سکن خود قایل گشتند و چون اتصال فراموشی از عمار ایشان بجهت

که نیک کبابی جبار از آتش آمده و مقابل مورچال فرستاده
 مانع گزینی هنگام آرا کردید و از طرفین حارست شعله کار و در کوه کوه
 رسانیدند و چون فرستاده دو چهار در دریا غرق کرده راه اندو
 چهارم رسد و در کوه بود و آتش فراز از ششیدن اینجاست که فرستاده از طرف
 خاطر جمع کرده در شکی بر سر مورچال مردانه و میکوشید و در میان
 آخر بر نمونی یکی از فرستاده که وقت از کار بود برای سید کرده چهارم
 مقابل کوهی آورده و آتش کی و تری آتش بدو و نامید که چنان و نه که
 فلک اظلمس در ماتم نهنگان آتش رسد و غنا و زرد و بار و تاجی
 پوشید و از غره ششیدن تو بهای از و با صلیت ثعبان یکبار
 بفلك کشید که صدای رعد و برق از هول آن رعد و کوه چینی و
 مشیت از وی در بران افتن قوم فرستاده جاری شده بود و در بانی
 که از چهارم فرستاده بر چهارم که برای سوختن می انداختند و ماتم تیر افند
 بر گشت بر چهارم فرستاده که چهارم از آتش خان ک پاک سوخت
 فرستاده از چهارم سوخت و در غرض چنان را از آتش سوخت و سوخت و سوخت
 دیده از بالا حصار کوهن مثل شمع در حالت سوخت و سوخت و سوخت

بگوشتیدن و جوشیدن شروع کرد و تا چند روز از صبح تا رواح
 مکه و حجت و منارعت قایم داشتند و کوله توب و تفک
 چون ادعیه مستجاب در ایصال و مانند نازل قضا در انجا بود
 و خلقی نا محدود از اندرون و بیرون قتل و مجروح می گشتند
 و فرایس از مدد و کمک کردن نواب سراج الدوله که کار
 درخواست میکرد و مایوس شده نشان الکرزی برای آنان بر
 کوتهی بر پا کرد و معق لید دروب حواله نمود و صاحبان الکرزی
 در همان گرمی همفاهم چند توب بطرف قلعه موسی نیز فرستاد
 کردند که مرزا محمد علی قلعه دار راه فرار بصوب مرشد آباد نمود
 و قریب دو صد نفر فرایس از غیرت سیر شدن بدست
 الکرزی همراه بال کشن هزاری که برای کمک از طرف نواب سراج الدوله
 در آنجا بود گرداخته بکوتهی مرشد آباد بمش موسی لاس آمدند
 و الکرزی آن کوتهی فرانس دانکه را با خاک برابر کرده هر چه در آن
 یافتند بغارت برده روانه خلعت شدند و موسی لاس هم را
 ضعیف و ناپز و حیر و خفیف دیده با چند نفر فرایس قدری

اسباب نوبخانه از راه خشک اراده و کنز نمود و نواب
سراج الدوله در آنما س بعضی مردم که فراموشی را در بچو وقتی
رفیق باید کرد و ارشاد فرمودند که از کفایت اینها بگذر مدعی
تمام خواهد شد و بموسی لاس گفت که شما در عظیم آباد سکونت
کنید که غذای حاجت خواهم طلبید و در همین روزها دوست محمد خان
بسیب عارضه زخمی که در شب خون بر داشته بود رخصت
و وطن حاصل کرده روانه آنصوب گردید و در شهر انو حجت
خدا رفت مردی بود بسیار غیور و شجاع در کمال اوجیت
و خلق از پنج هزار ساله بجزار و ارمیدار کرد و در جمیع معارک
کارهای نمایان بعرضه ظهور آوردی و خدا و خلق را در هیچ
امری نیاز روی القصة بعد نکست فراموش نواب سراج الدوله
بیشتر از بیشتر از میر محمد جعفر خان بدکان شد خواه بعد الهاد
خان را بخدمت بخشه اختصاص داده سید مرزا را برای
دیدن موجودات رساله میر محمد جعفر خان و خادم حسن خان
مقرر نمودند و ایشان از برای خوشی خاطر نواب صاحب

صاحب از سکرانده بوش پرواز دولت ز نام کیت خوشترام
اندازه شناسی را از دست داده مانند تنگ حوصله گان تنگ
ظرف نسبت به میر محمد جعفر خان مرصع ظهور امیری که شایان
خردمندان بوشبار نبوده باشند و کلاوشنای بی جلی
کرده عاجز است **نقد** نه بنده مدعی جز خویشین را **که** داده
بندار در پیش **و** کثرت چشم خدا بینی به **بشد** نه بینی محاسن
عاجز تر از خویش **و** نواب صاحب برین هم اتفاق کرده
محصلان شدید برای اخراج کماستند و این هر دوسو دار
که از سردارهای دیگر نیز قوی حال بودند سپاه در خانه خود
جمع کرده بفرام و اندک که طلب سپاه عنایت کنند که سرانجام
خود کرده رخصت شویم و جلت سینه و راجه دلپ رام
رفیق کار و بار خود بافته علی التقاب و تو الی رسل و رسل
بوساطت مرزا امیر بیک با بزرگان فرستادند و بفرام
کردند که تمام لشکریان را با خود متفق کرده ایم و در تفرقه
جنود سعی بلیغ نموده ایم و همه با سراج الدوله در مقام خدمت

و ترضیع آمده اند و بواسطه افعال و تمیز آرزوی آن دارند
که حکومت این مملکت از پنهانان انتقال یابد و فرصت
همینست الحاصل چون بفهم صاحبان این مملکت را
یافت و اتفاق این مردم بر حفاظت آن یافت قرار دادند
که البته بطرف بنکالا توجه باید نمود و طریق مقصود بانصوب
باید محمود و بادل ثابت و ضمیر منشرح با سبب پوشش
بنکالا آماده شدند و نواب سراج الدوله با وجود شیوع
آوازه دشمن بنیه عقلت در کوشش کرده و بهلول پسر سراج
و سرور انداخته بهجیش و شاط مشغول بود و مقیمان بارگاه
خصوص میرمن و خواجه عبدالهادی خان بران کسالت
و بدحزنی ملامت ناکرده معروض داشتند که غلبه و طغی
لشکر انگریز از فتنه اعتدال گذشته و اینک عزم استخلاص
این دیار کرده اند و چون سیل از سرگذشت و در گرداب
حیرت دست و پا زدن مفید سلامت نباشد و محبت
نزدیک تر آن می نماید که در رعایت مقامات احوال و رزق

در زنده نشود که قوام مملکت و نظام دولت و شمول امن
 و طراوت حال و فراغ بال رعیت به شمشیر آبدار و اندیشه
 درست و احتیاط بلیغ و کوشش تمام میسر نگردد و غرض
 میر محمد جعفر خان ازین تمویحات و تزویرات استیصال
 این دو دمان است اول او را از میان برداریم تا فکر انزیر
 سهیل گردد **فصل** دانی که چه گفت ذال بارستم کرد **د**
 دشمن نتوان حقیر و بجاره شمرد **د** دیدم که بسی آب زیر حنیه
 خورد **د** چون بیشتر آمد ششتر و بار میبرد **د** و بعضی از هوا خوانان
 بر تزویر چنین التماس نمودند که برخیز و خورده بین ظاهر
 که بی استعداد لشکر موافقت است با جماعه انکرنیز و غیر
 طاقت نباید اگر میر محمد جعفر خان و دیگران را که آزرده خاطر
 اند تشفی و ولایت فرمایند لشکر انکرنیزی را بمقتضای
 با شمشیران همیشه شجاعت هرگز در رفیورت میسر نگردد
 اگر عورات و صبیان از بام بباخت و سنگ در مقام
 مدافعت آیند همه را در مضایق سلک محلات از بون

وناخبر گردانند **قطعه** با دوشنبی کور و اور و ستم بر زیر دست **هـ**
 دوستدارش روز سختی دشمن زور آورست **هـ** با رعیت صلح
 کن و در جنگ خصم امین نشین **هـ** زانکه شهنشاه عادل ا
 رعیت لشکرست **هـ** و ازین سخنان عجب و نحوست که درین
 چند سال در تمام ممالک هندوستان شیوع یافته است
 و خوش آمدی بپا سرداران را خوش می آید بر مزاج
 نواب صاحب سیلا یافته و سرخه عثمان و درایت بر یافته
 از توجه لشکر نصاری حبابی بر نه استند و میر محمد جعفر خان که
 تخم اندوخته چندین ساله را در مزرع انتقام سرسبز وید پخته
 با جمعی که کمان معاوضت داشت در تدبیر دفع سراج الدوله
 بوده مصیحت انجم می اندیشید ناکاه خبر درین اثنا
 رسید که کرنیل کلیب ناچنگ با طایفه از انگریز که شعله
 برق در پیش شان بی تاب و آتش حرص و آرزو مقابل
 شان بی آب بود متوجه جنت البلا و بیکال گردیده اند
 سراج الدوله را که میر محمد جعفر خان و خادم حسن خان را دستور

بدستور بحال کرده پنج خیر الله خدمتکار را برای مصالحه واسطه کرده
 قرآن شریف در میان داد و با هم باین شرط صلح کردند که بعد فتح میر
 محمد جعفر خان خادم حسن خان بخوشی و خوشی رخصت شوند و درین باب
 لی غدی نوشته بهر سرداران رسانیدند و آن وقت هم میردن معینی
 عرض میکرد که از دشمن خانه کی بسیار حذر باید و الحال ازینها توقع خیر
 نیستید اول دفع الثبث باید پرداخت که انگیز از شنیدن این خبر
 خود بخود فرار خواهد کرد و بودن اینها در لشکر برای مردم موجب نظر
 و تردید خواهد بود و البته دعا خواهند کرد **الله** و این که چه گفت ذال باستم
 کرد و دشمن نتوان حقیر و بیچاره شمرد **الله** دیدیم که بسی آب زرشنه خورد
 چون بیشتر آنداشته و بار بار **الله** و مراجع الدوله که کوشش بخوش
 از نضایج کران داشت نشنیده انگاشته متوجه بیکار انگیز
 گردید

برابر باب بصیرت روشن است که چون ازینجا
 برده غیب امری بظهور می آید از چرخ بیار و از زمین برآید
 حسن تدبیر و طول فکر مردم دور بین تا مبارک کونه اندیش آن چه شد

زینده تا خبری نکند و چون خانه بدایع لکار قهصد تحریر وقایع زمان خود
 خود نموده بر ذمت اہمیت مطلب لکار واجب است لہذا ملک
 بدایع ملک این شود اوراق نیز از جلوئی وقوع این حادثہ عظمی
 برخی در ملک تحریر میکند کہ دوم نوال سنہ سبعین و مائت و الف
 نواب سراج الدولہ میر محمد جعفر خان را استمالہ نموده برفع شراکیز
 از منصور کج در حرکت آمد و بعد دو سہ روز کتایہ فریقین دست
 بہم داد لکن بزبان باغ بلاسیہ را امور حال خود قرار داده دست
 باکات حرب برده با لش باہر سرکرم جنگ کردیند و نواب
 سراج الدولہ را جہ موسین لال و میرمدن را در مقدمہ لشکر
 حاجی دادہ خود عقب این دونفر برای بہت کرمی قرار گرفت
 و بہادر علیخان داروغہ نوبخانہ حبسیہ نظر بحلال ملک کردہ
 پیکرہ نواب صاحب با دم سرد بالہتاب دادن شعلہ کارزار
 مشغول شد و میر محمد جعفر خان و خادم سخنان یک کردہ جاد
 از موکہ بردست چپ نواب صاحب بنظرارہ ایستادند بخیل
 ایکنہ **مصر** تا بارگرا خواهد ویش بکہ باشد **و** و بعد راجہ دلب رام

۱۱۶۰

دلب رام نیز دو گروه جدا از لشکر بردست راست فوج الکلیز
 قرار گرفت و بمات سرابالنگاه گشت تا از هر که چشم کرانه
 گیرد اورا سبک از میان بردارد و بهلیه از سوختن آبکنه
 سردار متوجه احوال نیت بیک گوشه میدان صف زده
 درانش خشم کباب میشدند و بعضی مردم که دود باروت
 بدماغشان کوادران بود بریک کنار قرار گرفتند و چند نفر
 فرامیس که از موسی لال جدا شده پیش نواب صاحب نده
 بودند تو بهمای خود را قریب بهورجبال الکلیز رسانیده هر چند
 درخواست کمک و مدد و سرانجام نمودن کسی بسخن آنها
 گوش نمیکرد چه که اصطبار از دید و ضمیر مردم این دیار دور
 و رای صواب همکنان در حجاب استخاره مخفی و مستور
 شده بود القصه میردن که گوشش و سچی در پیش رفتن
 می کرد که شکمش رسید که از جان سیر گردید و نواب
 سراج الدوله از گشته شدن میردن دل باخته شده
 بر محمد جعفر خان را بهزار سماجت پیش خود طلبیده و دستار

از سر خود برداشته ارشاد کردند که آبرو و شرم مرا تلفه دارید
و اینان از خشت حقیقه و تزویر چنین تقریر کردند که چهار کبری اند
باقیه مانده است و لشکر الکبیر در نهایت قوت و ثلثت اند و آثار
عجز و انکسار و ضعف و اذیت را بر وجوهات احوال ملازمان
ظاهر و لایح گشته و مردم بسبب محنت تمام روز احوال باقی مانده
که با ستم ظهار و معاونت ایشان چنین خصمان قوی دست را
رفع توان کرد صلاح و سلامت عواقب در آن است که اینوقت حکم
نمودن بجنانه را از میدان برگردانند و داخل مورچال کنند
تا مردم شب با سببش گذرانند و فردا فصدیه خواهد شد و چنین
هم از زبان مردم شنیده شد که میر محمد جعفر خان میخواست عیان
نفس نواب سراج الدوله را همان ساعت بدست قهر غزائیل
و به تنه باو غضب نهال عمرش را از جو بیار جوایز قلع کند اما چون
با عقل راه نمایی که مفتاح ابواب مراد است مشوره کرد اکثریت
مردم و بسیاری افواج مانع آمد و چون مشوره برکشتن از میدان
داد سراج الدوله که هوش و حواس باخته بود و قلت تجربه داشت

داشت و از مردی که غبار معارک برایش نشسته بود هیچ
 نپرسیده موهن لال را از میدان بر کرد اند و بهادر علیخان را حکم
 فرستاد که تو بچانه را از میدان بمور جال آرد و بجز و برکتش
 مردم و تو بچانه صاحبان انگریز قوی دل شده تو بهار را بش
 کرده بجز به و مضاربه شروع کردند و سراج الدوله بر صفی ت روزگار
 مردان کار خویش انار عجز و انک رطبه و لایح دیده حسان
 و اصطناع جناب عالی را بیا دو ضعیف و شریف سپاه داده
 گفت که از تسلیم کردن بنکالایا انگریز حاصل جز خرابی و ضرر آن
 نخواهد بود اکنون مردانه بکوشید تا در سلک نامردان منتظم شوید
 و بهر چند امثال این کلمات بر زبان آورد چون صفوف افواج
 از برکتش در برهم و برهم شده بود احدی لمع لرضا اصفا نمود
 و جمهور لشکر در اندک زمانه روی از معرکه بر تافت و نواب
 با خواصی چند ساعتی توقف کرده صولت و شوکت انگریز را
 مشاهده کرده بالضرورة روی بغیر گذاشت و خان غنیمت
 بجانب مرشد آباد منعطف ساخت و داخل حویلی منبر کوچ

شده جلست سیئه را طلب کرده سرعزیز برای ایشان گذاشت
 و گفت بهر مبلغی که بکزیز صلح را رضی شود ذمه خود کرده برگردانید
 جلست سیئه را که از ایشان طمانیت خاطر نبود و بر دوستی
 میر محمد جعفر خان طریق عناد می نمود رو برو قبول این سخن کرده
 و رنجیت را می وکیل خود را که در قید بود خلاص نموده رخصت
 شده کیندا مل متشی را بر سالت پیش میر محمد جعفر خان فرستاد
 پیغام کرده که چرا در آمدن ایستد کی داند و شبی که اعادی
 بر آئین و جنود و مجاهدین غالب و مغلوب شدند بار از بند
 بارید و بنوعی متفاظ گشت که اکبثان قضا و قدر بدو زین
 رسن طناب نای آفتاب تا یک هفته آب میکشیدند و منجده
 لشکر چون ز کس با دیده حیران خود را چون نیلوفر غرق آب
 میدید بنابرین سران سپاه و اعاذلش مطلق باحوال نواب
 سراج الدوله میر داغند و در خدمتش مجتمع شدند با وجود
 آنکه برای اجماع خلایق بعد رخصت کردن حکم کرده بودم
 عی الحساب چیزی بدیند و چون معروض گردید که اراده

که از او مردم غارت کردن خزانست و فرصت قسوت
 کردن نمیدهند از غایت سخافت و طحال سفاقت با از راه موحلی
 بر زبان آورد و مردم بگویند میر محمد جعفر خان با شما بد سلوک
 خواهد کرد و دیگر قریب با قصد عورت با اسباب خود پوشش که شب
 آنها موجود بود از خانه بیرون کرد و آن روز تا دو پهرت و نهنگ
 بسر برده آخر را پیش بر آن قرار گرفت که بعظم آلوده ببرد
 و غافل از این معنی که هر کس که بجای خود از سندن حکومت
 گزیند و سر باز نکند نماید و دو پهرت شب بر رتبه سوار شده
 حرم مستم خود لطف الت بیکم را با دخترش همراه گرفته
 با یکت خواجهر سر او آینه بهلوان کوله کردید تا از اینجا بر نشینی
 نشیند و بسبب تاریکی شب نزول بلا و شدت کل و
 لا رتبه بیکم نیز جدا ماند و خود تنها بهلوان کوله رسیده
 با خواجهر سر او بر کشتی که آنرا بهولیه گویند شسته روانه راه
 او بار کردید و با خود قرار داد که از راه مالد به بدر رفت چرا که
 در راه راج محل برادران میر محمد جعفر خان سکونت داشتند

و بالده رسیده خواهم سرار را فرمود که پیش دار و غدا به
رفته بگو که پیاده های متعین خود را پیش ما فرست و آن کافر
بیمروت خواهم سرار را قید کرده در فکر گرفتن و سیر کردن
ایشان شد که باین ارمغان میر محمد جعفر خان را ببیند
و ثمری از باغ مراد باین وسیله چید و چون خواست
خدا بنوع دیگر تعلق گرفته بود خواهم سرانجامت یافته و
خود را بخدمت آقای خود رسیده التماس حالات
و استکشاف مقالات نمود و نواب سراج الدوله
که آن هر طرف بلار را بوی خود نازل و دشمنان را
مقابل دید مضطرب الاحوال شده بنا بهاری عنان
عزیمت به طرف راج محل سقوط ساخت و
بر زبان حال فرمود **سه** خدا کشتی آنجا که خواهد برد
اگرنا خدا جامه بر تن در **که** و در سو او راج محل فرود
آمده خود را بر فقیری که در آنجا بود اهل الله مضمیه
ظاهر کرد و آن کور باطن که از نسل کور موصی بود

موصی بود بکلدی تمام بمیر داود و برادر میر محمد جعفر خان کرد و او
 با چند نفر آمده آن نو نهال سرو را زده را که از تنه باد هواش
 دوران یکم و تنها از یار و دیار جدا و خریق لجه بلا آن بر زمین
 ما من تصور نموده غافل از اینست که صبا و قضا در اینجا نیز دام
 گسترده رسیده بود مقتدر گردانید و از مرشد آبا و میر
 محمد صادق خان خلف میر محمد جعفر خان خود بر آن آواره
 دشت اوبار با یلغار رفته و آن اسیر سرخچه تقدیر را
 بفضای تمام بر سواری چکمه بر شد آبا و آورد و همان
 روز بمجری بیک ناحی که مانند محمدیان روز سقیفه خرابین
 نام ثانی از اسلام ^{راست} آمد کرد که با تمام کارش پردازد
 و او قریب بیت زخم زد چون کاری ساخته نشد
 مغلی را از قفا فرستاد که بیک ضرب خنجر سر رشته
 حیات آن مغفور از هم گسیخت و نقش نازنینش را
 بر فیل انداخته در شهر کشید کردند و چون فیل بر دروازه آمد
 رسید از خانه سرو با برهنه دویده خود را بر قدم فیل انداخت

که مردمان خادم حسن خان بستم بر کردار سپیدند
 و چون فیل زیر بالافانۀ خادم حسن خان رسید
 از راه به حیائی که داشت یک تها ن بارید
 برای کفن بر آن نعش انداخت و آخر که
 نعش را در جوبک انداختند و هیچ کس
 متوجه تهنیت و تکفین نشد مرزا زین العابدین
 بکا و ل نظر بر قدم این خاندان نموده و دل بر
 مرگ خود نهاده آن قتیل مغفور مبرور را
 به تغیل و تکفین رسانیده در بهلوی نواب
 صابیت جنگ مغفور مدفون ساخت ایام
 حکومتش با نوزده ماه بوده **س** اگر دنیای
 نباشد در دهنده **ک** و کربا باشد
 بمرش با ی بنده **ک** بلائی زین جهان
 آشوب تر نیست **ک** که رنج فاطمت
 ارمیت ورنیت **ک** کفایت

پرواز سر و بن جای کرد و تخی ^{بکیر} و کیا جای سر و بنی ^{پون}
نواب ^{پس} الله و له از مع له بر کشت خیرت محمد خفر خان با کر نعل کتب
ثابت خجک ملاقات کرد و یک یکستی ملکه همراه گرفت و تان
شد و جویانی منصور ^{پس} از نواب ^{پس} الله و له خالی باقیه چار و دو
شوال ^{پس} پستین مایه الف بر سر بر خلافت ممکن کرد و بدو
روز ایشان کر نعل کتب بنیه داخل شد و مراد باغ ابرای
اختیار فرمود و میر محمد خفر خان تخت کار نواب ^{پس} الله و له
که ز قمر و هکلاک بیان کرد و بدین تمام رسانید بعد آن ادا می
اکبر بر احم دانسته بل سعادت خود شمرده و برفاقت رانده و
بدین موجودات حوایخانه و خانه و دیگر کارخانه متوجه
وارانگه دو کر و پر و نقد و در عوض کر و پر و چکله برد و انصاف
ایکتر تعلق گرفت و پر و کد و پید و جلد وی چنین می
بمرا امیر یک قلب با تواضع کرد و مبلغ نظیر از نقد و بنس

در صدد راجه و لب را قلم رسانفت و قریب دو کور و رو
 و جنس تصرف صادق و تعلیم در آمد و زیاده بر کور و رو و در قیامت
 نخواهد یافت شد و جوایز که هر یک یکم بود بدست قاسم علی
 افتاد و تحویل این اقبال الله در وقتیکه پسر الله ولی بیگم را
 گرفت و بفرار آورده بود و بنای پیشی در یافت قاسم علی بیگم
 محمد بنفر خان که بتعاقب ایشان رفت و در یکم یافید از جوایز و غیره پیش
 بود و تصرف و هر چند میر محمد بنفر خان برای آن ناخوشی نگرفت
 بنشیند و خانه مادر و نوای پسر الله ولی خادم حسن خان که در قریب
 سکونت داشت غارت کرد و بدین این مقال الله مادر و نوای پسر
 پسر کوچک خود احترام الله ولی المعز و بنام محمدی الله ولی را
 ضروری در یکی از کوچه های شهر فنی شد خادم حسن خان حاجت او را
 پرداخته پسر الله ولی را بجهت محمد بنفر خان سپرد
 میقد کردند و از مال و منال محمد بنفر خان را و قریب کرد
 از قلم و جنس بر شود بعضی از انگریزان و تصدیان ایشان بدزدی

بدوئی اهل کاران حال باقی تلف کردید حال گشت شوهر نام خانم تق
 ملک تگ پوی نماید مهارت را که به حال در آن وقت قوی
 بود و میر محمد خجسته از ویرجانب زین کی میگرد و سر و بیایم
 متصدیان بکار دید و رقیق وقت مهمت برای زین ایشان متقد
 گشت و راجع به کجای برادر کوچک ایشان متصدی خالصه سر
 و راجع به اسس بهاری برادر دیگر ایشان متصدی بهایک نکر و بدیوانی
 صادق علی خان که دیوان بهایک شده بود و تفتیش و دربار
 ایشان نام متصدی کری جایگاه از نقد غرض که مهارت را که
 طناب حکومت میر محمد خجسته بود و بدست ایشان بهیشت
 امارت و خلافت بنام سچ باقی نگذاشت و در حال حال
 منی لال و چنی رام متصدیان قیوم میر محمد خجسته شدند و مرزا
 امیر بیک موصوف لغو بهاری و میر داوود و بهیشت
 سر بلند می یافتند و خاجم خان بعد چهار ماه که حاضر بنام
 نواب صولت خجسته و الی غیری پوزید از اغیار خالی یافت

۱۳۶

در آورده بودند بناخوشیهای زیاده از حد فوجدار پویشده
 رخصت شده و قاپم علیخان کفنگه و قیل و قال بسیار
 ماورزن خود بنوعبداری زنگ پو مقرر گردید و جوابه عبدالقهای
 خان بدست تور بخشش گری اول بحال داشت بخشش گری
 بمیر کاظم خان که در کار پس از الد و له با ایشان عهد استمان
 شده بود و مرشد و خادم عینخان پسر خاجم حسن جان که
 بس چهارده سالگی بود و در عسکری توپخانه دستیار قورانی
 و خدمت این خان عرض یکی با وجود فطانت و اتق از راه
 طبع و در عسکری دیوانخانه ایت قبول کرده از دست حکمران
 ذلیل گردید و کوچ خان و کبر خان و میر حسن علی و میر کرم علی
 از قدیم در رفاقت ایشان حاضر بودند و خلف الملک پسر پسر
 میگردیدند صاحب رساله شدند و میر یحیی خان در بخشش گری
 نجم الد و له و سیف الد و له مقرر گشت و مرزا باکرم شیر و ارغ
 و خان و تصیحه و پسران حسن خان و مرزا غلام علی بکاید و پو

برادران از قید عظیم بآوردن کارهای قیام بطلب شد باو شش
بدست و روزگارشند و بعد چندی بفرز اعلام سی خدمت کمالی
تفویض شد و شش دین محمد را هم بدست و بحال فرموده بر مرآت
واری نای و دیگر بقدر حال خیر و دند و بعد تقسیم ملک و مال عو
و اینرکان نواب سیاح الدوله را اینهم قیمت کردند و پدر و پسر
قوت حرکت جوانی و خواست سهم سهم نواب سیاح الدوله
عبارت از لطف انبیا یکم باشند و منت قبول نکرد و جواب داد که
مقال سوار می نیل ساری خاضیاری توان کرد و در و کار مردم علی
پیش و زمیندار رونق تمام گرفت چه هر مال که از بیجا است بکری
قد طلب داخل سپه کار کرد و باقی را با لیا صفا با صفا بایان رسان
تصرف می کرد و این حالت تبارت نماید و باقی الف بود و بعد
مقرر شدن انشای انگریزی بر ملک متوقف شد و خاکی دران دو حکو
که عبارت از جاگان این شهر و صاحبان انگریز باشد و جمعی در سو
که فقط از تسلط انگریز بر اعتبار بلندی ویران و در شان گردیدند و تفصیل
از کلام اینده بوضوح بیست خواهد شد و اکثری از مخدین از بیم عد

۱۱۸۳

جناب عالی مغفور جلا وطن اقتدار نموده بودند اضافی باقی بماند
 بحالت اصلی مبعوث نموده و لغت نموده و در دستند و یاران
 ستم ظریف این وقت را بایام فخر مسمی ساختند آنی که عجب القلابی
 طرقت اختلالی در احوال عالم هم رسیده و چون میر محمد جعفر خان از
 بند و است ملک فراموش یافت بودند اهل و عیال جناب عالی
 در شهر از غم بعید دیده غویان و سر و پا برهنه بجا میگردیدند
 و به مقبره زکوه مقبره گردانید و از غارت شدن این دو خانه
 باز گرد و روپیه از نقد و جنس و اصل پیر کارد و پیر کرد و بعد
 آن باند ما و خواصان که پهل و ملو و خوشوقت و نعمت و در پیکر
 برن شش پنج لغت باشند بعیش و سر و خوش و پیر و
 بخود شرب و ای و پوشیدن و بایر بسیار و سیاهان
 دیدن حال ماه و میان و قص و تماشا بقسمی برداشت که از خود
 را با بخت و تاس ما و خوش سال سابقان سیم اندام کاستم
 و ایر و سایر میکردانیدند و مطربان خوش الحان و از خوش
 نای با آسمان میرسانیدند و خاص و عام از محنت و بار و دی

روی فرشت یافت خالهای خود را بوس از روی کار بستند و در عهد
یک سال نو کران قدیم و جدید که آقای خود را بهر باب اقداح را بداند
و در وجه نوکری به نیافتند خاک بر سر و خانه نشین گردیدند
این قطع است بخال نموده **قدح** با دمی توان گفت مانند این جوان
مکر و اعدا و دستار نقش بر پیش **مکر** تو در همه اسباب ملک
که هیچ چیز زنی حلال خویش

نخعی نماند که نخستین و جمعی که موجب تسلیم
انگیز نباعث استی حکام شد همه از رخن کونسل کلیه ثابت
جنگ است با فوج و ملاقات کردن همارا بر رام بر این است بوسا
تبیین این مقال اندر پینه احدی و پیچیدن مایه و الف که میر محمد
خان عازم عظیم آباد میگردد و از همارا بر و لب رام خوف و هراس
تمام داشت و چون همارا بر رام بران همگی از انانای جنس همارا
ندگوری بنداشت کونسل کلیه ثابت جنگ را هم تکلیف همگی
کرد کونسل ندگوری برای تمام حجت صریح اندر آورد که همراه بودن با مردم
موجب تحمل است چه که هر کس بیا التجا خواهد آورد و مانع تر حاکم

کرد و چون سماعت ایشان از حد گذشتت گریل بعد تقریر یافتن پنج
 لک روپیه در ماه برای فوج انگیزی باد پسته از فوج در یافت حاضر
 و چون از شهر کوچ کرده سرای دیوان مضرب خیام گردانیدند جاسوسان
 بگوشتن پوست ایشان رسانیدند که معراج دولت رام را ده برادر و ن
 مهدی الملقب بنواب استرام الله از محسن در دوپیه با بختل
 آماوه و همیا کرده هر چند که این حکایت بصدق متعرون بود و بعضی گمان
 بعقل دور اندیش و متشوره رفتای خیر اندیش کاشف نموده برای پیر
 خود صادق علی خان که در نیابت شهر گذارشته کوچ نموده بودند
 ناخفا بزبان علم گاه نموده که بزرگان گفت اندام را رکن استن و بچه اش را
 نکا بدشتن کار خردمندان نیست باید که محرد رسیدن حکم کار مرز امیدی
 با تمام رسانند و آه نشان بویب فرمان اطاعت ابوبین واجب است
 در مقام شب قطع رشته حیات آن نونهال جوانی که بسنوزیری
 نرنگد کانی خورده بود باین تموری نمودند که در تخت کشیدند و نمون
 نیز خفه کردند و بعد از آن دغدغه فارغ ساختند و معراج را
 رام هم از شهر کوچ کرد و ایشان ملحق شد و او نیز تیر شدند و تاج

دو ماه در مجلس تهاک کرده و سولان برای شقی چهار ماه بر این فرستاده
 بعد خاطر جمعی که بدولت بسجده عظیم آید بشنیدند چهار ماه بر این بوسا
 کرنیل صاحب و کنید امل وکیل حکایت سیتیه صاحب در سکر طارنت
 حاصل کرده و چون که اراده خویش و خاطر و نصب میر محمد کاظم خان
 در اول اصبه یافته بود اما بسبب حمایت انگریزیه نشاندن و قوه بفعول
 القصد بعد داخل شدن عظیم آباد اول فقر و مساکین طعام دادند و بعد
 تیرتیه پیش آمد کرده با تمام اعیان شهر عجب در بای ناک نمود و بوی
 بازی اشتغال فرمودند و فرزند نام زنیکه اندک ششم و ابروی درستی
 داشت متوجه او شده روزی از راه شوی ارشاد کردند که این روز
 من که در آمدن این طرف بخرجه آمده و حقیقت برای تو بوده است و بهر ازو
 و منت تو که گرفتند و از آن جا متوجه برگشته بهار شده بار فقر اصنام
 کوناگون داده بطرف جنت البلاق کالا معاد فرمودند و در کمال
 همراه فیل خواج اقبال سواری مطربان و سازندگان و ماه رویان بفرستادند
 که تمام راه بعیش و عشرت ببردانند و درستی با ده کلنگ ناله با
 و زخمه چنگ و لوله در اسپهان زمین می انداختند که در شایو

تایید و بانی طریق و اعیش و نشاط داده و قطع منازل و مراکز کرده رونق
بخش سپند خلعت شدند بخت و دولت بکار دانی نیست جز
بتأید ایسانی نیست او فادیه در جهان بسیار بی تیر از همه
و عاقل نوار کمی از بعضی مرده و پنج بدانند در ایام کهن چون چهار
دلب را حسب خواهی طاعت فرمود و نمی آورد و حسابی بر می داشت
میر محمد صادق علی خان بوجای اشراف کهن بهاری را از دیوانی تیر
و مارا به راج دلب را مقدر کرد و روزی بجای معذرت شیخ پهلوان
را با چند نفر دیگر بخانه راج دلب را می فرستاد که اگر قابو باشد با تمام
کارش پردازند و اینها رفته و توفیق کار نیافته چون بی نیل ماند برشتند
هزارا به راج دلب را برافتی الضیمیر صادق علی خان اکاه شده مردم
برای حمایت و محافظت خود مقدر کرد و نمایان فرستاد شکست
راج دلب را امرا عین مصلحت دانستند و اسباب و اسلحه
بردند و میر محمد جعفر خان سپردند و این شکست و دیم بود که در امر جلیو
انداختند و از رفتن او جلگه روزی نیست هزار بنده خدا می قلم موقوف
و یک کسب شهر ویران کردید بعد از آن میر محمد جعفر خان را می

رای رایان امید رای امید رام باید توانی نالیده بفرمود و فرمود و میرم
خان برادر خود میر محمد حسن خان که از قدیم کمر و بخشی همواره برام برین
و درین وقت نیز میر محمد حسن خان او را بدستور و عظیم مایه کند
بود ازین غصه که بر او حقیصه بنک باشد و من داخل حجر ایان
نایب صوبه او خواست که خود را بکشد و چند نفر با خود جمع
کرده روزی بعبادت معهود برای حجر ایان ده گشتن چهار بار برام
بدر بار آمد و او خبر داشته بود وضعی سکوت پیش کرد که ایشان از
رعب قاتی جرات و مجال کار نیافته خائف و ظاهر نمایان خود معاد
فرمودند و چون برام برین از حمایت انکار نفوی حال بود پیغام کرد
که صاحب برشد با او شریف فرما شود و ایشان تا دو پیک روز
ایستادگی کرده هر چه موجب سبب است فرمودند و جوانی
این شنید که باید رفت ناچار شده برشد با او پیش خود آمدند و از
انفاقات روزگار در آن روز ناله میرد او در حلت کرده بود
و راج محل از فوج اراخانی بود و فوج اراخی را حمل بر سبیل می یافتند و
در پشته اشتری و سبعین مایه و الف و ابر عبد الهادی خان بخشی و

میر محمد کاظم خان بخشی و دیگران با عیسم عهد و پیمان آوردند
 نهم ماه محرم پسندند که پیش از آمدن میر محمد جعفر خان در غریب خانه آمدند
 با هم و خود نشستند و بعد آمدن میر محمد جعفر خان بغریب خانه کی بگری
 اشاره دست انداختن کرده از زمانی را لشکار ساختند و میر محمد
 خان اطلاع بر مکر و غدیر این و ناپسوار ناکرده کار بهر ساینده
 از مجلس برخاسته از راه زنانه خود را بقلعہ رسانید و صبح باین
 نفر بنجام کرد که در بار نیاسند و نخست خواجہ عبد الهادی خان را
 بر طرف کرده حکم انحراف فرمود و او چند روز برای طلب تنخواہ بکام
 آرا کردید و بسبب صداقت علی خان مقدم و شورش نیافید و الی الہ
 گردید و در منزل شاد آباد مردم فوجدار را بحبل با تعلق کوئی با بر سر
 که زیاد و برده نفر ہمہ انداختہ ہجوم آوردند و او با بعد و غی
 چند در آن کوہستان مانند شہنشاہان بران رو باہ وصلیان
 جملہ با کرد و قتل رسید و ان کی کہ آن شجاع شجاعی کہ در آن صحرا افتاد
 اگر آن شب قتل مجاری برادر اول خود میر سید و از جو روزگار
 رہندہ تعب نکشید و چون از طرف خواجہ عبد الهادی خان خاطر جمع

بیج کردیم و مایه را واسطه کرده میرحسین خان ششی بنامه طلبه
 تفتی و دلاسانوده بدلیل معقول و بنحان و لغزب جذب قلوب او کرد
 بعد چند روز میرحسین صاحب و قحان برای تنگ بازی که او را ازین بازی
 نیز شوق بسیار بود و تکلیف کرد و او چهار کوی روز باقی مانده بنامه میرمحمد
 همدان آمد چون از دیوان خانه برگشت که بکار و در باره معقول بازی
 مذکور کرد و قوم را به بله تا از مردم رساله اطفای علی خان که شش خون
 برکنار دریا مانند موکلان کنار در میای فرات شسته بودند علی الغفله
 رسته حیات آن یکس تنهائی را بشنیدند و نیز بریدند و سپیدی اندر
 که با پس از آنکه کرده و کنارش نهادند و شش را بنامه میرحسین
 چنان مشهور کردند که در خانه یکی رو به دماغ شسته شد و میرحسین صاحب
 کار به انانی فرموده و از بنامی ترسیده بسرافت و لعن بسیار کرده
 منع نواختن نوبت فرمود ای همه نهاده برگرفت عیال را که
 زیر عسل تا چه خواهی خریدن ای مغرور روز در ما و کی بسیم و غفلت

از اینجا که از حسان آرا چنانچه شومر و فلاح را بفرمود پسند آید

کواکب و نجوم ریب و بهاداده و اکیل نور و ضیاء بر فراق اعتبار
 نماده بسط زمین را نیز بوجوه و فایض البوسه پلاطین و تیان رنگ فرمای
 بساط آستینه آسمان نموده و رنگ گفت از آینه ضمیر بر آنگاه
 غیر امضی ضیای چین فرمان رویان ملک آرازدوده باینکه هر
 از جاد و نبات بقدر استعداده و قابلیت مورد کسب فیض از
 روشنای عالم بالا می نمایند و افراد بنی نوع نیز از خطوط شعاعی
 بادشاهان که کلیه سخن انبیا است از فراخ حال قفل از ابواب آسمان
 می کشانند لایحه حضرت شایسته ای را حجاب الهی از غبار غایتین
 نمک حرام و دیگران که تفصیل آن از پیش و بیان افزون است
 بخشید و عازم بجالاگردانید از الله آباد مزار کو یک قلعه دار و رفیق
 رفیق گشته با جمعی از مردم و احشامات که نزد او جمعیت داشتند باران
 تمام در رکاب وافر سعادت وانه عظیم آباد شد و چون حضرت
 ظل سبحانی نزدیک قلعه عظیم آباد نزول اعلان فرمودند همراهی را
 بعد یافتن امان از مال و جان شست سعادت بساط بوسه رسید
 و خاک آن آستانه را بوی خوشیاد و شمیم شیده حضرت ظل

فلپس بجای ما به جو و التماس مژ را کوچک که راجع به شکرتن و چینی سیر
 رکاب باشد رخصت انصاف آرزائی داشتند و نیم محبت در کل
 این دیار گشتند چه که خلف و عده کردن لایق و شایان صاحب
 بنود و او بودند رخصت مژ و بایق بایق بایق بایق بایق بایق
 طالع بعد مراجعت بایق بایق بایق بایق بایق بایق بایق
 بایق بایق بایق بایق بایق بایق بایق بایق بایق بایق
 کردید و تمام سر گذشت نوشتن برای میر محمد جعفر خان قلی بود و در وقت
 مدد و کمک کرد و در آن چند روز که ملازمان رکاب حضرت شایسته
 قلعه را محاصره داشتند و پورش مردان بهر صده ظهوری آوردند مژ را کوچک
 بر رسیدن این خبر که نواب شجاع الدوله ازین حرکت رنجیده خاطر شده
 قلعه را آباد را تصرف و یکری داده نظر بر مال کار کرده که از گشتن بود
 از رکاب اخلاص جدا شده و تخلف و زید روانه طرف شجاع
 کردند و شجاع الدوله را این روز قید داشته بفرمای بدعده
 یو فانی که با حضرت ظل پس بجای کرده بود مژ پورش را بریده از خیال
 و او کسی که لایق نبال سرداران غیبت فارغ سانت و حضرت ملک بجای

بامعده وی از خواص و مردم با اخص چپت روز دیگر توقف فرموده
 از شینان بفرمان میر محمد صا و قخان بطرف مکری که عطف خان
 سمند جهان پیا نمودند و میر محمد صا و قخان بامداد صاحبان الکتر برای
 بر باد دادن تمام عوض بند و پستان نام کمیت خوشترام انداختند
 از دست داده و کار بعد الت فرموده از سپر باده خوش بهار
 دولت مانند تکه کله کان تنگ ظرف نسبت حضرت صاحب قرائی
 مصدر ظهور امی که شایان خردن ان بوشمار نبوده باشد کردید
 و تا مکری که در تعاقب دید و آخر خاک ابر بر منتهی این دیار خسته
 و هیچ جا بیکر بش نرسیده برگشت و در اوقاتی که عطف خان مرشد
 آباد نموده بود دلیل خان پسر مرغان برای باقیات تنخواه بامیر محمد
 جواب سوال سخت و پیست کرده است از نوکری برداشته در دست
 بابر و خواص و اهلالت که بامیر محمد صا و قخان همسرا بود ملاقات کرده
 برود و برادر از میر محمد صا و قخان رخصت شده بهمنه اروا صند
 سوار خانم شکر حضرت صاحب قرائی شدند و میر محمد صا و قخان برای
 محافظت قلعه عظیم آباد فوجی از الکتر و رسم خان و خدمت شاه که بر

که هر دو پسر در تبر و صاحب پال بودند که اشتبه خود را
شدن بنجام سپاه براتی سخاوه که نوبت بر جان میسر شد
خان رسانیده بودند سرعت از برق و باد و ام کرده خود را
رسانیده صاحبان دیگر ز جوی مای مردم عظیم آباد را که بیرون
پناه بودند خراب و با خاک برآورد و اثری از آبادی در آن پسرین
نمکد اشتند و تا کوله رس میدان را صاف یک نمودند

در ایل پسته اشنی و پستی نایه و الف که میر محمد پیغمبر خان ^{الطلب}
صاحبان دیگر بکلک تشریف فرمادند مشوره فتح التجار که همی جانی با
انگیز داشت با و اندیز سازش کرده فوجی از قوم بکسبل و اندیز
که در مملکت یکو سکونت دارند برای مقابله و مقاتله انگیز طلب کرد
و و اندیز بخمال سرکشی فوجی چهار سینه از نفر از آنجا طلبیده چون آن
فوج داخل پسر حد مملکت بنگالاکر دید از راه دانی یا از ترس
شدن عداوت جبر گیری سرانجام نشان نکرده و از آمدن چهار یک سینه
خوف شده که انگیز دم زده بود از روشکی را ده منهد که داخل کوئی

کرده اند نوعی که اندی نداند صاحبان محبت و پستماع این خبر با فتح
 شایسته متوجه دفع فتن و فساد آنها گردیدند و برای میر محمد خجسته
 و میر محمد صادق خان نوشتند که خود را برای کمک مدد و برودنی
 رسانند میر محمد خجسته خان در جواب ایشان قلمی نمود که فوج من با اختیار
 فرمان من نیست و هر ایک و جب زمین از خانه بر آید من مشکلی ندارم
 و میر محمد صادق خان چون نیز در عهد امر و وفاداری و وفاداری کرد
 که نیکو کلیت ثابت بکند از دونه خاطر شده و مرتبه دیگر قلمی نمود که ما را
 ضیاع بکلیک صاحبان نیست و احوال صاحبان به فعل معلوم شد
 بعد از آن از طرف من خود و بخدمت میر سیم و از آمدن این خبر میر محمد
 صادق خان مضطرب گشته روانه کلکته گردید و تا رسیدن ایشان
 صاحبان اکثر از خطی بقوم بکس زبان و اندیشه نوشتند که همراه اکثر
 با تو بخانه خویش نشسته است شما را از راه بالا که اندک کل و لای دارد
 قطع مسافت کرده است شب خود را با یکوتی رسانید و رهبری نیز برای
 که ایمنی آن را فرستادند و با تو بخانه آشبار برقی کردار صاعقه و

ساعتی و از نظر آمدن نشسته اند و آن برشته بختان اعتماد بر خط و هر
 کرده از آن پیراهن پهلایت آن غول راه بر او افتادند و آن راه بر کنار
 غداران برشته بختان و او می او بار را در وصل گذاشته که عیور
 نامکن بود از نظر نامانند غول غایب کردید و انگریز که منتظر چنین
 نشسته بود در حقیقت در جمل و خوشی را بر تو و بیل دید و بید
 شکست و توپ و تفنگ تمام آن قوم را غنیت و ما بود کرد
 و مسافر دیار راه عدم نمود و بعضی از آنها را که اهل رسیدن بودند
 برشته بر چهار سوار شده روانه وطن خویش گردیدند و بعضی
 این قضیه که میفرمود صدق و در کلماتش که در این بختان را برای
 نیاید و ایشان را نیز از آمدن خاتمه و منع کرده و فرستاد و میر محمد صاحب
 بعد از سه روز تنها بخانه کرنیل صاحب رفته زبان معذرت کشاد
 گفت که از من قصوری نبود وقوع نمایده و اگر در آمدن سبب موجب
 اندک تعلقی شده و بابت خندان مضایقه اندارد و اگر خاطر شما
 بموجب از دست من نهد و خاتمه شما شسته ام هر چه خوا
 باشند بکنند و کرنیل از دانی که گفتند چو پر خاش بنی سخن

که پهلوی بنده و کارزار لطافت کن آن جا که پی پتیر نبره قمر
 نرم رایتینه بر شیرین زبانی و لطف و خوشی توانی که پایی بوی
 کشی بکشتی پیش آید مجلس سوره و سپهر و آراسته چید
 به هم بضایافت و مهمانی نشسته بازگای شب به نام خیار شبانه
 صایف قلوب است اعتقاد آن دو دند و بعد چندی له میرفتند
 صاف خان نصرت می شد که نیکو گوی از راه غمخواری میجر می متعین
 ایشان کرد که در معارک برای جانفانی حاضر باشد و تحقیق فوقی
 درم شد آباد که داشت و چون صاحبان دیگر از اطلاع بهم رسانیدند
 که آمدن بکس با اشاره میرزا جعفر خان بواسطت فخر التجار بوده است
 مردم بطلب فخر التجار فرستادند و او را بجا که گفته اند انانین بجا
 خوف و هر پس را بجا داده داده برعت تمام روانه خدمت میرزا محمد
 جعفر خان گردید و در راه مردم را میزد رسید و مقید کرده بفضای تمام
 بگلزار بردند و چند ایزن با جوار پر سپید و تشقی و تهدید نمودند زبان
 بسخن آشتان کرد و در کمال سکوت چند روز بکس گذرانید و چون
 بجال تباہ رسید بخانه نصرت یافت به بوی کلی رسیده بهمان غلط جان

۱۲۳

جان بحق تسلیم کرد

بحون و ایضاً کامکار خان ملین و ایل خان و اصالت خان و غلام
و قادر و خان باریکجان با طوقرب رسید حضرت ظل سبحانی
تأیید ایزد ربانی گشت ثانی متوجه پیشوایان بزرگوار و دیدند و همراه
رام نرین و راجه شتاب ای و صاحبان انکیر نروم هم مسکری که غیر
صادق خان که آشته آمده بود برای و سیاهی نو و از قلعه برآمد
مقابل و مقابل افواج قاضی و شاهی بر داشتند و چنان رست
میان آمده که چهارم خون شام برچشم صارا ز بهیبت تیغ غازیان
بر خود لرزید و کاندن متوجه شجاعت خود از غصه و کور جوانان هم جوی
پلنگ خود دید و ایل خان با دست از جوانان و پیش بر توپخانه انکیر
آورده و صف بای ایشان از حضرت قهرانش زده نقد جلا دست
مردانی را بیکه شوت مسکوک کر بهنیده از رسیدن کوه انکیر
عاریتی را بقا بضر ارجح سپرد و اصالت خان از گشته شدن
برادر و عرصه جهان را تیره و تنگ و حریف را شمع و شنگ دیده و

جلالت از پستین برآورده آتش محاربه است حال داد
 دو چار جهان بهار ابرام نزلان گردیده بهجملات متواتر نهجست
 غنیمت بر کینه کرده و راجه را با خیر و زبون خسته ناکاه پس باری
 سپیدان ز جهان لولی ناظره آتش راه بر انداخته بشت یا بدین
 پرواز کرد و آتش که بجاست مردانگی این دو جوانه و از آن بالتر
 و لکرت بابت قیدی این دو غنیمت دریایی انضمام که از آن مایه دار ترا
 له قلم هر بریده در تعریف و توصیف آن ناکو یا کرد و توصیف
 و آثار این کوب بعد از پرواز و درویش نوازی نه بوی بر تو
 است تار بر در و دیوار و زکار تا فقه که اعتبارش و بیان و است
 و کما میکان بعد بکار آمدن این دو برادر با غار زبان جلالت شعار
 متوجه صفوف بهار ابرام نزلان شده و نه بوی بشتن ساندیده اند
 زخم شمشیر زده چون خواست که هر چهار ابرام نزلان را از تن جدا
 رقیب و مت در میدان اصبح و اصل ندانسته از مهر که کر نزلان اصبح
 قلعیه و آن گردیده غار زبان طغنه تو ام شاهی هم غار با سپهری
 باد و کس و کر نای و شمنان دین و دولت بد کاه و ملک بگاه

به شکاوتش و فیروزی رسیده باز ای این جلا و مستمبول
نوازشات خیره وانه کردیدند و غلام شاه که از پیشتر ^{مخصوصا} این
فرستاده و قابوی وقت می بود فرصت وقت باقیه سعاد
سباط بوس باقیه بعیکر علی طوق کردید بعد وقوع چنین تیج
نبرد رسیدن نزد یک میر محمد صا و خان باغی ایلر نزد شکر
قرین شاهی شایع شد احکام جهان مطلع شرف نظامی و بیست
غازیان طفره توام دست از محاصره قلعه باز داشتند مقابل
ناجکارستانند و میر محمد صا و خان از ششین شهر گریز
رازم نراین باغی انگریزی برعت تمام طی مسافت نمود و چون
راستی خود را رسانید و شکر او سوز و فکرمند و فرگاه بودند
افواج بادشاهی نمودار شدند و هنوز صفها بنوی را بسته بودند
که غازیان طفره قرین خود را رسانیدند و فتنه انگیزان و فخر
قاد و او خان و غلام شاه ضعیف لشکر خائف مشاهده کرده
استکبار توقف ننموده خود را با یکدیگر تمام برعت لشکر
زدند تا این فتح مبین با سم و یلری شش و شش تهر کرد و رسید

خان خانوی میر محمد صا و خان که در مقدمه شکر حضرت
 تیری زده و از میان برداشته و مقابل صادق علیه السلام
 کردند و میر محمد صادق که اول از غضب سلطان تری
 را بگیرد آورده بود آخر از شهادت احمد شمرند شده و در
 نقی خان بزرگ علیه السلام از نیم فرسخ گشته و در مقابل قاور
 و غلام شاه مابعد و وی چند بایستاد و بعد تقارب فریق
 تلاقی یافت که آتش محاربه بین ایشان اشتعال یافت قاور
 خان افغان بعد ظهور حرارت و جارت که قبل سوارانی و اسبانی
 رسیدن تیرها مثل طوفان مال کشا و بود و نقد سالت ایضا
 از وای سپرد و غلام شاه و مقابل میر محمد صادق خان آمد
 و زبان فحش و دشنام کشا و و بند زخم تیر بر صورتش زده
 نقد جان نثار ولی نعمت حقیقی نمود و در دم خازا که با سیری
 برده بودند و سبق ذکر نیز به کلام پوشید بهمانه جمع افواج
 شکیب از رکاب آفسر خلف در نیده حضرت وطن تنده
 و بعضی از مردم او که در رکاب حاضر بودند فرصت و متی

یا مثل حیات مستعار بوفانی کرده از لشکر نظر اشراف شده
 محمد صادق خان پوستاند و میر محمد صادق خان با وجود در این
 نمایان تا تمام خرم و احتیاط کار فرموده و اخلاص نمیکردید و کارهای
 نیز مقابل ایستاده بود چون میبایستی گریز بجو از طرفین جدا
 شدند و با آرام جایی رجوع نمودند کارهای آن گم و سپاهی جان
 دیده بود و صلح در جنگ ندیده از راه دور و بای کوه در کتاب
 اقدس روانه بخاک لاکر دید که میر محمد حسین خان در آن روز مانده
 گرفتار با تمام خوری و احدی تاج فرمایش ملک جمعی ماسال
 و بر سایل بد بکاه خلافت حضرت صاحب قرانی توسل جست
 محمد صادق روز دوم که بنیه بر زمینهای خویش و رفتار زده بود
 این خبر متعاقب افواج شاهی روانه شد و میر محمد حسین خان که کشته
 متوجه راجل شده بود از پیشین خبر توجیه افواج پادشاهی از راه
 بهر میت استلاص مملکت بکال از آن طرف عطف غنائی
 بپیر هم نمود و افواج قاهره و میر محمد صادق خان با فوج اکثری
 هم بجای آن کوه رفیع جبل من رسیدند از راهی که صعود بر مملکت

آن چون طریق روزی بی نوایان تک و از کثرت نشیب و فراز
 نمودار آید پشت نهنگ بود و آن شدند و بعلت دشواری
 آن مضیق و صعوبت طریق بهسم نیز داشته آن سه نوح در میان
 و چگونه بودند آن جمع شده بمقابل و مقابل هم میروند و مردم کجا
 مانند مردم شام از آمدن میر محمد صادق از بعیت حضرت صاحبزاده
 برگشته در معرکه قتال و جدال بایستادند و سایر غازیان ظهور
 قرین شای سپهر حفظ الهی و اقبال فی زوال حضرت ظل الهی و قیام
 ساخته روی از طلب مقصود و تماشای علم ساختن نشیما را لایق
 و نصرت برافراختند و دست را با کریان اتصال تیسیر به کجاست
 حاصل گردید و در زمینی کفر و اسلام بر پایه اتصال الهی و عجمانی بود
 مسلمانان و کافران مانند دیده عینک تکلف تقارب ششم بر هم
 دوختند و به فی تیر و نیزه نشیما را برافراختند و در عین شکامه
 کارزار که فایسم علیخان از مالایسی مودج منیل از خوف جان
 بر زمین افتاد و پی نیز غالب و مغلوب که منصوص از معهود و مقتضای
 از خند و لب تهنیت شود و حضرت ظل سبحانی بتأیید یزدانی باز از میان براه

پیراه سرگرم سنج آن سدا بوج و باجی گردیده سالک طریق عظیم آباد
 شدند و میر محمد جعفر خان و میرزا صاوت خان و صاحبان دیگر نیز به شتاب
 عطف نشان نمودند و در آن ایام بسبب نیافتن تنخواه پناه
 مرشد آباد اکثر ثورشان آده آب و شش میر محمد جعفر خان
 بند کرده بالای سقف و جدا خانه اش آده بی ناموسی
 و متواتر و بی هم خبر نمودند و ابرار امیران و شدت
 غلبه مردم بآید شای نیز میر سید و ثورشان فتنه و فساد خان
 حسن خان گردین روز با عسلانیه طبل بی و غناد می نواخت
 مزید بخشهای دیگر میگردید

خادم حسن خان که در همنه ایشیه و در مکالمات چون
 تیشه سخت بود و در اندک زمانی تمام شهر پورنی را فرا
 پیچان کرده بر کس که کمان دور و پیر بهر ساند بکمر و تعدی
 و از پیش دایه نواب شوکت جنگ قدری جوهره که از این
 تاراج با سلامت مانده بود بدست آورد و از شهر کوچ کرده

روز بر دریای کوسی حسل اقامت انداخته بگرفتگی پیرانی
ورونده معذرت بخش دست درازی آغاز کرد و دفعه پنجم
صاحبان کیکر زگره مثل سایر الناس بل زیاده ازان بدست آورد
داشت و اکثری را بجمانی کماشت و میر محمد حنفی خان از غلام علی
صلح کل دانسته فرستاده هر چند در تقی خاطرش کوشید
فایده به حالش نداشت بد چه کارهای احواف و بختا عجیبی است
غریبی پیوسته بر پا کرده بود آهنگی را که مورچانه بخورد نتوان
برواز و بقیل زنگ با سید دل چسب و گفتن و غلط برود
میخ آهنگی در پیک آخر خوف ایمن ماصواب خویش شده
بودن خود درین دیار مصلحت ندید با وجود جمعیت ده دیوار
نزار سوار و پیاده مستعد که بخین کردید و میر محمد جعفر خان از کباب
او مایوس شده پیرش را از دار و شکلی خدمت تو بجا نه نول
فرموده منع بفرموده و خادم سن خان او را ماه مبارک رمضان
پستت و پیدای ماه و الف از دریا کوسی بخوبی از
طرف دریای کنگ منوره جایی پور کفیم بای تخت سالمین جنوب

صوبه بهار که دید بخمال ایام افول پادشاهی در آن روز یا قلعیم
 در محاصره داشتند و از هیچ طرفی غلبه و غیره اجانس قلعین
 نیکند استند و مصورین هر چه مطلوب می شد از جای پور
 طرف دریامیر سید خواست که آن را نیز بکند تا مردم قلعه را
 سرانجامی بمران و مضطرب کردند چون بی الدین کر سید پیدان
 من مایه سبزه و غله از طرف صاحبان انکار کرد
 رسی باقی بل و در صد پادشاهی بودی
 رساله دار از طرف مبارجه رام نرین عبور دریای کنگ کرده
 متوجه دفع فتنه و فساد آن سر و قریبی و غناد کردیدند
 سفله بوجاه آمد و سیم درش سیلی خواهر بضرورت سر
 آن نشیندی که حکمی چه گفت مور همان به که نباشد پیش
 کپتان کس همان شب عبور باراد و شب خون با دو کپنی تنگد و یک
 توپ مع راجه شتاب ای روانه لشکر او شده قریب بلشکر سید
 چون در ساعت وقت نظر کرد و دید که شب نمائند ناچار شده
 باشکرو در گشت و خادم حسن خان برآمد و رفت شان

و توقف حاصل کرده با تمام لشکر و توپخانه فوراً بمقام شمشادین
 نفر را در آشنای راه بایقه بمحاصره پرچمت مستر موصوف جواب
 که بعد طعن سخن میگفت یکبار ضرب توپ که همراه داشت
 میداد و گاه گاهی میانجی گری بند و ق نیز کار میکرد و همین لایق
 شد دشمن بر پشت و شش کرده و بفرج خود تکی کردید و شعله کشش
 نمودند و مدتی نیز در راه بودند و چون سر راه یافتند که شمشادین
 آنکه شمشادین و نندهی تاب مقاومت نشان نیاورد و در حمله
 اول و بکمر نوازد و نند شکست فاش بایقه اواره داشت و بار
 تفصیل این اجمال آنکه مشرکین و شمشادین در محاصره افتاده و
 دل بر مرکب نمانده اکثر توپ و گاه تفنگ با تمام حیاط و نسیم
 دفع شتر نسیم از خود می نمودند و چون این خبر با جنت و اتفاق تعلق
 و هر چه خواست خداست مثل باران از آسمان می بارید و در آن
 نزدیکی با که حصار شکسته خامی بود و صاحبان دیگر نرفتند
 و گول با یک پیشی تلنگ برای محافظت در اینجا گذاشته بودند

۲۹۳
 (اصلاح لغو)

و خوشنیه را و ده رفتن آن مکان داشتند لیکن فرصت می نداشتند
 بخشی خادم حسن خان که اطلاع بر آن نداشت حصار را نباه
 پنداشت و بیخبرم و احتیاطی ننمود که متوجه پوشش گشت و بایستی
 رسید از باریدن بدو قشربار بالایی حصار ساکت طریق
 و مسافر اقلیم بس نظر کرد و دید و بجزر و ملاحظه انیال تن و لوله ترخام
 حسن خان یک دفعه کند و طعنه سواری ز قمار کویش نشاند و دید و
 باغی ایستاد و ساعتی انصاف بر احوال خویش کرده که بر
 برستیز پندید و میگفت که به شاطر بود و خوش بخت
 پیشین باز و این چنگ که بر شیرست در گرفتن موش یک
 موشست در مصاف یک یک و بجای مغلوب ابراس
 که شمشیر اسی تا و کرده با ده سوار تعاقب کرد و او باز پس
 انکارزان که در حقیقت مقدور تعاقب سوارانند و جایی خود نگذاشتن
 هزار خیمت می شمارند بعد ازین فتنه مبین در همان مکان سکونت اختیار
 کردند و آرام گرفتند و میر محمد صادقان که بد و مغرور عظیم آباد
 از شنیدن خبر فتح مابین اسبانی سباحت شکر بر کاه ایزد ربانی بجا

مغزو طالع خویش شده برای ناخت اموال و زنده ماست آوردن او
بایست جمال طی مسافت نموده داخل عظیم آباد شد و دور و بر برای
اسلش لشکر بنا جاری توقف کرده روز سوم عبور در بایگی گنگ
سایه و ارتعاشش افتاد و بصورت مکرر همه دم هر حله رسید
قریب می شد و خود را بشمن می رسانید و چون حیات مستعار که
هر آن مرحله می پاید بشمن از پیشش میدوانید و خادم حسن خان
که از اسبابا کران بار بود و بایستکی قطع طریق می پیوسته از راه
پنجولایی میرم و خود را سرانجام می دانسته دست از جمال و
برداشتن تنها و جریده طریق است جمال سپردن انار که در خانه
توقف مردم خود نموده گفت که رفتن شما نازد من بهر است
از تصرف بشمن از رودخانه سه صد تیا عبور کرده بر روی
که عبور بران بدستوار می سر بود و واسطه سر قد صوبه بهار و لکنه
حیران و مضطرب بود که خبر سوختن صادق علیخان در شش
دم صبح با و رسید تفصیل این اجمال آنکه میر محمد صادق علیخان که
متعاقب بسند بنیارسید مقرر کرد که فردا بجا رکن دست از جمال

دست از تعاقب برندار و تا هر جا که رود دنبالش نکند از
 ساخته غریبه و اما عجیبه که آن شب از کمن غیب مبرصه ظهور پر
 این است که آن شب باران شدت باریدن گرفت که تمام
 جوشش آب تا کم رسید و تمام لشکر خود را با چون یونفر در آب
 غرق میدید و بعد و برق منبوقه یکا و البرق خلف الصبار هم
 بشا به میزد خشید که چشم های مردم بهم می خورد و بل میزد و از پا
 صدای های هولناک چون صور اسرافیل که خبر از روز رستخیزند
 آب و دلهما در پ و تاب می شد و اگر یک ساعت و یک طول
 میکشید کار خلاق بجای میرسید که بی رسیدن صد مضر
 قابلهای کرده و میر محمد صادق آن اول شام غل کرده از مانی
 راه در خیمه چتری که برای خوابگاه او برپا کرده بودند ببالین سپهر
 غنوده بود چون اصفی از شب گذشت از حد زیاد و در و شد
 که جنارات ارضی از صعود و پیوش آمد و آن لشکر صاعقه آتش
 بر سران منوم هجوم آورده رخت و بنوعی که خوابیده بودند
 بالین بر نه داشت و پیاده چکی که بر سرش ایستاده بود از افتاد

برق آه در خاک کشید در آن صحن عینی نقی خان و حسینه خان
 و همت خان که در چادر دیوانخانه آن مبروق مست و بهوش
 شراب سحاب نشسته بودند برآو از پیاده چو کی خود را بجهنمگاه
 رسانیده چون نیک نظر کردند دیدند که فرش وینک کوش
 را آتش گرفته و میر محمد صادق را بر قدر جواب دادند و از
 بعد تفحص بسیار سه سوختن بر پشت سر او تر و دیکر
 یافتند و چوب یک طرف خمیر را در کار سوختن دیدند و قصه خوانی
 که در اینجا حاضر بود برای یاد کار فاضله خود و تفریحی اختیار کرده
 قدرت کامله الهی تماشا کردند و نیت که پیش خدمتیان دیگر را
 آسبی و ضرری ازان نرسیده بود القصه و الهامی خوانین مانند
 دل عاشقان از هول روزه و در اضطراب و مانند دل شتیا
 وعده وصال در شتاب اند و با نگران ناله و آه مهار از ناله
 دیوان و میر و شعلین بخششی بهمانه اینکه نواب صاحب
 برای نمودن چنین ساخته غریب در آن خیمه طلب داشتند و
 چون مشاهده چنین امر جانگاز نمودند مباد الهامی بریان اصحابان

بصاحبان انکیر ز خبر فرستادند و نفر از صاحبان انکیر نزد احوال
 مشاهده کرده برای خنای این راز نگید فرمودند و دل و جگر و رو
 از شکم آن مبروق برآورده دفن نمودند و مقرر کردند که فردا بر هوش
 زمانه گذاشته بصوب عظیم آباد روانه شوند و باین میت از مکان
 مخوف و چند روز برآمده تابوت با تکلیف درست کردند و
 بنزد عیسای بسیار برای دفع تعفن پاشیده و نزل بلای اسپانی
 را شایع ساختند و عیاض تغیه برای میر محمد جعفر خان فرستادند
 از عظیم آباد کشتی تابوت را بکفته میر محمد جعفر خان بر حمل آورده
 کتبه حاجی شیخ خان دیوان نکاح لاجه محراب و اوراق دفن نمودند
 و چهار راجه راج بلاب با تمام لشکر بموجب حکم صاحبان انکیر
 در عظیم آباد توقف اختیار کردند و غایب دیگر انکیر میر محمد صاحب
 در حین توجبه خاک خادم حسن خان سردار خان نام افغانی
 با چند نفر بجا انکیر فرستاده بود که هر دو جگر کوشه خنده بر آورده
 خباب عالی مغفور را از اسیر سرخه آلام و مقدوات ایام
 بودند از کرداب بلا نجات داده و غریق دریای فاکر داند و خود

آن شقی رسانیده آن مرد ضعیفه عقیقه را برشتی سوار کرده چون
 که گرفته بد ریاند از دفریاد بر آوردند که احتیاج بدست کردن شماست
 بدست گرفته نیرین کنان در آب افتادند و آن حارث پیدین
 تمام کار موجود روانه خانه خدمت میرصادق خان شده روزی
 خدمت ایشان رسیده قصه افتادن آن دو ضعیفه عقیقه را بیان
 کرد همان شب مستقیم تبار و تکبیر قمار بنفرین آن دو غرق خون می
 میر محمد صادق خان را بالش برقی حرق کردند و هیچ قومی را نجات
 نکرد تا از وصاحبدلی نیامد و در میر محمد جعفر خان در فرزند
 پسر جامه سوکوی پوشید و مادرش بدو فرزند می بست
 از راه جبل موی سر خویش برید و خادم حسن خان که تمام عمر
 در دو بهم اندازی و جمع اوقاش در بخاری و همیشه در مکر و عذر
 و همه وقت در جبل و حصر در اینای روزگار از او را حقیقت
 و در عالم کون و فساد عقیقه تر شخصی دیده نشده اگر از این احوال
 شمه نوشته شود باعث ملال خاطر ما گردد و بهایش تا بجهان بریم
 خورده شرارت از آن بسته یا مقراضی بود که برای قطع رشته می

و پستی با پستی می نشست غیر از غیرت آنچه گرفتن بران اطلاق شد
 بگیرد و بجز دشنام هرگز کس چیزی ندید که بجای نداشتند
 بودی اقبال تا قیامت روز روشن کس ندیدی در جهان چنان
 شمه از احوالش و کرامت که مدعیان چهار بود دست از نشین خبر
 افتادن برق و سوزن صاعقه علی خان از پاتاق و دست
 برداشتن افواج از تعاقب در خود جان باز یافته حیدرهای حیدر
 عجز ناله که در خاطر داشت موقوف کرده در همان موضع صل
 اقامت انداخته چند روز در اتم صاعقه غیظ نشست بعد از آن
 که در حین گریز تقسیم دم سپاه کرده بود بظلم و ستم تمام بوصول
 و تا گرفتار شدن میر محمد خجسته و تسلط قاسم علیخان در آن موضع
 کشید عاخر باشد که دست قدرت یابد بر خیزد و دست
 عاخران بر ناید چون راقم حرف درین اوراق غرض از تذکره حکام
 نبی کالت بهر رشته سخن را از دست نداده باز مطلب می بردارد
 که میر محمد خجسته بعد از نشین احوال پس چند روز در کریمه و زاری و ناله
 و تپقاری گذرانده از آنجا که صبر لازم این حرکت باست باز بهر حکم

بس پیشتر از پیشتر در خوش و خوش آمده و در جبهت و جوی و
 و ساختن حیل و کیدل شده با میر محمد قاسم خان سر رشته مکر و غدر را
 و تیغ زبان مخالفت را آب دادند و ایضا معامله جنگی تبیه تا
 که از قرض دادن صاحبان انکار بر زمینیدار و محال در آن ایام بشدت
 برهم خورده بود و بلکه در وصول قرضه سوان حیران و مضطرب بود
 لکن اشرافی عباد و پیوند انکار نمودند و قصدیان نیز از بالا چاقی شدند
 و محال حمایتی انکار نکرد که تنگ آمده بودند و بغیر از نوشتن کاغذ جمع و
 کاری دیگر در آن وقت نداشتند چون قلم و زبان لاهی یعنی و
 عباد و فرستادند باین رای را بیان امید رام و جنگی تبیه بهم
 شده با میر محمد جعفر خان چنین منوره دادند که قاسم خان را بکلمه فرستاد
 و خواست چکله برد و آن که برای اوای قرضه با اختیار صاحبان انکار
 داده شده بود باید نمود و نیز شخصی را فرستاده با مختصر صلح و
 پیغام صلح بیاوردند میر محمد جعفر خان که کارش همه وقت برای
 دیگران موقوف بود و حسن انسته قاسم خان را با برای بیان مذکور

مذکور پیش شمس الله ولد صاحب کلان خدمت فرمود و پیش علی عبداله
 بحضور اقدسین بآیض خویش روانه گردانید و فاسم علیخان
 بکلمه رفته بواسطت خوابید و پس از منی جواب و سوال خود
 سپاه و زرمعامله انگیز و تمهید گرفت بشرط نیابت صوبه
 و خل در امور کلی و خصوصی و چون کور و کوسلهای دیگر مخصوص
 هستند که در آن ایام خدمت مال قدری سرکارپیشی داشت
 از میر محمد جعفر خان بسبب بکار و بلند زدن کوران و قابوی و غیره
 می بود و نیز باین معنی شد فقر که وند که کور و زخم و مرشد آباد رفته نقد
 فرصت وقت بدست آمده را بمنزل عیار رختل درست بخیده
 از دست ندید و با قاسم علیخان نیز قرار منعی داده چند روز پیشتر خود
 رخصت فرمودند و قاسم علیخان خوابید و پس از کمال الله است
 خود داخل مرشد آباد شده خدمت میر محمد جعفر خان آمده و حاضر
 که کور و زخم و زخم و مرشد آباد آمده و افضال مقام قلمی کرد
 و نوعی که شاید وعده نموده اند و خود بدلداری سپاهی و رست
 گشت بجای خود میر محمدی خان اطمینان نیابت خود کرده و مطیع قواد

اوام و نوای خوشی دانید حسن علی رساله و اقدم میر محمد
 را فرقیه ز کرده بوسا و حسن رساله و انای دیگر و فرمان خود
 و کور که در چند روز موافق وعده بر شد آید و تشریف آورد و اول
 نیابت میر محمد قاسم میر محمد جعفر خان پیغام کرد که بابت تصویب
 حیات ملکی و مالی انفصال می یافته باشد چون ایشان از مشوره چنین
 هر کاره با میخی راضی نشدند و بامنی رام و بی رام از مشوره کردند
 که اگر شما با در وقت بقدری زر دستگیری کنید که خواه سپاه
 احیدر اجمال لقلو بامنی می ماند و اینها با وجود قدرت انعامی
 و بیعت انانت نکردند کور ز بعد شنیدن جوابهای و شت پیا
 میر محمد جعفر خان حکومت نیکالار اصالت بر میر محمد قاسم مقرر کرد و خبر
 را چون هر کاره برای خود که مرکب انعام شت و شت بود و میداد
 که در معرض عناب و خطاب خواهد آمد مفصل میر محمد جعفر خان میر
 و میر محمد جعفر خان که از از دکی سپاه خود را بر جهوری یافت و بر عهد
 در خانه موجودند داشت جهور شد باینکلمات خوش دفع تیر
 قاسم علی خان از خود و نهایت که او فرزند من است هر گز بامنی بی نخواهد

نخواهد کرد و الحال بغير از او کيست و مر آن روز و متنا چيست و شما با
 گفتگو باي برای عرض نمودن و ساخته باعث بخشش خاطر او مي شويد عرض
 و هم برين اول پيسته اين و پي پيستان و الف مير محمد قاسم خان
 بيشتر کرمي اكير ز باي دوم بسيار و داخل قلعه شده سواره و در صحنه
 بايتا و پند کس از صاحبان اكير ز آمده بعد از آن گفتگو و طاهر
 که مير محمد جعفر خان مير راضي بزقن کلانته شد گزشتی سوار کرده و چو کي
 کو با يعني پايه و ناي عقيد قوم اكير ز حاصل داده بر او باي که کور ز باي
 در آن مکان تشریف داشته بودند و اين شکت سيم بود که بکام
 رسيد و صاحبان اكير ز صاحب مير محمد جعفر خان متي و غيره پند
 از خدمه مثل رابا و وسنه فرزند خود و سال گزشتی سوار کرده و مير محمد
 جعفر خان ساندند و بخرم از اعلام علی که مرد و نابود و و ميت است
 که قاسم خان چرخ ايه با بر سر او نوايد او را احدی همراهی مير محمد جعفر خان
 نکرد و قاسم خان بسيار فکر تا کرد و درخواست نمود که مير محمد جعفر خان
 را صاحبان اكير ز حواله او نمايند نشد و بعد و وسنه روز که در مراد باي بود
 روانه کلانته نمودند و دم شفق طبع مرشد آب و با هم آن روز مبارک باد

گفتند که عبد با جمیع الدین انشال و همسم ربع الاول اتفاق شد
چنان است این گروه و هر که بشد بر غبت ستانده بفرمایم
میر محمد عیسی خان سه سال و چهار ماه بوده

بر باب بخش مخفی و مخفی نماد که جهان
هرگز از وجود سعد و اشتیاق کانی خالی نبوده و نیست و نخواهد بود و درین
زمان قاسم علیخان الحافظ بعالیجاه که صحبت مهابت و
و تمام مملکت بکمال پیچیده و آوازه صولت و ستمش با قیام
رسیده بر پس نیت گویان رفعت در عصر و شیر و گزین
آب خورده و سرکشان باده کمرای را زنده بگور برده و در
سپاه درایم او خلی اعتبار داشته با صفین اعتبار است
قوات و خون ریزی و شقاوت و بدظنی بر تبه بود که اشتیاق
داشتند باشد نباید آن توهم و بدظنی که میرمایه اش بود و مجنون
آن در عواقب امور بذات ساقی فتور انداخت و علیخان را خیل
بوده و آخر آن طغیت ذیاتی بجا که تیره نشاند سیه نامد و
غفلت خواه که پیش از خطش نامد کرد و سپاه از آن همیشه باید

باید که خیریت که نام ویش آب مردان بر خیریت انقضی
 ریح الاول پسند مذکور که بر مسند حکومت نکال سنگامه
 کردید اشخاصی چند که جمیع اصحاب جناب بودند و ذکر آن نام
 بنام مناسب این اوراق نیست و خدمت آن رئیس جمیع شدند
 و آن سر دفتر مظلون در عرصه سده سال تمام روسا و سرداران بزرگ
 ملک را بقهر و عذاب کشته و افرنج کرده و از نظر اعتبار انداخته تمام
 خزانه قلمرو نکال را پیش خود اظلم جمع کرده عالمی را بکدانی انداخته
 آخر فی سبب دست بگریب الکرز زده و دیگر و بعضی مقابله و
 پیرداشته و بگریز نهاد و فوج کلشن ملک نکال را افراب و بنیاد
 حواله المیزین و حکام حال از تنگی معاشش متاع بیل چراغ القصد
 بر مسند حکومت نشست ارباب و امانی شهر را بقتل و تعذب
 چنانچه منی رام و چنی رام و کینو رام که متصدیان قدیم سرحد و بعضی جایز
 و محلات جاگیر با اینها بود هر چه داشتند و نداشتند بپوشی و
 ازین بگرفته بقتولت هر چه تمام تر بقتل کردند و بعد چندی بقتل تمام
 بکشت و دیگر بکشتن هر کاره را بقتل و عذاب کشت و از آن

قلند بر درخواب عالی مغفور و میر مقصود علی دار و نو غلغله بود
 شهاب خیک و از دیگران بقره خلم مرچه یافت گرفت و اکثری در
 کجا داشت و چند که روپرا اطلالات و فقره آلات و تحریر
 حضرت اباعبدالله الحسین بود و بعد از ضرب خانه و ستا و ملک که کرد
 و با وجود و عوی سیادت و تبع گری خرج تغیر را با تمام موقوف کرد
 در عهد نواب سراج الدوله و از ده لکمه و سه سالانه صرف
 فیض آنار بوده و شکر الله خایر سر فرازان را بجهان که گرفت تا پیش
 فرمود و سبکی است مصرف بر آن داشت که از هفت و بیست و یک
 از روسا و علما را باشد و ضبط آن اتمام نماید بنابرین آنچه پیش
 میدید و می شنید حاجتگی خویش منو می کرد و چاکس در حضرت
 مجال و بارای شفاعت بود و آن چند نفر که در کار و بار او شریک بودند
 بام و امقالت نکرد و مجال زیر دستان پر داختن او سید ملک
 و امانت و دیانت خود ساخته بودند و خواج محمدی خان و کرکن خان
 که اگر کاهی برای مصیبت روزه شفاعت کردند و ندی بر طبع او و دهائیس
 آمدی و اخر بوسا و سن الملبی چند از نهان نیز بدکان شد که از سیادت

۱۵۷
 سپاس کلام آینه بوجع خوابید پویست نکند جویت سلطان
 گناید زکر کس چو با بادشاهی که طرح ظلم کند پای دیو ملکوت
 بکند القصه بعد چهار ماه که خاطرش از غارت مردم بکالافرا
 یافت و کسی دیگر برای اینکار نیافت غنیمت عظیم آمد نمود
 راجه پیر بهم که اندک قوتی داشت و چهار چشبه از کسین است
 میرسید فوج انگریزی و خواجہ محمدی خان را فرستاده از ملک
 کرد و بیت و دوم ماه جامی الثانی پسند کور خود از راه
 مقصد کردید و درین راه از منزل سیوری شهر و جنگل است و اگر چه
 ترکم اشجار و جنگل بی شمار لیکن از برای عبور مردم مانند تهاو
 طریقی بسیار جابزه از برای که موسوم بکیره کوندی است چنانکه
 سیوری خواجہ محمدی خان و از راه جانب شمال که مغرب است
 است بوعلیان روان شدند و سنوز اسد الزمان راجه پیر بهم که فر
 وجوار ملک خود میگردید از متوج شدن قاسم علیخان راه کوستان
 گرفت و تمامی تعلقه پیر بهم بجهت نقیض کوزه کلانی بتعهد جده کلان
 تفر یافت و خان مذکور در آن ناحیه رحل اقامت انداخته برای

شدن از سر کار بدستی و سنگامه بر پا کرد که مع انرشح و سبایت پویه
 که در شمع و عوف برایشان خرجی منیت از مواخذه و مطالبه الطریق
 اضطراب را بدرباری آمدند و بخرخش و دشت نام کله دیگر نمی شنیدند و غیر
 از سبایت چتری دیگر نمیدادند لاف سپهری و مردی و دعوی کداری
 عابث نفس فرومایه چه مردی چه زنی کرت از دست برآید و بشی
 شیرین کن مردی آن منیت که منشی برنی بر بهمنی
 هفتم ماه چرب
 یکم هزار و یکصد و هفتاد و چهار هجری که دیو کره مضرب خیام
 قاسم علیا بود و خبر جلوس فرمود حضرت صاحب قرنی
 در قلعه عظیم آباد بختی و اقبال بعد خاطر جمعی خود از طرف دیگر رسید
 تفصیلات اینکه منشی عند الله را که میر محمد جعفر خان برای عاقبت
 مابودوی معالی دستاورد بود پیش از آنکه بعظیم آباد رسید خبر کفای
 میر محمد جعفر خان و شاد قاسم علیا پشیده و قصد شتی ارسال کرد
 چون ارشاد رفت که خود را بعظیم آباد رسانید حسب دلخواه صاحبان
 اندرز و چهار ابرام زین کار کند بعد رسیدن او بعظیم آباد صاحبان

صاحبانیکر زوهار ابرام نرین شیخ عبداللہ نشی بار ابرہہ تباری
 بشکراقدس کشش کروہ پیشتر از یکہ میلسہ قریب بہ یکہ ہزار ہائی
 رخصت فرمودند و این صاحبان نزدیک اردوی ظفر قرین در پیش
 مہینہ رعل اقامت انداختہ و بہمان وقت خانم موصوفہ دیدہ
 دیگر بوساطت او بملازمت حضرت قدر قدرت رسیدہ سعادت
 بساط نوبس در یافتہ باظہار مطلب و پیغام مبادرت نمودند و خلاصہ
 مطلب این بود کہ حضرت حمایت کامکار خان فرمایند و ماہر دور
 بحال خود گذارند و بعد جدا شدن کامکار خان انچو ارشا و خواہد شد
 باین قبول و مقبول است و چون کامکار خان خدمتہا و جانفہا
 بود و در رکاب اقدس باجمعت خود طریق فتح و نصرت می نمود
 و کربیش از چند خواص حاضر نمودند باین سخنانہر کہ ملتفت نشدہ
 سخن وائی اینہا نفرمودند و ایچچان ہمان روز از کامکار خان رخصت
 کردہ روانہ عظیم آباد شدند بعد کشتن این دو نفر صاحبانیکر زوہار
 اتشباربہ داری ہجر کرکک و کتبان کس و ہمارا بر اہل بیت
 عاکر میرج صاحبان و ابرام نرین با تمام جیش عظیم آباد ہائی

و بجای که کارخان برآند و کنار دریای سمن که ملاقی فریقین است
 بهم داد صاحبان دیگر بشارتی و آنچه کارخانه قمار و جدال
 التماس آوردند و برسدین چو شش کوه که کارخان را بگریز
 نهاد حضرت ظل سبحانی که از حالات کارخان باطنی
 خوش بود و ندان غلظت بطرف گیاهان بود معطوف حشمت
 و موسی لاس که در آن روزها در شکر ظفر بر می برد با وجود
 مردم از ساه و غنچه خود با یک ضرب توب و نشان فریادی
 میدان بایستاد و صاحبان دیگر ز خود را رسانیده اسیر و بیک
 از جوم مردم توپخانه صاعقه و قلعین مبروق باروت کردند و در
 فراسیس آتش گرفت که مریضان دار و توپخانه با چند نفر دیگر گشت
 لیکن بجان سلامت ماند و روز دوم جبک صاحبان دیگر ز چند نفر
 همراه کرده موسی لاس را روانه کلمته نمودند با تمام شکر و طرب
 کارخان در حرکت آمدند و در گیاهان بود فضل الهی بخشایم
 حضرت صاحب قرآنی با پیچ خواص و شوق خاص لشکر دیگر نباید
 صاحبان دیگر زور و دینار از انعم دانسته برای استقبال مثالی

مشارالیه را بختاب رای را فرستادند و فضل الله جان بعد دریافت
 ملاقات صاحبان بزبان حضرت ظل سبحانی بنیام کرد که
 بموجب درخواست شما با کامکاران از لکر ظفر اثر بیرون رود
 الحال مرجه لازم بنده کیست بعمل آید و صاحبان اکر زیر عمده
 فضل الله جان را بختاب رای را بار دوی معلی فرستاده بعد
 بنده کی و جانفشانی داده درخواست اجازت دریافت بابت
 بوس نمودند و را بختاب رای که در فتن و کالت بمشیل و
 مانند است حضرت را راغب تماشای فوج اکر نری کرد و چون
 حضرت صاحبقرانی متوجه بلخ می دهر که در کتمان پور است
 برای دیدن عرض سپاه اکر نری شدند صاحبان اکر نری فوج
 باین نهمال و اشجار موزون طرح تازه که بنده کان را فرستاده
 چلوه که ساخته چند سرداری به بیکر و از لکر خود پیشتر ز قه بتر
 پای بوس نندگان درگاه اقیانیا یافتند و با فخر خود رسید
 کلاه سرداری را از سر گرفتند و در اوقت همراه بخت مبارک چند
 خواص و پسر را به نام ناته حاضر بودند و باقی افواج هجده

باید ایت علیخان بخشی یک گروه فاصله از تخت مبارک
 بودند و حضرت ظل سبحانی بعد گرفتن نذرات الطافشانه
 مبدول داشت به زبان مبارک بهر داران انکیز از ارشاد فرمود
 که اگر اراده بندگی و جانفشی کنید از نایب رعایتها خواهد
 و اگر بعد اوت بستر آید و اگر بهتر از نوبت بدست شما خواهد
 صاحبان انکیز کردن سرکشی با طاعت بندگی هم کرده معروضند
 که ما غلامیم و در جانفشی حاضریم بعد از نقد مکالمات حضرت
 سبحانی باینکه سر بلند ان را از روی زمین بوس چون فروغ مهر
 جبهه استغنا بر خاک سنا زماله در ان مانع و وسیع الفضل بود
 بلند پایه برتری جلوس فرمودند صاحبان انکیز و مہاراجہ ام
 نرین و مہاراجہ بلبل چند خان چوہدری و پارچہ و غیرہ کہ
 برای پیشکش تیار کرده بودند نظر کمیاشد و آوردند و حضرت
 صاحبقرانی نماز مغرب در ان مانع ادا فرمودہ بعد از آن پاد
 علیخان و باو علی خان خویش مرشد قلینجا بریل میگردد و فرسوده
 پدایت علیخان را در خواصی اختصاص بخشید بدو تہانہ مبارک

مبارک شریف فرما شدند بعد و سوره و زمزمه سن تین که این
 زبان هندی را میست با اوستا برای در رکاب حضرت
 روانه قلعه عظیم آباد شدند و میجر که تک با تمام سرداران و فوج
 بتعاقب کامکاران روان گردید که او را اسیر و دستگیر
 میر محمد قانع از شیندن اینجور خا بنده کوشد خاطر جمع کرد که
 پیانی پست و ششم رجب سده مذکور متصل بان راجه رام
 یک کرده فاصله از سیکه پورست نزول فرمود و راجه
 و راجه رام تران و صاحبان دیگر که چند منزل بتعاقب کامکار
 رفتند و بسبب جنگ و کوهستان زیاد و رسیدند از شیندن
 وصول قاسم علی خان راجهای مذکور برای ملاقات متوجه استقامت
 شدند و در منزل مذکور رسیده راجه راج ملقب مع فوج در عین
 بقدم بوس استعاده یافته از خاصان و مخصوصان بندگان درگاه
 گردید و چهار راجه رام تران تا آمدن صاحب کلان عظیم آباد
 کنار دریای لنک توقف کرد و قاسم علی خان بعد داخل شد
 بخیمه شخصی اطلبه مشاء الله فرستاد و پیغام کرد که منظر شماست ام

عذر آمدن صاحب کلان باین آوردند و حرا و اوراق که در خدمت ایشان
 گشتن بود این قطعه را بخواند که گفته زنجبوتی رشک از دهنش
 عزیز مر و که عیش بر و نیز تلخ کردانی چاکتیکه روی تازه و خوش
 رو فرومبند بکار کش ده پشانی غرض نشینده بعد آمدن صاحب
 و راجه شب برای از عظیم آباد اول بخانه میر بابر که تقابله علیان
 با فوج از مرشد آباد آمده بود و بعد از آن با اتفاق بملازمت قاسم علیان
 رسیدند و قاسم علیان ما صفت بر خود پیچیده فرمود که افسوس
 برای شما اینهمه راه بعید نمودم و شمارا بیکانه یافتیم و نه شمعان
 مذکور که داخل بلخ و هیچ نرین شدند با هم را برام نرین عهد و پیمان
 بغلاظ اینها تاکید پذیرفت و سرداران فوج صاحب علیان مبرور
 که تا حال در فرمان هم را بر راجه بلب بودند تسلی کرده جواب و سوال
 آنها بعد ده نوبت رای نایب بخشی فرمودند و هم را برام نرین
 که در شیموه دو بهم اندازی و مفتی ثانی خود داشت بنا بر دواعی
 نقیانی و وسوسه شیطانی و اراده کمرشی و خود را بی اعتدال
 دور در دشت قاسم علیان صاحب کلان عظیم آباد پیغام فرستاد

پیغام فرستاد و رقعہ نوشت کہ دل بسیار شتاق ملاقات صاحب کلان
 است لیکن بہ طلب صاحب نمیتوانم از اینجا حرکت کرد و صاحب کلان
 رقعہ و طلب را بر ای قاسم علی بن نوشت و چو بداری پیش از فرستادن
 طلب نمود و عالیجاہ بجز رسیدن رقعہ از راجہ بدین شدہ حضرت
 و راجہ با صاحب کلان ملاقات کردہ و آن شب را بجا آمد و بگذراند
 و صبح دیگر کہ برای جرای قاسم علی بن آمد در صفائیل روزنامی دیگر نوشت
 و از آن روز از نار و دوستی کہ مانند اوراق کل تجرکی سی پرکنند کرد
 بصر عدوت پرکنند گشت و از طرفین بخواندن این شعر متغول شدند
 امیدوار بود آدمی بخیر کسان مرا خبر تو امید نیست بد مرسان
 و چون نظر قاسم علی بن در حضرت صاحبقرانی بود از طرف راجہ در
 انداخت و بعد قیل و قال با قاسم علی بن صاحبان انکیز چین
 بعض اقدس رسانیدند کہ در کوئشی ما علما مان کہ برون قلعه است
 حضرت بدولت و اقبال قدم رنج کردہ بنظر غایت شامانہ توجی
 در بارہ میر محمد قاسم خانم بدول فرمودہ باستعداد ملازمت عالی منزل
 مشرف و مقتدر فرمانید خبا بجز ہارم شعبان سنہ مذکور کہ روز ملاقات

نواب عالیجاه بود افواج اکبریزی کوتی رام کروار و میان کر قند و حضرت
 ظل سبحانی مانند عالم تاب نزول اجدال فرمودند و قاضی
 بشکوه تمام با تمام فوج خود رسیده ببلایت رسید و بفرستادن
 یافت و خلعت خاص و خطاب عالیجاهی مقهر و مبایستی گردید
 بر دروازه های کوتی اکبریزان تحدی اهتمام و ممانعت داشتند که علامه
 شریع عالیجاه از هم سینه و از شکست هجوم مردم عرق پاشش
 ریخته شد عالیجاه مانعی که بر سر دروازه شد کمان اینهمه تعقیدات
 رام نران و راجه شتاب برای برده بیشتر از پیشتر آرزو و خاطر
 گردید بعد معاودت عالیجاه حضرت ظل سبحانی نیز قلع مبارک
 تشریف فرما شدند و مقرر شد که روزی حضرت باغ و هیچ نران
 تشریف فرما شده از قدوم مینت لزوم خویش عالیجاه سر بلند
 بخشند و عالیجاه بشی عظیم که البصار و قیقت ناس از و قول
 ناز و نعیم آن جشن ادراک مولد جان می نمودند ترتیب داد و در آن
 و مشروب آنچه بکثر از روی امکان تاب برافتن آن داشت سر انجام
 و افواج اکبریزی نیز آن روز گرد خیمه عالیجاه اندرون و بیرون تاب و میزدند

بایستادند و حضرت صاحبقرانی علم فتح و نصرت افرات تمام
 روز در آن مانع بعیش و جشن و پخته و قبول پیشیه فرمود و قطعه
 مبارک رونق افرازد و ندیدند و نوه سوال سینه مذکور نواب عالیجا
 تبکیف صاحبان الیگزیر مسجد زرقه خطبه بنام نامی حضرت صاحبقرانی
 بلند اوازه کردند و ایند و چون منظور عالیجاه این بود که یکجندی حضرت
 دین و یار باقتیاد او باشند و الیگزیران این را به عهدی و ندیدی
 برای خود دانسته قبول نه اشتند لهذا دین فکر شد که اگر حضرت
 پس هر قدر جلد تر بطرف دیگر نهضت فرمایند بهتر مژگان
 که یکی از رفقای جان نثار و مدعیار مکار غدار بود با بسیار علیجا
 خوبه سراطح دوستی انداخته روزی از راه وطن برای و غدا
 بر زبان آورد که وقتی که حضرت بجزیت از قلعہ عظیم ابا کج
 خوانند فرمود و از دایره الیگزیران بیرون خوانند شد و که هر چه خوانند
 سعادت دارین خود خواهم دانست و این غلام بلا اشتباه
 چنین مناسب حال می نماید که از دایره تقید فرمان و بی نعمت
 کناره کشید که در اینجا توقف کردن موجب ذلت و سبکی مانع

است بهادر علیا از راه توش و دو تنوای مکالمات مرزای موصوف
 به سبب مبارک رسیده و ساعی نهضت موبد عالی گردید و دیگر
 ده هزار و پیم مرزای موصوف به بهادر علیا رسانید که من از
 عالیجاه برای شما کرم و حضرت ظل سبحانی استماع اینک
 نیز غم بالخرم فرموده بقصد صوبه آباد و آخر شوال سنه مذکور
 قلعہ عظیم آباد را در رکاب آورده ببلخ مرلی هم در باقی پوز
 اجلال فرمودند نواب عالیجاه پیشبای لایق مثل فیصل و استر
 و تحت و حتر و قدری نقد کز زنده بیشتر از پیشتر اراده نمود
 هر قدر حضرت زودتر تشریف فرما شوند اولی و السبب و برای
 امر هر روز مرزانش الدین را برای و سوسه کردن بشکر معنی سحر
 و هنوز حضرت در بلخ مرلی و بر تشریف فرما بودند که خود را در اصل
 شدن قلعہ نمود و باز از سه دروازه قلعہ سبب را بر گردانید
 و چنین شهر کرد که راجه رام نراین مانع دخول بسیار باشد و
 روانه شدن حضرت که سرداران اکثر نیز برای مشایعت تا کرمان
 رفته بودند در ماه ذی قعد سنه مذکور کرمان کوته که مدار الهام

صوبه عظیم آباد شده از کلکته آمده بود و نواب عالیجاه شیر باغ است
 شمس الدوله صاحب کلان کلکته کرنیل مذکور را در هیچ باب
 و از طرفین زنک خون و ملال بر خاطر نداشت و از هم مخفی شدند
 در آن ایام که عالیجاه در تیار می فوج بجای زیاد می کرد و بعضی که از
 بندی کار بند و چاقائی میگرفت مهاراجه رام نرین بعد دویدن بجایها
 مردم از رفعتش شبهه عالیجاه میاوس شده فوج البانی از هیچ طرف
 ندیده و فکر حید شده هر کاره انگیز را بواسطه مرلی دهر بد و هزار پرو
 طبع نموده تسلیم کرد که کرنیل خبر رساند که عالیجاه در تیار می خود است
 و در چند روز از راه ششخون دار و کرنیل از استماع این خبر صبح زود
 چهل سوار بجیمه عالیجاه سواره در آمد و از سبک مهاراجه رام نرین و سوار
 بود و بنوعی غضب بود که کمان آن بود که شاید گرفته مقید گرداند و این
 جزو ارشده بطرف خیمه با و بجای خانه که بر پشت خیمه محل سوار بود
 گردید و کرنیل ساعتی توقف کرده بقلمه نشست و عالیجاه بعد از
 کرنیل همان روز بود و با شش سوار از برای محافظت جان خود
 و نفیسی بان مقرر کرد و برای چوکی و شک تاکید بلوغ فرمود و حلقی

برای کور از احوال کرنیل و نگاری راجه رام نراین مفصل قلمی نمود و کور
 خط عتاب برای کرنیل فرستاده بگلکته طلب داشت و بعد رفتن کرنیل بگلکته
 راجه فتح سنگ و راجه بنیا سنگ و دیگر زمینداران و عمالهای صوبه
 که در شهر بودند و نواز دولت هر یک هزار تا بغض می رسیدند و دیگر
 شهر را بگلکته طلب کرده مقید سخت و بهای طلبی خزانة محصله
 کماشت و اکثر آنها از قید نجات نیافتند تا وقتیکه جان بقایض این
 و خواجہ محمدی خان را بصلح احوال راجه رام نراین میکوشید و در اکثر محله
 از حق بی پوشید نواب عالیجاه از گفته مردم یاد و تنخواه آنها رسیدنی
 کرده منع اند و رفت و بار فرمود و هم راجه رام نراین برای اظهار ناراحتی
 اسباب و اشیای خانه خود را بطلب متخواه سیاه داده و مردم را
 بر طرف کرده تنگ کرده و به صاحب کلان عظیم آباد بر شوه قبول نموده برای
 محافظت خود و کسب پنی اکیزری آورده که در خانه خود نشاند و جوت
 با پنجاه صفت سوار در پیش خود گذاشت که شاید از مداینها کاری تواند
 محراز اوراق چون از وجه و بیب انیر دم پرستید که نشاند و اید که گفته اند
 وقت ضرورت چو نماند کریر و کسب و شمشیر نیز و عالیجاه این

این چهار راجه رام نراین اجساب کلان قبول کرده بود نقد داد و سپاردی
 چونکی ایشان را بر دسته در ماه ذیحجه سنه مذکور چهار راجه رام نراین در
 مقید کرده نیابت صوبه را بر راجه بلبل تفویض کرد و خود در آخر
 ذیحجه سنه مذکور بعد دفع همه عادی تقضی المرام از اینج و بهین
 داخل قلعه عظیم آباد کردید و در ماه محرم سنه شمس سبعین مایه و
 خواجه محمدی خان و میر شرف الدین و کوه خان و میر داد علی بی میر
 ضیاء الله و غیره چند کس را از کرم نامه اخراج فرمود و راجه و بهین
 و بنت راسی خویش راجه مذکور را نیز مانند ایام دولت شریف
 کردند و از سرداران راجه موصوف به جهنت ناکر و سکه لال را
 نیز محسوس نمودند و مرلی دهر بهر کاره که کلید غل راجه بود و محسوس
 بجای دیگر گرفتند که بعد استیلائی الیکز و شکست عالیجاه از قبه
 نجات یافته بکار قدیم سرفراز کردید و شیخ محمد آفاق عسکری
 ناخنما کو بیدند و چون آن سگهان در آن وقت غرقه بود و بعد از
 نمودن عالیجاه در وقت الیکز باز بکار خویش متعل شد و مصطفی
 برادر حسیفی محمد ایچ خان را برای باقیات محال رفتی کرد و بعد از آن

و در دوستی راجه با عالیه طریقی غنادی پیوسته و بکاسب این همه خیراتی
 او بود که بی اختیار در خانه خود نشسته در حضور جمع مخصوص در و می داد
 مرزانش الدین و خواجسته اشرف کشمیری و شناساها بعالیه
 و این همه مفصل بگویش او میرسید مقید کرده حواله میسر تباری
 و چون از تعقیب او نشان از زندگوری وصول نرسید حواله تلنگها نمودند
 اطفال و عیال او در شهر کدائی که در خرقوت لایموت او میگذشتند
 بعد رفیق عالیه به شیر فی پال که بچهار فاقه متصل جان جانان او
 لغش او بکفن و دفن یک شبانه روز افتاد و بود ترا بعلین
 عمومی عالیه بعد کفالتی بسیار پنجه و پیه و علی قلین فوجدار بهار کل
 که تیر در قید بود و ترحم کرده سر کوشش خود را بدو از ده رویه فروخته
 برای تکفین لغش آن مومن فرستاد تا صورت قبر را دید و لوا
 عالیه راجه از طرف جلالت سیئه ناخاطر جمع نمود و اکثر مسوین
 پروانه نامی طلب برای ایشان میخواستند در اوایل سنه یک هزار و یکصد
 و پنج هجری برادر کوچکش همارا بر سر دپ چند و رای رایان میداد
 و هر دو قانونکو با دفرنگا لا با اتفاق هم روانه عظیم آباد شده و عالیه را ملاقات

از ملاقات مهاراجه سرچشمه اظهار ثبات کرد و چنین نامشید که
یکی از اینها دایم همراه رکاب باشند و مهاراجه سر و چینه اسمعیلی و دیا
در چند روز که درخواست رخصت کرد نواب عالیجاه بادل ناچار از راجه راجه
انصراف از رانی داشته زیاده بر ایام سابق بدجکان کرد و دیداری
باهر دو قانون کو مقید فرمود و و علی قلیخان فوجدار بهاکل پور را نیز بخوا
طلب کرده مجوس فرمود و در همان روز با اسیری که یکی از قتل
علی قلیخان بر جنت خدا رفت و خواستند که تجنیر و تکفین کنند از حاکمان
اجازت نیافتد بعد تکرار بسیار و ساجت بنیاد در خانه که نشست
داشتند و دفن نمودند

چون نواب عالیجاه از نظر
حضرت ظل سبحانی و مهاراجه رام نراین خاطر جمع کرد و دید باز دو
ماه ربيع الثانی سنه مذکور بقصد استیصال برکنه بهوجو از عظیم
برآمد از نواد اتفاقات آن سال آنکه میر فضلعلی بخشی را که نواب عالیجاه
پیشتر از خود برای تنبیه و تادیب زمینداران بهوجو رخصت فرموده
بود بعد چند روز که بموجب طلب بملازمت رسید در وقت قدوم

برزانهای نواب عالیجاه که سرراکش است مرکب فحاجات و آرد
 و بدایر عدم شفتا بعد مردن او نواب عالیجاه میر روشن علیخان
 بخشی صا و قلعین میروق را با سرون فرنگی و قدری توپخانه پیشتر
 خود روانه بهوچو کر داند اینها هر سه قلعیه بهوچو را تصرف آورده
 زمینداران شرارت پنهانجا را اخرج و تمام ملک از ظلم و تعدی بجان
 کردند و کار بر ساکنین آن زمین بجای دشوار ساختند که برای یک
 پنج رعایا فرزند خود را فروختند و هزار بار میدان جمع شده بشتیاق
 نان جان میدادند و همین ایام را بخت سراسی که در معرض غارت و
 عالیجاه بود فرصت وقت غنیمت شمرده بگلگه گرخت و برای غلبه خود
 بکوزر التماس کرد و بکلم شمس الدوله مستر سن بن صاحب کوچک
 عظیم انجمن بد رفقی همراه شده از سرحد صوبه بهار ملک بمرور کرد که نواب
 عالیجاه از شنیدن این خبر بشت دست بدندان کردند و در اوایل شعبان
 مذکور که قلعیه تناس بعد جواب و سوال از شاه مل قلعیه را تصرف
 خود برای دیدن قلعیه متوجه بالایی گوه شدند و آن قلعیه نسبت دیگران
 و مسانت زیر پای رودخانه سوهان و یکد ریای دیگر از طرف جنوب است

نیز آمده زیر قلعه متصل میشود و قلعه بالای کوه مرتفع عالیست و طرق
 مشهوره کشت و دو از دهست و شنیده شد که شتا و چهار کهنه
 که عبارت از کتل باشد دارد و از هر طرف بالا رفتن ممکن است لیکن
 را نایکه اگر دوفتر در اینجا بنشیند مانع عبور و زارهای توانند و فضایل
 تنهیا و دوازده کوه خواهد بود و چندین جاد را آب حشیه ها جاری
 در کمال صفا و سردی دارد و از فواکش آنچه خوب میشود و از فواکش
 غرض که نواب عالیجاه برای گذشتن عیال و مال پسندیده و
 بالای کوه توقف کرده روز دیگر معاودت فرمود و در همین اقامت
 که نواب عالیجاه متوجه استیصال زمینان بهو چو بود و تراب علین
 عوی خود را از نیابت مرشد اباد غل کرده محمد سعید خان نام مغلی را
 برین کار سرافراز کرد و ایشان بر شد اباد تشریف آورده برقی و قنق
 پرداختند و عوض یکی ایشان که اقایوسف نام شخصی بود و کم از یوسف
 حجام بود بدعتهای چند شروع کرد که از مشی و بیان اقربان و ان
 مستی بعد البت کرد ایند و مبیت و چهارم سوال سنه مذکور در اوقا
 توقف سمرانو بسبب توهمی که در خاطر عالیجاه گذشت سنیارام

و شیخ عبداله جماعه دار و چهار نفر هر کاره متبرع اقبل رسانید و علی اکبر
 بهادر دار و نو طایف تصحیح شده بودند و از کمال دیانت و انیت و انیت
 عالیجاه داشتند و باحوال رساله دارهای صادقین که مطلبی
 و شیخ هدایت الله که رساله داشت صد سوار بود و در خارج صادقین
 ابروی تمام داشت و از نواب عالیجاه در حق خود غایتی نمیداد
 خوف جان فرصت یافته بر دو فیل اسباب ضروریات خود را کرد
 بهانه شکار از لشکر آمده تنهار وانه بنارس شد و از دریای کنگر
 فیما بین سرحدین است عبور کرد و باز برای بردن فیلمای خود این
 دریا باید که فردا مع فیلمای خود رکنند و شب در سرای مغل اراده
 کرد و فوجی که بتعاقب او روانه شده بود با و رسیده چون حوا
 که او را اسیر کردند از فرط غیری که داشت خود را بخرم
 ساخت و جان بجان آفرین سپرد و ایضا لطف علیخان
 رساله دارهای آن مبروق که مدسپاهی بود و اقربا و یکانه نای
 فوجان با خود داشت از کرم نامه اخراج فرمودند و پیش
 دین محمد را بپروان کردند و این سواران را بسبب جرات ذاتی و

اقربای خود با آب و از لشکر بیرون رفتند ایضا مال کشن همنه ای
 که قریب دوسه همنه از پیاده راه را بردار بودند از شنیدن اینکه نواب
 عالیجاه را باو غایتی نیست بامدم و اسپه باب خود بطرف کابل
 حرکت و چون در آن روز نامتین کرم ناپویه و قریب سیصد
 نفر بودند فوجی که برای دستگیری کردن او روانه شده بود و باو
 القصد کفایت چند روپیه که در دیدن موجودات شده بود از
 بیرون رفتن این سردار مانع قضای کلی حال عالیجاه و رویداد که
 از سردارهای قدیم در عصر روزگار مانند و برهس و بابس و
 شهنشاه فرموده رساله دار و صاحب جمعیت گردانید بایستد
 شان مردم مسیری باقیار آنها بنودند و در وقت کار کارباید
 و کرد و ناخج هر کار شد و معنی دوست ندادن ظاهر کردید و
 چون علم حسن حاضر یکی از بزرگان آنوقت اقامت بمنزل آن
 برست و پس او را مع عورات بفضیلت تمام قید کرده تمام
 او را ضبط هر کار فرمودند و خواجہ عبدالوفا کی شیرازی که در آن
 سابق برای دادستد بانواب عالیجاه خدمت میکرد و مضای

از طرف او در دل بود درین روزها که مردم خود غرض بعضی ساید
که چند عهده را اثر فی غلام حسین خان در پیش علی بن عبد الوفا از مردم
طلب نموده فی تقش احوال بعد سیست بسیار چون بگریخت
بوصول رسید مجوس فرمودند و چهره بر منجم که در کار و با خوانده
شریک بود از خوف آبر و تر و یک بهلاک رسید خرا و اراق جو
سبب این همه هر اس استفا که در انقصه را خوانده و ام بهین خو
در چند روز رحلت فرمود آن شنیدی که صوفی میگوید
زیر تعلیل خوش میخیزد استیش گرفت سزگی که با اعلی بر
بند و درین ایام بر هر که همان کشتی بخاطر میکند بحض تویم
اسیر یا قلیل میگردد تمام تو بخانه را با اختیار ارمانه داده حکم مشافی
توب و بنده و فرمود تو بخانه مثل تو بخانه انگریزی تیار کرد و بنده و
ارمانه را با خاک کاهی سر و کار بنده و نیست و معیت شان بر گزنی
کاری در وقت کار پیش بردند و از انهناسه از بد و کار گرفته مردم
خود غرض بدین بودند که از سیاق کلام اینده بوضوح خواهد پیوست
و مرزاد او دشمن زاده که با ذر صا و تعلیل منسوب شده بود و از او

و از نواب عالیجاه شوش می بود درین ایام از ترس جان گریخته
بجاست صاحبان دیگر ترکوبه می قاپیم بازار زرقه پنهان شده دم
عالیجاه زرقه بفضیحت تمام از اینجا آورد و عقید کرده بکیر بردند و از اینجا
عالیجاه بقلعه عظیم آباد فرستاده بپوس فرمودند
بمعرض بدبران بافرنگ و سر دران
بانام و ننگ میرساند که چون شش الله و که کور نرغینی حکم
کلمه که بر دشیار و عیار بود در صحرای و نیم سال کار باقی
منظر نظر داشت از قسم قتل و اخراج مردم زبردست از دست نواب
عالیجاه گرفت و چون دریافت که الحال در ملک کوشی نغیر
نمانده نیست و اویب و حجت بر شد آباد و مراجعت میکنند
هشتین را که در طلاق لسان و بیان یکانه افاق بود برای شش
عالیجاه بسبب انو فرستاده و پیغام کرد که بر شد آباد ترفند آورد
الحال عین مصلحت است هشتین بنگر رسیده بانوال چوب زبانی
فصیح بیانی نواب عالیجاه را عازم نکالاشت و عالیجاه در حکام
معاودت میر و ششعلی را با سمر دن و بهر چو که داشت و از

که بنیابت صوبه عظیم آباد سرفراز بود و بجنوب طلب فرمود و مقید نمود و انگری
 او را به نوبت رای را بآن منصب والا بلند آواز داشت و آنرا سران
 پر که بجا که دید و از آن طرف بقصبه منکیر تشریف آورد و پیشترین
 اندر خواسته خدمت فرمود که همسوار از طرف تبیا و غیره محالاً خاطر
 کلی شده است از رفتن مرشد آباد متعاند دارند و در ایام سکونت قلعه
 منکیر در ماه ذیحجه سنه مذکور را به گشتن داس سپه را به بلبل و را به
 نتواند پس رای را باین امید رام و جمیع تنگیاران و متصدیان نام بنام
 و را به گشتن چند زمین را گشتن مکر و مظفر علی را به کهرک پور از مرشد
 و محالات طلب منکیر شدند و هر یک جدا جدا اجلاس کرده و در آنجا
 کشیدند و در آن عهد از ترس جان احدی را بحال صحبت داری
 یارای سلام علیک فیما بین نبود و اهل کاران بقدر غرض و ضرورت
 با هم سخن میگفتند و در مرشد آباد بغیر از نواب مظفر خبک محمد
 اینچنین از مردم روشناس احدی نبود که بلبای قید و حبس متلائفند
 و این دو صاحبان هم هر روز مترصد حکم قتل و حبس می بودند و در خصوص
 نواب مظفر خبک چه که در سال جلوس نواب عالیجاه از فوج اردی که

پرکنه اسلام آباد که با نکر ترغویض شده بود غسل شده برای جواب سوال
 زرباقت بکلمه تشریف فرما شده بودند و آخر تا بدکانی نوا علیجاه
 بجای رسیده بود که حکم فرمود که مردم بخوانند دعا و تعویذ بر سجده
 نشینند و تسبیح هر وقت در دست نگاه دارند و از همین آن شب
 جان و ابرو و دهمن ایام ارسطوی زمان حکیم نادری خان بهشتین
 و دهمن سال بگذر و یکصد و هفتاد و پنج که والده ماجده نوات
 برمت خدافت ابو تراب خان عموی ایشان و محمد سعید خان تاسیت
 بجالاجات برکفن و دفن نموده برای حضور نوشتند و بعد یاقین جان
 که چهار روز برین قضیه گذشت بود بموافق حکم خاک سپردند
 بهما در علیان داروغه توپخانه نجفی که بمقام تیار خست فرموده بودند
 گفته حاسدان که بار ابر ساخته است بحضور طلب کرده مقید گردانیدند
 در اوایل سنه سته و سبعین مایه و الف ابو تراب خان و صاحب
 بلند اقبال رامع بیکم و تمام خادمان محل بمنکر طلب فرمودند و نسخ بلند
 بنیم که برای نوشتن کردن ساعت از حضور آمده بود و بعد ملاحظه نظر
 سعد و خمس بیت و چهارم محرم در کتاب صاحب زاده روز نیکر

بعد ده ماه رسیدن صاحبزاده بنیکر در آماچی که عالیجاه متوجه خیر
 کوه کوانی بود صاحبزاده که در سن سه سالگی بود بر حمت چیدا
 و از گمش تربیت رست و نواب اسد الله خان که معالج آن طفل بود
 در معرض عتاب و خطاب آمدند و از خوف آبر و لباس فقر اعتبار کردند
 بکوشش نشستن و بسبب بنده شدن کار بار کوتاهی جلالتیه که در ده
 کوتاهی مهاجران دیگر نیز متوقف شده بود زمینداران آن محال
 از کوتاهی دیگر نیز و از امانت فصد ده پانزده روپیه بود داده معامله خود
 و چون در وقت شدت طلب خزانة نیا بهمین دو کوتاهی برده در
 مال واجب سر کار بست و بعد میر محمد جعفر خان اهل قی و زیندند
 نواب عالیجاه تمام مملکت بکالای چند ضلع کرده و عمال فرستاده
 چلکا گرفت که با دیگر معامله کنند و در آن ایام محرز و اراق نوبت
 مستر پاشا حسین صاحب کلان قاسم بازار که نعمت پرگار لنگر بود
 کرده بود از امان ضلع دار نامتوقف شد و از تخصیص حجاب و تکلیف
 یافت و در ماه ربیع الاول سنه مذکور ضلع دار نامتوقف آمد و در شهر
 منادی کردند که کسی با دیگر معامله نکند و نیز حکم صادر گشت که زرت

زراعت توت که خوراک کرم ابریشم است نکنند و هر جا که درختی
 باشد بکنند و حتی که این برابر کان طلاست که میت و برکت خرد و
 می تند و بهوسهای رنگارنگ و اتمش که ناکون از دستار میشود
 و ضلع جهانگیر که بزرگ احمد علی نام مغلی تقویض شده بود و مرزای بدو
 مسطور رفته از هیچ تاسه پیر شرب زمینداران و نمایان بر روی
 می انداخت و در مطلق بحق و ناحق نمی پرداخت و بالای عتاقین کشیده
 بانواع عتوت در شکنجه و تعذیب میکشید و با قسام بلا مبتلا میکرد
 جنازه و کبلی روزی از چوب خورن بسیار که غش شده بر جای
 لب و دندان او را سوخت تا در یابد که مرده است یا زنده غرض
 مرزای موصوف به این نباشد که هیچ مردم قائل حضرت امام حسین
 و در عهد او برای رد ایشان دست و پاگستند و جهانگیر که کمار سوار
 بهم نمیرسید محار و اراق بنا بر جتی که در آن ایام وارد آن ملک شده بود
 در ده ماه توقف بغیر از این بدعتها چیزی دیگر مشاهده و برای
 اموال خانه مهاراجه راج بلپ که عالیجاه قاضی نام شخصی امیر کرد
 فرستاده بود خانه راجه را با خانهای مردم و توانای و لواحق و عویش

و یکانه بخار و بنیب و غارت چنان رفت و رو کرد که
 اثری از آبادی در آن سرزمین ننگ داشت حتی املاک و باغات
 هر چه از وجه معاش آن غریب بود برای رهپیدی خود ضبط هر کار
 و بهنداشتی نام زنا را در که تحصیل داری محال دینار پور سرفراز بود
 در ناختمای دیوان را به گویند و چنین ضلع دارهای دیگر را تصور
 باید کرد اگر زبان رعیت ملک خور و سیاهی برآورند غلامان او
 درخت آتشین و بیخ چو ستم سلطان ستم روا دارد زندان کشان
 هزار مرغ بیخ و میوه کاظم خان برادر مجتهد جعفر خان است
 بعظیم آواز فرستاد چو سگ گرداند و مرزا دلیل بیک دار و غنای
 نواب شهنشاهت خنک را قید کرد و تمام خانه او ضبط هر کار نمود
 تا اینکه صدای نفین صغیر و کبیر باغ اشر رسید ای زبردست
 زبردست آزار کرم ناک بنام این بازار بچکار آیدت جفا
 مردنت به که مردم آزاری

چون خاطر نواب عالیجاه بالکلیه از مردم
 صوبه بنگال و بهار جمع کردید و مال داری دین دیار نمائند بهادر خان

بها در خان افغانه بصوبه داری اویس نامزد کرد و حکم کرد که در عید
 کبد و کوه قلعه مرشد ابا بتا رسیدن افواج دریا میوه است
 و رز و دواتا ایم دولت ایشان در آن جا کند آیند و بعد از آن
 در حوضه قریب در آرزوی نیابت صوبه اولیسه بخدای خود رسید
 و بر مرآت خاطر نواب عالیجاه از گفت راجه سکملال هر کار چنان
 جلوه گرفت که کوه فی بیان محیط تصرف و قبضه شیر در آن بود
 دولت و مقربان حضرت سینه تصویب این رای در دیده دولت
 نمودند و راجه سکملال نیز بی عرض رسانید که بر آن کوه کان طلاست
 رفتن افواج و صعود بر آن ممکن است و شخصی را بر و آورد که از راجه
 قدیم آن ملکست لهذا در ماه ربیع الاول سنه مذکور سرتیپین
 و قدری سوار و پیاده بفرستاده کرد که یکی از ارمنه رخصت فرمودند
 بدانکه کوه رفقه و راه بالا رفتن را در کمال اوج و حوضه باقیه است
 کار شد تا قائل نمودند و الحق سالک این طریق را از کثرت اجزای
 اشجار و ارتفاع جبال و اعتدال تلال چون پویند کان صراطی نیکی
 تعب و الام و مشقت مالکلام میسر نکرد و زیست و بلندان

بیکران چشم آمدی همچو وضعی جهان و آخر از راه چهل در اندک توقفی که
 باد و ضرب توپ اراده عالم بالا نودند روز دیگر کویتی های پیکر
 از مناک تا برآمده بی استعمال سف و سناختن اقماری کار
 بالا فغان کردند که بریزند آتشند قریب هشتاد کس در آن شهر
 بالای همدیگر افتادند و از خجالت دم در کشیدند نواب عالیجاه از شنیدن
 این خبر نامشروع و با بهوش تماشا می نمود و کعبه کرکین خان را چنانچه
 پیشتر از خود روانه کرده در ماه جمادی الثانی سنه مذکور خود بخوش
 عبور در بایگ لنگ کرده اراده استخلاص آن مکان قلب که شایانی
 مورو و صوبت عبور زیاده از حد دارد نمودند و هنوز خبر صد تبار کشیده
 بودند که از بی اعتدالی کویتی های کشتن بقاجات اندیش خبر رسید که
 کرکین خان بی نیل مراد چند کس دیگر را بکشتن داده مراد حجت کرده
 احوال فضای آن کوه از زبان بعضی مردم چنین مسموع شده بود از آن
 پیر بس و غم کو اکب چو برشت ما بهی درم چون کار از آن طرف ساخته
 برای اظهار غم عطف غمان که باز بیکر جلوه فرما می دهد و از آن که
 حولها اطراف قلعه منیر خجاک بر آبر کشند تا کوه رس چنانکه نکراند

[illegible]

مبارک صبح زود خارج یک سینه صاحب حمامه کوه هر دو برادر را
 چشم و جگر بکالا بوند بر یک بالک انداخته الا تون روانه نیک کردید و عالی
 بجز و ملقب بنفق و دلدار شد و سینه هر دو برادر را در صحن ملایم
 بسته بوند از دست خود و اکو در بغل گرفته در بیلور خوشی جان داده بود
 زیاده از حد خود با فرج و بویا برداشت و تکلیف ساختن کون در نیک کرد
 و اعتبار طاهره و فقه صلی نام میزدند و بیرون دیوان عام بر سر بوند
 چند روز این نیمه استاده فرموده و چون تکلیف تمام بوند و این
 این ن از یک رعایتها کار داده بود رفیق خوانی گوید و دیگر از رعایتها
 شیخ رشتی عاقل و بی و بعد سه روز در کشت فقر رسید و در این
 دو تنه فرشتی خواب بیدار غمت بسیار خوب گذرانید و بعد از آنکه جمعی
 دست داد بوجبه غمتی اینان رخصت شدند و از مرشدان با و رفیق بود
 این را در از غم بر و غمزدن یکا ای که نو کرد و بر این معذور خجسته
 داشت غرضی هر دو برادر رضای حق داده اطاعت امر بجای آورده و بیکار
 خاطر نواب عالیه دویس که مقرر بود از کلاب چند و هر چند میبندیدند بیکار
 و در ساختن کون میگذشتند و در ماه شوال سته مذکور عالم طایب از راه رسید

از راه بیرجم داخل بردان شمس

چون شمس الدوله کورن صاحب کلان بطراز حسن فرستاد
از شکر معاد و دست نموده کوسه ها را و یکشنبه و طر در عالم اضطراب با عیال
بعقول نموده مستر امین صاحب کوچه و مستطیر بایند کویا و دیگر
بعد از در ماه خوال سنه ۱۰۰۰ و سینه و سینه و مایه الواف روز دیگر شدند
و نایک ماه کامل قبل و قال که و بعد عا کشیده در ماه و پنج سنه و کور سنه
بر بعض گفتگو در شکر گذارسته بلکه رخصت شدند و در هنگام عزت
احکام با طراف سر فرشته که معاند با اکثر نکرد راجه نوبت را از این
صوبه بهار غزل که مرزا محمد علی را معز که کید ملیح نموده و اکثر نزد
او را از آمد و رفت قلعه مانعت تمام نماید و مرزا موضوع بنوع دیگر
کوشید و غیر از یک و اکثر جبارت از جرح بمنج و کرامت را محال اندو
نماد تا اینکه در اوایل ماه و پنج سنه کور و اکثر موضوع با عزت
چند نفر بلکه بهانه محافظت خانه بود و پیش او در قلعه بود و داخل
خود که و بجا نشستن خست کسی خیر صد نفر چه که شمس و دیگر از شکر

مانده ملکها خانه خود را بصورت مهم قلع برست که بطرف دروازه کون
 فرستاد و آنها بر سر دروازه رفته و خود را بصورت مهم قلع خود ظاهر کردند
 و موقوفی شما آمده ایم و خانان دروازه بطرف ضابطه مقرر جان خود بمان
 سپرده و تعلیم احکام که خود متوجه مجامع خود شدند و آن دعا بیه کان
 قلع را و اگر فوج اکثر بر پشت دروازه مستعد نشسته بودند
 صبح داخل قلع شده چند نفر دیگر از حارسان قلع بر آن دروازه بودند
 رفته بطرف چشم دروازه حین دروازه مغرب شدند و آن در را نیز با قلع
 آورده و بقلعه روان شدند و همدر علیخان از شنیدن این خبر خود را بجمع
 با معده و در خند بستاند و روان شرح در خط قلع الشی حرب بستاند و
 همدر علیخان را با چند نفر عزیمت میکرده و صاحبان اکثر یک ضرب توب نیز همراه
 داشتند تا ب مقاومت نیاد و ده هزار بر فرار و شنید بر گز اختیار کرده خود
 باز بقلعه رسانید و مجال توقف ندیده از دروازه طرف و یاریون قلع
 حیلیم ابا و قابضی کشته سپاه و غنیمت خود را با فصولی باز داشتند از راه
 بخاطر جمع نشسته و یک هزار قدیمی را با چهار صد نفر بر محافظت مکانها
 نشین مغرب و چندان اعتبار بر نهاده بر تفت و جدار حیلیم بر آمده بودند

ص ۳۰

والکثران

تدراره افواج الکتریز شد چنان سرکیم مقابل و مقابل که دیدار ناسته بر
 از قوم الکتریز احدی و در داخل شدن آن مکانها نیافت و محمد این
 دار و فرغ خاص برداران بر بایا قصد فرزند در چهل ستون است
 بدین تخم نیز متول بود و صاحبان الکتریز در ضبط چهار و قیام کردن
 بر دروازه بار و زبد و پیر رسیده بود در رفتن قلعه و چهل ستون سر کله
 متوروز بر رفتی چهار شد بر خلاف قاعده خویش فوج را با سر و در قتل
 کد کشید بر خوردن چشت بکوتن با نخا و اگر رفتند و افواج الکتریز
 مفت از مال غارت بدست آوردند و در دست و درضا بطور دریا میزدند
 چندان بخوردند و از کار شدند و اکثر شتران شده دست دراز بال
 شتران کردند و مارکات از این با چهار بلین ننگه و هزار کله و
 حکم عالیه را و از عظیم آباد شد به بیگانه فور رسیده به شکر
 و رفتی قلعه تصرف الکتریزان شده در آن مقام توقف نکرده روانه شدند
 و بخو خان با بکلان بیشتر از مارکات صحران بصوب قلعه در حرکت
 بر چند این حرکت خوب بود چو بواران هیچ نتوانستند که
 آمدن فوج خبر داشتند لیکن چون در شیت اله تا دیب و نید قوم الکتریز

اتفاقاً و چنانکه صاحبان الکونین و بنو قریظ و بنو قریظ و بنو قریظ
 آب و مست شراب با باده ناب و بهیمنی غریب و غریب و غریب و غریب
 جلادت از استیسی جارت بر آورده اکثر را طعم شیرین در کف کردند
 افواج الکونین از سپاه و غنچه مار از بالار دیوار با نیزه انداخته به احتمال
 آلات حرب و ادوات طغی و ضرب رو بگریز نهادند و تمام حصار
 کمتر از یک ساعت از وجوشان غلیظ گردید و بعد از دو گریز با گشت
 بانگها و توخانه رسید مستحفظ بر دروازه نامور که در هر چهار طرف حصار
 مضبوط ساخته با خاطر جمع قرار گرفت و صاحبان الکونین با تمام فوج در مقابل
 حصار ایستاده دست افکوس بر تاختل خود میمالیدند و مارکانه میزدند
 خود را روز پانزده کوه قطعی میگردیدند طاعت مقابل و مقابل
 ندیده و آن شب را بهیمنی و خود را بر سر بون غنیمت دانسته میگردیدند
 فردا الکونین را از کوته نیز اخراج کردند مستر السی صاحب کلان و مستر
 صاحب کوچک و سرداران دیگر تمام اسباب را بر شیبها مارکانه
 بر تاختل نشسته بطرف غازی بوزر روان شدند و مارکانه در صبح دیدند
 قتال و جدال گردید و احد را در کوته ندیدند معلوم گشت بطرف غازی بوزر

فراری شده بود برای سمر و ن که در کسب بود تا کید نوشت که هر
 که داند اسپر و دیتیکر نماید و نکند که از سر خدایش ^{روند} و ن
 و همین مضمون برای ندی زمیندار قلمی نمود و از حضور عالیجاه پنهان
 مضامین پروانها برای نام برد و با رسید و آن خدمت کمالان
 پشروه در اشغال فرمان کیدل و بکزبان شده شد شوارع و مسالک
 که نجاتشان شدند و صاحبان انگیزه را زورهای کثک که شته کشتیها
 برو دخانه کنند انداختند و برای محافظت کشتیهای مال و اسباب
 سرداران با فوج باصل مشر و داند که بعد عبور کردن بغایین
 که سر بالا بایستی رفت خود را بجا گرفتند درین حین که ندی زمیندار
 دو چار جماعه مذکور کردید لشکر حرب اشتغال یافت و بعد از آن
 زود خود که باروت و کوله صاحبان انگیزه تمام شد و سامان
 بر کشتیها ماند ناچار شده تفنگ مارا از دست انداخته و صحرای
 شدند و سپه داران با تمام قوم اسپر پیروز تقدیر کردند و بغایین
 صاحبان مردم ندی و سپه و ن شته کشتیها را اجانس که آن طرف
 رفته بودند با اختیار خود آوردند و التی که خند کردن با انگیزه بسیار

پد که در جای که شخص مخصوص نشو و کوله توب پنجم جیل می رسند لیکن
 ایستاد تو چنانچه بجای کران که نقل و تحویل این اسباب غیر از شتی
 ممکن نیست و اگر اندک تفاوتی در قانون شان واقع شود علی بن
 منیت الغرض و در دهم فرجه سنده که در حینکه خاطر عالیجا
 نکران احوال دیگر بود و بعضی نهم و شش و هفت و هشت و نهم
 آمدن وقت صد نفر از قوم دیگر نرسید و بعد رسیدن اسیر دیگر
 نواب عالیجاه به دران عمده را مقید کرده و دیگران را بر فوج و مقابل
 که قبل رسانند و بداند که دیگر نهم قتل و اسیر میشود و چون خبر
 قلعه تصرف دیگر نعالیجاه روز نخست و بعد روانه شدن اسیر
 و دیگر صاحبان بکلمه رسیده بود از راه غیب متعجب شدند و انام
 نقد نقی و قریب عا فرستاده که مستقیمه و غیره صاحبان نخست
 بکلمه تیر و ند چنان نشود که از نام برد ما احدی زنده برون رود و حاکم
 عظام در ماه فرجه سنده که در این موقتی جیل خود را قیام کردند و در
 بر سه که ز ما مقرر فرمودند صاحبان دیگر از غافل از وضع و کار و گردش
 و نمار بر نه و در بیان برشته نداشت چه چون مقابل قلعه رسیدند کوله توب

کوه تو بکشتیهای اینها انداختند و چون بلبل مانع رسیدند بهر سو
 رساله و اگر با هم انداخته و در اینجاست نشسته بود و چند بند و قیافه
 کرد و که مستر امتیه کشته و دیگران زخمی شده و دیگر و اسیر شدند
 بهر استر امتیه در اوقاتیکه صاحب کلان عظیم آباد بود و دوستی بسیار
 و اکثر تحقیق الفاظ فارسی میکرد و محمد تقی اسرار اعلیٰ و زنجیر کرد و پس
 مقتولان روانه نیکر کردند و خواجه عظام و وزیر دیگر کوهی تقسیم
 نیز غارت کردند و در تعلیق مال با هم مناشه کردند و چند نفر از قوم المکریه
 که در کوهی سکونت داشتند بحاجت دلند بر رفته جان بسکته رسیدند
 و مستر میر که برای بعضی جواب و سوال در نیکر مانده بود و نیز داخل جوار کرد
 و نواب عالیجاه با وجود چنین سخنانی نمایان اسباب و خیال محمد تقی
 در هتاس همراه راجه نوبت راسی روانه فرمود و تمام خیال و اطفال
 از مرشد با و طلب کرد و مارکات را از عظیم با و طلب کرد و از آن
 فوج شایسته روانه نکالانمود و سه روز را نیز باقی نیکر طلبید و برنگاه
 که از مدت سه ماه آمده بانرا سوارد و قرب و جوار چکله بردون
 نشسته بود و برای شش نوبت از عامل کشن نکر و برای محمد تقی

قلمی فرمود که دست تصرف صاحبان دیگر نراز برود و آن کوتاه سازند و چون
 برزاقی علی عامل جهانگیر را متواتر و متعاقب با حکام میرسد که گاه آن
 دیگر را از اطراف جهانگیر دفع نماید مزایای موصوف ایشان
 تلقی قبول نموده در قلع و قمع متصدیان و کشتنهای دیگر تجدیدی مبالغه
 که دیگران با خبر شده در ماه ذی قعدة که قریب صد نفر تنگه بکسر
 توب بکفر حق و سیر کردن فراخی مذکور باید مذرا و انا و در دست
 کرده با وجود حجت و غیر کس تاب مقاومت از خود ندیده
 زبان بسته اند و زری عذر خود خسته نهاده اند و بگویند دیگران زور
 میقد شده روانه کلکته گردید عالیه از پستمانی خبر سارت حلقه
 از جهانگیر که دیگر طلبیده نبوس فرمود که چه کار مرا محمد علی شکر است

بر کار فرمای صاحب قدرت و بر سر داران صاحب شکست
 محض نماید که شمس الدوله کورن با وجود شکست چینی که در عظیم آباد و غیره
 اتفاق شد دل نبخته و علم نصرت از خسته بر سر داری و چون و چون
 کپتان کس رفت صد نفر سفید و سیاه یکنه جنگ عالیه فرستاد

فرستاد و سامان و سرانجام تنگ آن قدر سراده کرد که اگر
 سال اتفاق کاری شد برای ضروریات محتاج نمیشدند و همچنین
 و چهارچوب و لب را هم را نیز تمام صوبه و دیوان همراه فوج روانه
 از فرستادن این دو نفر آن بود که اشخاصی چند که بسبب ظلم علایح
 بر تنگ آمده اند اینها را رئیس قدیم خیال کرده شاید با بنیاد بوندند
 بسبب این حرکت تفرقه و جمعیت علایح را و دید و الا که یکس
 چه بیدار و در مقدمه نقش مراد کور بر برشته تحول و نشست که بوی
 علایح و دشمنان نام میر محمد خان از تمام فوج خود به کمان شد ملک
 اکثری بر زبان آورد که این مرید جعفر خان استثنای قدیم بر شماست
 و اینها شمس الدوله نواب پسر پسر امینی برادر کرکین خان قید کرد
 همراه فوج فرستاد و علایح را اندک طمانیتی که با ارامند بود از سر
 آمدن نواب پسر پسر بالکل توقیف گشت و همین دو و نیم خود را
 کبر و دار حاضر شد و کرکین خان را نیز تنگ فرستاد و دیگرش
 کینا سول تین را که از راه سلامت بخت کوی و کجاست متوجه شد و بوی
 و او مردم شهر جهانگیر نکر اندک کوشمالی داده و مقام او دوه فوج

ملتی شد و میر آدم و غیره سپه داران باغیج و جنگیکه بمنتظار آمدن میر محمد
جعفر جان و جنگه روان در بلخ نایب چند و ایره لشکر داشتند عالم خاص
و شیخ بیت الله از راه استبکله تا این فتح مهدین نام و یکری شهر
بلخ مانگور را خاصه نمودند و محمد نقیجان با وجود اینکه بارها میر محمد
کرده بود و درین وقت از راه کابل در مقابل تو خانه استبکله
از سوار و پیاده و غوی بسیار و اری قراقرمز اعلام خود آن طرف دریا که
بلکه آن دو نامی در فرستاد و انگیزان بایستی شایسته
است این جلالت بر آورده و چرخ ازان کرده بی پایوسه را با شمشیر
و شان حریفی و جمعی را در دو خانه بهاک فی غرق کرد و اینده و عالم خاص
شیخ بیت الله تاب صد مد توب انگیزی نیاورد و بصورت شکلات
فرار نمود و فراموش با یکس از سوار و با کرده باقی خود بیعت انگیز
میدان را خالی و دشمن را در بد حالی یافته بهمانت غیر ظرف اگر و سوار
در با کرده قدم بپیش کشیدند و محمد نقیجان از شیند خرمی
از کنر کتوه بر خاسته بقباله نشست و از کنر تالابی که بطرف دیگران
چند نفر از تنگهای انگیزان زدند و بدو دند حمل او کردید و از باجنگ

پیش آمدند و ایشان غافل از کار بقایب روان گردیدند و جماعت
 از آنکه نران که میان زراعت شالی چپیان شده در کل و لا جواب
 سردار را باینچه نعمت نمایافته مانند قطرات مطالعینی شکلی از بند و
 انشبار زدند که سردار جان عارسی بقابلض اروج سپرد و
 بر کردید و بخندای خود رسید و قارضی و مزاجانی و شیخ چرخان
 که هر یک صاحب جواهر بودند توفیق عرای او نیافته گریز برستیز
 داده و بفرار نهادند و محمد سعید با مردم شد آبا و بیکشته شدن
 نفعی از دست هر بریده و بعل بلخ مورچال بسته شربت شادوار و قابل
 فنی اکثری احیا کرده اول صبح برای خواندن زیارت عاشورا وادی
 خیرانی بر سر کردانی آواره دشت ابدار کردید و خیال اطفال خود
 بجای با هر کتاب خاسر و میر محمد خفیه خان و زمامت سید الشهدا
 داخل شهر شده بر سر حکومت خلافت جلوه فرما کردید و فوج
 اکثری انصافی بر داری میر آدم داخل شهر شدند و انصافی بر روی کج
 لنگ از همان طرف دریا از راه چرک و بلکته و این شهر شدند و میر
 جعفر خان محمد اینجای را بنیاست خود و مردان آباد و نواب مظفر خان

بنیاد جهان یکمتر فرمود و احمد علی خان بخشی اول و ابو محمد خان
بخشی دوم و میر شیر علی را داروغه توپخانه بخشی و مظفر علی خان
عرض یکی و حجب یک را داروغه دین و تصحیح میر سید بخش یکی
پیش کرده و از جسم حرم پهنه سیج و پیدین مایه الفت و انصاف
بان شد و قرار ارفاق نیز دست بر کباب فقر افتاد ایشان زده
بخان ایلکه خود را بکلیت سینه باز سازد و مری تواند در استخلاف ایشان
گوشه و میر محمد جعفر خان را و دیگر از خان که در دونه پیشتر شد و مار کا
والاتون و جعفر خان و عالم خان و شیر علی خان فوج را پورینه که انصاف
رضت شده بودند بمقام سوتی رسیده و خبر شدن آن تفریق و
شکست میر سعید خان شده همان جایی بر امور چال خویش کرده و میر
بسته است چنانچه نشاند و میر آدم جمال جو را در مقابل نیافته از خبر
جو کرده با میر کزک علی شسته بر سره سردار و ساهمه هم پیشه
بر سر جوی آب کم عرض که در آن راه جاری است اگر شسته نباشد
جنگ گمان جو کرده و تازانود آب و گل پستاده تشنه خار و
داوند میر محمد جعفر خان را با دو انگیز و یک پنی نلکه بر شتی سوار کرده و میر

طرف دریا گذشتند که دو دبار دست بدین شکر رسید و از جانب
 خبان تشق قال و جدال افروخته که از دو دبار تو بهای و تو بهای
 صاعقه کردار روی پیمان سیاه و از صدمه ضرب ثعبان شمار
 زمین تباہ کشت چه گویم از آن تو بهای کزن کزن سر مشد کوه
 استخوان در آن دم که با خشم شد و بر و شده عاتق شکست
 غرض آن روز افواج الکیزی بر پیش بر دین مورچال و پس نشاندن
 خبان سعی های مردانه بکار آوردن که دیدنی بود و نشانی و ارامت
 و کوشش تقصیر از خود راضی نشده نقد جلادت و مردانگی بکشت
 ملوک خستند و تا دوست سخت بنوحی با تو بهای از دماغ پست از دور
 سر کرم مهر که آرا گشته یک ساعت کامل با تیشباری بند و پی برد
 چون نزد یک بان شد که سامان الکیزان تمام شود از این تاشاک
 نیارده و بکری که خستند و الکیزان شایسته مطلوب که در ضمیر ایشان
 بنود جلوه پذیر گشت و آن یکی از پسر داران الکیز در رساندن انجام
 بجای محنت کرد که بسبب کفر فکلی افس جان بجان از کس پسر و چون
 در حینکه تیغ جهان پیمان مهر خشان از بنام مشک فام شب برآید و صفا

اینگز و میرسد بجنون روانه پیشتر گردیدند و همان روز بعد آمدن دیوان
 رای از شد اباد نواب مظفر خجک روانه جبالگیر گشتند و یکیش
 و دوشتر و پنجاه هنر از و پنهان تو اضع میرسد بجنون نمودند و از کارزار
 مقام سونتی رو بگریز نموده مورچال آوده را مضبوط کرده بپایان
 گردیدند نواب عالیجاه بر حقیقت حال محمد تقی و محمد سعید خان و بری
 هفتم حرم سینه مذکور از قلعه نکیر برآید و جمعی از ویران مقام هم
 کمک آمدند تعیین فرمود و صاحبان روستا که بمقابل مورچال
 آوده رسیدند چند ضرب توپ بطرف مورچال خالی کردند
 حصار نیز قریب صد ضرب توپ در جواب دشمن گرم نشانی
 گردید اینگز زن احوال اضراب بالای حصار بموم کرده و بدان دادند
 که غرض شان از توپ زدن آن روز همان بود نزدیک بکوه رسیده
 کرده بسبب قلعه گیری از بالای شیشه فرو آورده و چون ضرب
 بنونی مورچال تا دانه کوه از بسیاری آب و گل که پیش برآید
 متعذر می نمود از طرف شمالی کناره دریا گرفته بکندن سیاه و بیش
 مورچال مشغول شدند و برای کوری تیره در آن اعدای مخصوص چون

و ران منزل دودند و مانند سپاه بخان فرما و فن خاک^{نشان}
 بآب رسانیده با ذفا دادند و بر شمشیر خارا ایش^ت کا و و بی^{های}
 درخشش آوردند و آن چند روز غیب حکامه بود که مالک^ه چون
 سینه در ایش^ت نمودند و چون ماهی در آب شنا میگردیدند
 همان شیوه ایش^ت بکار میبردند و با قدام این^{ین} بیل بکلند^{طریق}
 فتح و حضرت می سپردند و در همان ایام قلعه کمری کتبان^{بول}
 با وجود مالک^ه پیش^{است} کمین^ی با او نمود و بلکه تمام داخل لشکر^ه
 پیش^ی بر دهن مو چال^ه و نه خود گرفت و هر چند صاحب^{ان} دیگر^{ان}
 کلان بر حصار بستند

بست

بسته بسبب افزونی عرص و دیوار اثری بتوب زون مترتب
 نمیشد لیکن از طرفین از بهام تا شام و از غنق تا فلقی باران کوله
 چون قطرات امطار متعقل می باید و نواب عالیجا به بعد دریافت
 حالات و نزول بیات و روانه کردن اسباب و عیال بطرف
 قلعه رهناس به راه میرسد همان خان خانیه همان جلیت سینه که
 تا آن روز بظاهر مقید نبودند قید کرده و هفت کس از اسرار امثل
 رای را بیان میداد که در مدت ده سال دیوانه فاضله متفقه را
 از خود آورده بلزوه و احدی در عهد او نقصان نگشید و هیچ زیاده
 و عاقلی بی آبرو نشد و دیل بر پیش را به بنیادند که در عین عنفوان
 جوانی بزرگسپهران را گفته میداشت و دیلری را به رام نرایی
 و دایم با علما و صلیا بسر می برد و در تعظیم و بزرگداشت اینها و فقیه مهمل و
 نامرعی نمی گذشت و روزی از آنروزها که طبعی بود عالیجا و محرر
 او را ق را برای اصلاح کار خود بخدمت علی ابراهیم خان و غلام علی
 فرستاد و چون فقیر را با بر کشته این قطعه را رو برویش خواند
 مبر حاجت بنزدیکت شش روز که از خوی بدش فرسوده کرد

اگر کسی غم دل با کسی لوی که از رویش بگذرانده کردی جواب
و کوال را ازین صحن موقوف کرده بمعرفت لکن مفر کرد و
انوقت در جواب این شعر خواند ای فلک ای کجور
دوین بدو نامزد کنش که تو گیری دست من عارم بود بر خاستن
و دیگر راجه راج قلب است که هر سال لکمه با بقراوس لکن
میداد و چون مجر اوراق ازو درخواست عهده داری ملک نه نمود
به بنیکاران خود فرمود که جای برای ایشان سفر باید کرد که بناده
بخانه ایشان زود و محل سنگار کا نو عانت فرمود و اکثر با بهین
صورت رعایت نماید و دیگر پسرش را بکشتن اس و او را
نیز باس خاطر نجیب بسیار بود و دیگری راجه فتح سنگه و برادرش
راجه بنیا و سنگه است که همیشه هزار با نجیب و اشراف را خبر گیری
میکردند و دریا غریق گردانیده باقی محبوبان را از انگریز بند
و سلمان برای حبس معظّم آباد فرستاد و متعاقب هم جمعی
از سپاه را بدو کمک ارانسته تعیین فرمود و بیت و چهارم
محمّد سینه مدکور خود نیز از مولیگر کوچ کرده بر ناله بمیان نزل

نزول اجلال فرمود و کرکین خان بر آنش که سردار بارغوب بود
 و برای همین روز خود او را بخرج کردن تیار کرده بود با وجود درخت
 و الحاح من را الیه را رخصت فرمود چه که کرکین خان چنانچه
 اشاره بآن رفت از روز اول بسبب افتاد محو و اسبابی روزگار بود
 و مردم نا عاقبت اندیش در حق او چنین اندیشیدند و بعضی
 عالجه را رسانیدند عاقبت کرک زاده کرک شود کرچه با
 آدمی بزرگ شود و چنین طاعت عالجه کردند که خواهر
 پدر و پس برادر کرکین در لشکر حاضر است رخصت موی الیه
 هیچ وجه من الوجوه اصح و اصلیت اغلب که با سبب
 تو بچانه و تمام تنگنه ها و ارامنه با المیز بلخی کرد و قریب دوازده
 هزار تنگنه و چهارده پانزده هزار سوار و دیگر مردم تو بچانه و غیره
 که برای محافظت چهار اوده مقرر بودند و در میان اینها
 سردار نافذ الامری نبود کسی بکسی سرفروشی آورد و هر کس موافق
 رای خود کار میکرد چنانچه هم چون و غیره ارامنه طرف دربار
 حفظ کرده مقابل مورچال المیز کوشش ها و سعی های کردند و بکوشیدند

وقت زوال از صحرای برآمده پوشش بر مورچال الکرز زور دند و بعد از آن
زور و خور و باز با مردم خود داخل صحرای دند و روز دیگر باز وقت شام
به دستور روز پیشین برآمدند و ضرب دست نموده برگشتند و روز
چند کشته را آتش زده بطرف کشته های باروت الکرز بردادند و
در فنون سپاهی کرمی تقصیری نکرده بقدر استعداد آتش افشانی
می نمودند و در لحاج و عناد می افزودند و مورچال طرف کوه را
که سرداران هندوستان و جوانان بانام و نشان در اختیار خود
داشتند و تابع فرمان کسی نبودند بر پشت توپها خیمه ایستاده کرده
بغیر از بال می نمودند چه که در دامنه کوه چنانچه مذکور شد سرسراب
بر زنگار بر بود و صاحبان الکرز نیز با نظرات نمی برداختند بل از نظر
غافل می افتاد و با وجود اینکه روز و شب از طرفین کوه مانند لک
می باید و کوه بر زبان قطرات باران چون کنج فارون در فرو
برون طبقات زمین بخودی می نازید صاحبان الکرز روزها از جنگل
چوب و کله بریده می آوردند و بر تنه ها از دست خود سبیه می کردند
بوقت فرصت از همان کاه و چوب چند قدم پیش مورچال سینه

لبسته می نشینند و چون آن حصار فوج الغضای او دوه مانند کوه بجا
 با وجود مناسبت و استحکام بخندند در دردی محیط نوازند صحاح
 بود در صحن انتهای مورچه ها بخندد از ملاحظه چنان بر عمیق
 گشته اندیشه و انایان فرنگ در جاده حیرت افتاده بودند که آیا
 عبور از این بحر بیکران با وجود بارش رنگ ابر نفیست که عنوان سیر
 خواهد شد و چه مرتبه سرداران الکتریکه اراده شبنون نمودند قاف
 بنا کنند و نیز بسبب قتل فوج بیجا با قدم سستیزش نمیکند
 و چون قریب بکاه برین منوال گذشت مرزا نجف خان که تازه
 از خدمت عالیجه آمده بود اراده نمود که از واصله کوه برآمده بر پشت
 لشکر الکتریزی معرکه آرا رود و نفیست که اگر از چهار طرف راه گیرد
 فوج بیکند بنا بر در جوشش و خروش آیند و دل بر مرک
 گذارند عرض افواج حصار مطلق رفیق کار و بار شد و ملاک الاتون
 بموجب حکم عالیجه با دو ضرب توپ بادل ناخواه همراه شد و
 صاحبان الکتریز اطلاع یافتند میر محمد جعفر خان را که با چهارده
 مائزده نفیست از رود می آمدسته بهر شب داخل مورچه ها خود

کردند و میر محمد جعفر خان که سوار شتی بود آب دریا بسبب شکیبایی
ایشان را القوف دریا انداخت و آن تون از کم طالعی باز راه
حرام زاد که بر بازوی دست چپ المیزان طرف آب
بر شغال با دو ضرب نوب آمده آغازانش افشانه نمود
و وزنه های باروت و کوله را مخالف توپها یافته سه کوله برین
که همراه داشت بطرف لشکر انداخته روانه چهارشده و در آن
شجف خان مانند سیل کوه را از سینه جبال بدایان صحرا
برآمده بر پشت لشکر المیزی با دو هزار سوار پورش نمود
و چون مردم متفرق با او بودند و از خود کسی را ندانست و نیز
قاعده نیست که بر تو بخانه مور جبال بد وجه و سبب پورش نموده
فتح یاب نمود با وجود اینهمه قیامت با دو سه مرتبه با جان
واحد اراده کرده و کوی جرات و جبارت از اقران رانده
بناچار برگشته داخل چهارشده و صاحبان المیزان حال که
این راه را او اندرده بودند برای محافظت آن راه بهمان شب
یک پلش تعلقه بدامن کوه برده فایم کردند و چون کسی از اهل

از اهل حصار بمانعت آنها نپرداختند و بلبا چند نفر سفید
 و یک بلین سیاه و دو غریب توب از امانه کوه عبور کرده بر سر سردار
 بالانفاق آنهاک ششون نمودند و موقوفه قله کوهی که بالای آن بخشی
 با جماعه از نوادران بر سر استراحت نموده بودند و وقتی آن بختگان
 از خواب غفلت بیدار و پشیمان شدند که خلق کثیر و جبر غفیر
 از کفین آن بختگان مع بخش بر بالین عدم گذاشته بخواب فنا
 رفته بودند و چون سردار ضابطه در میان مورخان نمود و بگریختن
 چند کس بای حصار را سرزاری چسبید و دل نازنین قلعه از دیدن
 مردم بیکانه بر خود لرزید و پای نباش از جای رفت و سر
 استخاش از صدمه نشانش افشاید تو بهای از دای صوت
 قلعه کس مرگم صداع گردید ز بایک تفکک حشر کشت انگار
 شد از خواب بیدار چشم حصار مردم بروج قلعه مانند بروج
 بخیم کردن و ارامنه بد رسیدن صدمه جنگ بپوشیده
 متحیره حیران گردیدند و در تمام لشکرهاست رستخیز بهر سید
 و هر کس از خواب بیدار شد تحقیق حال معلوم ننموده

و بزرگ نهاد و تا وقت دمیدن صبح چهار باب عقلت که از نیمه
 مردم بر بود خایه کردید و بغیر از چند نفر که از مردم بد با و بر از ره گذری
 ان بن تلف گشتند و اگر که را از آسب توب و بند و قی الکر
 ضرر جان نرسید مژده همه جگ بل بخفتند از ان بن و
 با هم نیامیختند غرض که بمقابلت اقبال الکبری آن حصن حصین بود
 و سبب مفتوح کردید و اسباب و انشای بسیاری با و در غرض
 توب نصیب نصاری شد و المحن در مقام رفتن صحن الکبر
 بر قلعه کوه شعله بند و قی از دامن کوه چون برق میدرخشید و طر
 دریا از مور جالب طرفین توب مانند رعد می غوغا و کوله نای
 طرفین مانند شمس و قمر صحرار از روشن کرده بودند و این محراب
 در با خالص از دور تماشا می کرد در تمام عمر خود باین خوبه
 الشبازی ندیده بود که دید و تاراج این فتح در همان ایام بخاطر
 ناقص محراب اوراق چنین رسیده بود که جهانی خراب شد
 و قریب چهار هزار سوار در حالت گریز در آن شب تار
 که در میان آب دامن کوه جایی خشک یافته بایستادند و در

و در از هر چهار طرف راه مسدود دیدند بنابر بیامی میر محمد جعفر خان
 منجی گردیدند و میر محمد جعفر خان بی اجازت الکتریز میر خرم علی نام شخصی را
 برای طلب آن مردم فرستاد و چون راه دیگر بفرار از راهها
 نبود آن برگشته بچنان همراه بر سر روان شدند و صاحبان الکتریز
 فوجی متوجه چهار دیوچه بواسطه دشمن مستعد بکلی رشتند و چون معلوم
 کردند که میر خرم علی همراه اینهاست و بموجب طلب میر محمد جعفر
 خان می آیند بجا طریح تمام آن مردم را در میان بند و قتل گرفته
 و اسب و سلاح را بغارت برده عربان و سوار برهنه پیش
 میر محمد جعفر خان فرستادند و میر خرم علی در انوقت بهر قفسه
 توانست خود را با میر محمد جعفر خان رساند و زیر پلنگ شان
 پنهان گردید و یکی از صاحبان الکتریز که متعاقب او آمده در جستجو
 بود میر محمد جعفر خان معذرتها خواسته برگردانید که نقض او نیست
 بموجب حکم من رفته بود و روز دیگر صاحبان الکتریز در راج محل
 و میر محمد جعفر خان در حوینا تکبیر باغ که از بناهای عالیه بود
 فرود آمدند و صاحبان الکتریز اسب و غیره اجناس را حراج کرده

بعد دوروز روانه پیشتر شدند و میسر کردند از همان مقام بقلعه کنت
 و میر محمد جعفر خان پیرنای حاکم سینه را بعد از رفتن فیل
 و اسب و شتر بجا رخت مرشدان انوار داشت
 و حسن علی خان را بقصداری را حاکم سینه بخشنده متعاقب
 صاحبان المیز روانه گردید و بسبب ایام بر شغال در آن راه
 قصد بیابان را بدو از حد روی نمود و او را فرما به صف از استماع شکست
 او دو و غلبه المیز را لاجبایه بیاس تمام از ناله چپا بلور فرستاده
 بطرف موکنیز روانه گردید و چهارم ربیع الاول سنه مذکور از موکنیز
 کوچ کرده به سمت عظیم آباد در حرکت آمد و صاحبان المیز بجهت
 و نزاع تا موکنیز رسیده قلعه را محاصره کردند و چون سر رشته
 انتظام و انتساق احوال عالیه از هم گسسته شده اکثر مردم
 درین راه از وجود او شده بمیر محمد جعفر خان قوادری بهما کلبور
 بمیر مقصود علی عنایت فرستاد و حرب علیخان نام شخصی
 که در قلعه موکنیز بود از خوف جان تا دوروز بجنگ و محاصرت
 پرداخته و حرکت مذکور کرده بعد از طر جمعی از جهان بخش به سلمه

بی اسلحه و اسباب با مردم از قطع برآورد جان سلامت برین
 غنیمت دانست و چون ثواب عالیه را از ارامنه طاعت
 خاطر نمانده بود بوسطت سمرون برد و کروی ناله رهجو و نزل
 رام پوره شش نهم ربیع الاول سنه مئوگر بدست یکی از
 ترک نوارجا حجه جمع خان کرکین خان را بکال کردانید
 و مالکات و الاتون را فید کرده سمرون سپرد و چون برگشته بار
 مغرب خنجام کردید و بعالیه خبر شکست قلعه موکیر رسید چنانچه
 در چشم و جراح بکالا بودند و مانند مهر و ماه سایه بر فرق انام
 افراخته خاص و عام را از نور دولت خود از ظلمات فکرو
 حیرت تهی دسی نجات می بخشیدند در نوره سمرون بکشت و
 بموجب صواب دید سمرون نقش آن دو برادر را در زبر و نوره
 نوره پنهان کردانید و پیرای ایشان را تا تبدیل کنند
 همراه برد و باقی احوال این دو دولت مندراده از سیاق
 کلام آینده بوضوح خواهد پیوست و در اوایل ماه ربیع الثانی
 سنه مئوگر که عالیه از عظیم آباد بیشتر اراده کوچ کرد و قریب

سه صد نفر از صاحبان انکیز که در قلعه محبوس بودند از شدت ^{نیاز} قتل
 حکم قتلشان فرمود و مردن از یکم وقت تمام بقعه آمده
 در حویلی حاجی احمد صاحب پیش اسرای انکیز رفته سرس
 صاحب کلان عظیم آباد را با سترلسین بن صاحب کوچک بهانه
 امری بیرون خانه طلبید و از جماعتشان جدا کرده هلاک کردند
 و دیگر هر چند اراده نمود که شمع حیات بر یک راه جدا
 خاموشی زد میسر نشد ناچار شده حکم بزدن بنزدق کرد
 و اسرای انکیز با وجود یکم باز بخر بودند و مطلق حرم نداشتند
 بعد از بجز و الحاح هر چه از طرف و حجب و سنگ بدستشان
 آمد بروی مردم زدند و فریاد و اویلا بگرفتند و سرانند و کوفت
 صبح حیات تمام آن جماعت را بنام صحت رب بنده لغش
 همه مارا در جبهه همان حویلی یکی انداخته سه پرتاب از انکیز
 فراغت کرده روانه لشکر عالیجاه کردند و سرداران انکیز
 بعد فتح قلعه بگویند و نفخ و تحسین اموال قلعه که خیمه پوشیده و
 بویای شکسته بدستشان نیامد و در روز برای ایشان

ایش فوج مقام کرده روانه عظیم آباد شدند و قلعه عظیم آباد را
که مردم عالیجه مضبوط کرده مستعد جنگ و بیچاره بودند محاصره
کرده دیوار طرف کچ دریا که از کچ بود بفریب گوله های توپ
بافک کلب بن کرده در تالاش پنج و شش روز دو کله از شب
باقی مانده بالای حصه را بردند و مردم قلعه دیگر تاب مقاومت
از حوصله خود بیرون دیده رو بفرار گذاشتند و اینهمه خوف
و هراس برضا بر این مردم غالب شده بود که میر روشن علی
خان و ابو علی خان و مرزا یار علی که بملک قلعه کمان می آمدند
بمجرد شنیدن نام سنگت یمنی فرار نمودند که اکثر مردم برای
ایش در آب و گل غرق شدند و بای مردی جز در اندام
و دستگیری غیر از کربز نبردند و عالیجه بعد سنگت عظیم آباد
دست از حکومت برداشته در توقف را محال ندیده
تلفیق استان عرش نشان را و جهه سمت خسته هیچ توقف
نکرده بلوچ بیاید سلخ رنج انشا الله سینه مدکور از کرم ناسه
عبور کرد و راه بیخه بهادر را فتح یافتن صوبه لکنو و او ده

والله انك انظر ف نواب وزیر در بر سر حد خویش آمده بود نواب
عالیجه بهفهم جمادی الاول سنه مذکور بخیمه نش را به رفته
ملاقات فرمود بعد از آن راه مذکور نیز بکمرته برای باز دیدن
و چون مابین صحبت بریم خورد عالیجه میرسلیمان خان
را مخفی پیش نواب وزیر فرستاده اظهار نکاحیت ازین بها
کرد نواب وزیر هم بر دار عمده خود را بخاطر داری و دلجوئی
عالیجه با خلعت که احمد ابدالی با و داده بود همراه میرسلیمان
روانه نمود و بنوق تمام و استقبال مالکلام مقصد آمدن
پیش خود شد و اینمغنی موجب مزید کدورت راه بینها
گرمید و اول ماه جمادی الثانی سنه مذکور نواب عالیجه
بقصد ملاقات نواب وزیر عازم تبدیل گشتند و درین
ورود نواب عالیجه در لشکر قیامت از حضرت ظل سبحانی
نواب وزیر با تمام قشون و لشکری از حد و مهر افزون
استقبال نموده ملاقات فرموده همراه خود به بنگاه بر سر
خلافت مهیر برده بخلعت خاصش همی سرفراز گردانید

گردانید ایام حکومت عالیجاه سته سال و چهار ماه قمری بوده و
سته ماه جنگ و جدال که ایام جهالت بود داخل ایام خلافت میر
محمد جوهر خان گردید
ربیع الاول سنه سبع و سبعین مائیه و الف میر محمد جوهر خان بطریق
که ذکر یافت بر مسند خلافت متمکن گشته و نا عظیم آباد بنوعی
که رخم زده ملک بنیان شد رسیده میر محمد کاظم خان برادر خود
که از قبه عالیجاه بسبب فرار کردن نجات یافته بود ناب
صوبه کرده راجه و میرج نراین را بدو نایب الین باز داشته
همراه صاحبان الکتریز روانه کریم ناسه گردید و برکنار رودخانه
درگاه و تاقیه قریب چهار ماه برای جواب و سوال نژاد باو نایب
اتفاق مقامات رور و داد و هر چند صاحبان الکتریز شکست و
نزورات قبول میکردند نواب شجاع الدوله را که در سر موا
تسخیر نیکه لا بود هیچ نوعی راضی نمیشدند و نواب عالیجاه
نواب وزیر همراه بنی بهادر بجنگ بنذیل که نذر نصرت فرمود
که بعد مراجعت شما ازین طرف با اتفاق هم روانه نیکه لا خواهیم

و در همین راه بنذیل کهند بستی جکت سینه صاحب اردت
 عالیجه نجات یافته بنواب وزیرنه لکه رو به نکلش داده
 بجان خود رخصت شدند و در حین توقف برود خانه درگاه
 راجه شتاب رای برای میر محمد جعفر خان و مستر آدم خلعت
 خاص آورد و از طرف حفر ظلمت بجایه خاطر جمع
 صاحبان الکلیز نمود بعد پوشیدن خلعت میجو آدم از میر محمد جعفر
 خان رخصت شده روانه کلکته گردید و این حجر اوراق نیز
 از میر محمد جعفر خان رخصت حاصل کرده همراه میجو موصوف
 روانه مرشد آباد شد و ایشان در مرشد آباد در کلکته
 رسیده بسبب عارضه مرضی جان بجان افرین سپردند و
 در همین ایام میجو نکلش بسبب ازار اسهال برود خانه درگاه
 قضا کرد و باز میجو کرکس بهرداری فوج مقرر شده روانه
 گردید و نا رسیدن میجو موصوف صاحبان الکلیز را با فوج
 خود از سیاه و سفید برای زراعت نام فتح قبل و قالی به میان آید
 چه که میر محمد جعفر خان در وعده انعام سه لکه رو به لکه رویم

لکه روپہ کہ برداران داده بود صاحبان حصہ از ان بغوج
 نداده بودند بکدفعہ تمام فوج از اختیار بیرون رفتہ مستعد
 بر فاشش کردید بنا برین سرداران بادرستہ از فوج و توپ
 و توپخانہ تبار شدہ و ان لکہ روپہ ہمراہ گرفته خیمہ میر محمد
 خان امجدی مرہ کرده درخواست زرباقی انعام خود نمودند و تا
 دو ہر سہنگا مرہ کردہ بعد وصول زرباقت بخیمہ خود و معاوضہ
 نمودند و موافق قسمت تقسیم کردہ بعضی از صوبہ داران و جماعہ داران
 شہادت بنیہ را بہ توپ بستہ شہر و جود البشہن را بہ دفترا
 دادند و نواب عالیجاہ بعد مراجعت از طرفہ تبدیل کہند
 چون خاطر ان ارکان دولت قابرہ نواب وزیر کرد
 کہ اکثر از اسبابہ و سفید شیش از چہار ہزار نفر نیت و در بنوقت
 کسی بکلی اینہا نیت اندر رسید المرد اعیمہ ستر و او ان ملک
 بخاطر تصہیم فرمایند لامحالہ مرآت حصول جہہ نمای شہید
 مامول میگردد و صوبہ عظیم آباد را توابع نواب وزیر کرد و ان
 برای مامورست و وزیر مبلغ کلنی روزنہ مقرر کردہ فرستہ

ملک و مال سخت و نواب وزیر بی رضای حضرت قدرت
برای بر باد دادن تمام عرض هندوستان بجلک انگیز با
طبع عیاش و لشکر بد معاشر و او با شش متوجه فتنه و فساد
شد و حضرت ظل سبحانی را نیز تکلیف همراهی کرده با خلق
کثیر و جمعی غفیر و گروهی انبوه و فیلان با شکوه روانه حقیقت
البلاد بنکالا گردید و صاحبان انگیز از اجتماع این خبر بصواب
میسر کردند از درگاه و قی که میدان مسطحی بود بر خاسته متوجه
قلعه یک شدند و آن مکان را نیز خوش نگزده بعظیم آباد
آمده بیرون قلعه بطرف دروازه جنوب حصاری درست
کرده اما و و مهمی کارزار شدند و نواب وزیر نوز و نیم
مذکور از منزل داود نکر و هزار سوار را بدای منبت از خود بنام قراول
نامزد فرمود صاحبان انگیز از حصار برآمده برای بکرم برای مقابل
و سقا تله فوج قراول رفته بعد اندک تالاش صرفه جنگ
در میدان ندیده باز بحصار معاودت نمودند و نیز قراولان
هر چند سعی کردند که از میان لشکر انگیز کسی را دست برد

دست بردن نماید میسر نشد و میر محمد جوخان که بد فو لی و بد عهدی
 اکبر بنامیده کرده بود اکثر عرایض صلح فرستاده را ضعیف
 نمودن صوبه عظیم آباد شد بنظر انکه رقیق و ضعیف مقامات صوبه
 با اختیار او باشد و چون مغلوبیت نواب وزیر مطلق میخواست
 بهزار عنوان عرض التماس که با اکبر بنامیده مناسبت میکرد و نواب
 بهیچ قسم راضی نشده روز بخشنه غوغا و یقعه سینه ملوک که در لنگان
 طرف جنوب شهر را مورد جاب و خندق درست کرده مستعد
 کارزار بودند التماس بیکار برافروخت و از بهر روز برآمده جنگ
 نوجانی نه شروع شد و نواب وزیر مغرور بر فوج بسیار و
 قوت بازوی خود شده برداری و مدبری کار نفرموده و
 اکبری را قلعه زمینداران ملک خود تصور کرده بر مور جال
 اکبر که در ظاهر آن دیوار از آب و گل بنظر می آمد و در باطن
 از حدت و حرارت پهلوی به یوار جهنم میزدسته دفعه بذات خود
 از غریبه شهر لوریش آورد و با وجود انکه جوانان از جاب و
 جفتها مردانه بکار بردند و شیخ دین محمد مع میر بر فراغ

کردید کاری نخته از محافت تنگ سدوق الشبار الکرزی که کم
 از هزاره دوزخ نیست به نیل مراد بر گشت و ما بین جنوب و شرق
 بتفاوت دو گروه از نواب وزیر که عالیجاه السناد بود مردون
 مورچال خود را قریب کجها در سائیده از طرف بچا بهای رفت
 بنزدوق رسید تا که طرف عصر دست از خروج نواب وزیر بیا
 دیوارهای تنگ شده فانی را عیار گرفته که منوم مورچال الکرزی
 شدند الکرزان نیز بایک ملتین تنگ که از مورچال بر آمده
 حیان غرب دست الشبار خود نمودند که در نواب وزیر را
 ناب مقامت نمایند و وقت شام بمیانخی لری شب
 از هم جدا شدند و سیم و نفعده سته مذکور نواب وزیر کوچ
 کرده ما بین جنوب و شرق که از اینجا فاصله شهر سه گروه
 خواهد بود که ناله بن بن نیمه فرمودند و بیت و یکم ماه مذکور
 بر حجت قهقری از حوالی شهر فرستاده دو گروه دیگر بخت
 جنوب نزول نموده بیت و دوم دو گروه دیگر بستر نشسته
 بیت و جم در دیوار و از اینجا روانه یکسر گردیدند و توقف

و توقف فرمودند که هرگاه که المیزمیدان برآید باز بجا رخصه
 میشن آیند و در همین توقف یکسر بهمانه روز و روزینه با نوا
 عالجاء ناخوشه بازده مفید فرمودند و تمام اسباب و اموال
 او را از نقد و جنس ضبط سرکار کرده قدری برای نام از اجناس
 مستعمل ناکاره سرکار حضرت صاحبزادانی فرستادند شنیدیم
 کوهفندی را بزرگ را بنید از دمان و دست لڑکی
 شبانه کار در جلفش مالید روان کوهفندی از وی بنالید
 که از خیال کرم در بودی چو دیدم عاقبت خود لڑک بودی
 و با وجود این خیال محال که بمقتضای المیزمیدان دارند مطلق در فکر
 جمعیت تفرقه سپاه و سرانجام نوب و نوبخانه نشسته بعیش
 و نشاط و شگفتی و انبساط مشغولی فرمودند عوض آب
 تا ختن با صدق علی و غیره بچوب با ختن نشسته و تا حال که
 ده سال برین قضیه گذشته است کوی مرغ بازی و کبوتر بازی
 و چوپر بازی فکر و فکر که بکار نام و ناسک آیند دارند مردوده
 بزرگسک اندر به که زنده بزرگسک اندر و در همین ایام

تاجی علی ابراهیم خان بهادر و میر سلیمان خان بهادر و سمرون سید
 که از رفقای جانی نواب عالیجاه بودند از خدمت او جدا شدند
 با وجود آنکه رعایتی کلی از و بایشان رسیده و میر سلیمان
 بسبب مغلها در پیش نواب وزیر و علی ابراهیم خان بهادر
 بعلو دانش و تصدی لری در پیش اجدادش بهادر عزت تمام هم
 رس نپذیرد و بعد چندی از اینجا نیز روپوشش شده بهرشد آباد
 قریب فغانستان و باقی احوال ایشان از سیاق کلام
 بوضع خواهد بود و انحرکت را حمل بر یوفایه این صاحبان
 کردن خطاست بلکه بر معینایت نواب عالیجاه تصور باید کرد
 چرا که وفا ممکن است باشد چنانچه که از و توقعی باشد و الا حفر
 باشی در خدمت حکامان برای این است در پنج سیدی
 رحمه الله فرمود امیدوار بود آدمی بخیرکان مرا بخیر
 امید نیست نه مرسان و منقول است که میر محمد جعفر خان نذر
 این فتح گرفت بلکه بر زبان آورد که چه فتح وجه نذر اندک
 ابروی که بود امروز آنهم بر باد رفت و سبب و نهم محرم سنه

سنه ثمان و سبعین مائۀ و الف در عین شدت بر تنگنالی
 بموجب طلب شمس الدوله کورنر روانه مرشد آباد گردید و آخر ماه صفر
 سنه مذکور بملکته تشریف از اسلام فرمود

بر تهاش بیان

عرضه وجود و نظار لیکن عالم نمود که سیدی آل را چون مرد ملک
 چشم نوزاد سبخته دل صیقل زده را از زلف طاعت برداشته اند
 پوشیده نمائند که شمس الدوله بعد از هزیمت یافتن نواب وزیر
 میجر سرور را برداری لشکر روانه عظیم آباد نمود و میجر مذکور با آن
 جمعیت قلیل از بسیاری لشکر غنیمت نماند بنبیده برای مقابله و
 مقاتله روانه بکسر گردید و چون سرداری سوختن رسید فوجی
 که نواب وزیر در مسیر گذارشته بودند اول بقدم ممانعت پیش آمده
 اراده نمودند که افواج انگریزی را از عبور مانع آیند و آخر تاب
 صدمه توپها از واپس گریختند و در راه رو بگریز گزاشتند و نواب وزیر
 پیوستند و نواب وزیر روز مقابله و مقاتله در فکر سامان
 توپ و توپخانه شده صف مارا آراست و قلعه بکسر از مردم

کاری خالی گذاشت و میسر و که در مقابل ایستاده بتوهای
نعمان شکار کار میفرمود و طریق فتح و ظفر بتائید می بود نواب بر
خود با دسته از فوج مغل بر پشت سنگ انکیز آمده با عتقا و خود
راه گریز نشان میداد و سخت و میسر و مانند عتقا که پشت
در و پیش یکسان است هر طرف بجواب نای شافی عتقا شده
از میدان بطرف کشتههای سپاه و سمان متوجه شد
تا عقد جمعیت از دست نهد و مور حایل طرف دربار که برین
بها دور و مردم او داشتند تاب حمله کوله آتشین انگیزی نیور
دفعاً فرار نمودند و سرداران انگیزی دل شده همان راه کنار
در بار گرفته داخل قلعه گسیخته از بالای حصار بخاطر جمع ترب
اندازی و تیر بردازی متغول شدند و میدان آتش بپای
که دو دسیه کرد و کلاه جریح کبود و اینهمه فوج که غافل
از بیگاری ایستاده بود ملا را بر سر خود معاینه دیده سرا سیم و
حیران شده دل از خیمه سپاه بکنده همراه جنگله نواب در
فرار بر فرار اختیار نمودند و افواج مغل از رفاقت نواب فر

نواب وزیر جدا شده خوانده و اسباب اقامی خود را غارت کرده
 با غنیمت فراوان روان گردیدند و اینهمه لشکر از خوف و هراس
 هیچ جا قرار و آرام نگرفته و اهل دی با حوال سردار نیز داخته عبور دریایی
 کنندگ کرده بعضی داخل بنارس و جمعی روانه فیض آباد شدند
 و حضرت ظل سبحانی با افواج قاهره جدا در میدان بالینا دند و
 صاحبان الکتریز اطلاع یافته بهلازمت شتافته متعاقب نواب پسر
 در کلاب حضرت صاحب قرانی داخل بنارس شدند نواب وزیر
 دست از مال و منال کشیده از اسباب حکومت بهمین بروائی
 دل انکسار کرده با سبب ماری و توقع مددکاری بطرف افغانه و
 سرشته روانه گردید و حال حاضر فرصت یافته با عیال بکامیت روانه
 طرف انرجندی و خادم حسن خان طرف فرخ آباد فرار نمودند
 و حضرت ظل سبحانی با جمیع آتشیبارانگریزی داخل موهبه اله آباد
 شده سایر عدالت و عنایت بفرق ان دیار انداخته تمام
 حوالی شهر را در حمایت عطفت خویش جای دودند و نواب
 وزیر با ستاد و اعانت سرشته با دفعه دیگر اسباب لجاج در میدان

بچلان آورد و چون بهیچ طریق فتح البانی ندید و شکست مایه
 رسید بوجوب درخواست صاحب الکلیز بصلاح اندیشی ارباب حل
 و عقد بادانیان فرنگ ملاقات کرد و صاحب الکلیز برای تسکین
 فتنه و فساد مصلحتاً بر وعده خود ایفا کرده ملک دست رفته
 او شان را با عقد و راقم باز بطریق عاریت با و سپردند و کینان را برا
 بایک بلتن تنگه بهیچ ایالتی مقرر فرمودند و رتق و فتق صوبه
 او ده و لکنو با اختیار نواب وزیر و مهمات صوبه اله آباد تصرف
 عمالان بادشاهی دادند و بیت و شش لکه روپیه بلیان
 از صوبه بنکالا و بهار برای اخراجات حضرت ظل سبحانی نیز مقرر
 فرمودند و نواب وزیر بعد از تسطیف یافتن بر ملک از کفنه حاکمان
 کم مهت بنی بهادر اول قید و آفر بقل رب بنید و قریب
 چهار هزار مغل که از چهل سال نوکر آبا و اجدادش بودند همه را
 بر طرف کرده از ملک اخراج نمود و چون درین اوراق مقرر
 شده است که احوال حکام بنی که ثبت کرد و لهذا باز بمطلب
 می پردازد که میر محمد صفدر خان بنی خجسته بنی ذکریا یافت بکلیه رفته

رفته بعد قیل و قال بسیار با کورنر و صبا بن کوسل راجه دلب رام را
 در کار و بار ملک و خل نداده نند کمار رای را بدیوانی خالصه شریفه
 مقرر کرد و خبسم الدوله را با خدایان محل نشین از خود روانه مرشد آباد
 نمود و خود از روز جلوس میر محمد قاسم خان تا الی الان که حیره بر سر
 و حایمه در بر نیکو از لفته صبا بن الکرنیز باز بدستور نشین خود را
 اراست و بعد روانه شدن بنشین الدوله بوطن خود در راه حمادی
 سنه مذکور رونق افزای بنکالا کرد و در از طرف صبا بن الکرنیز مستر
 مد لکتن برای رفیق و فقی مہات کلی و جزوی صوبہ بنکالا و بہار
 مقرر شدہ در امر و باغ نشست و میر محمد جعفر خان از لفته نند کار
 رای و بعضی مردم دلا از نواب مظفر جنگ بد کمان شدہ در حین مرآت
 از عظیم آباد از جہانگیر طلبیدہ در وقت رفتن کلکتہ از بد طبقی
 کہ در مرشد آباد گذشتہ رفته بود با وجود دخل ایشان بر تمام
 محاللات جہانگیر و حمایت صبا بن الکرنیز درین وقت
 بجز آمدن از کلکتہ خبر فوجی بموجب ناخوشی اکروہ روزی
 مرزا مراد علی نام شخص را فرستادہ از خانہ بقلعہ طلبیدہ بطریق

نایسته و نابایسته حواله نمکده نمود و ازین حرکت نامتناهی نام
 آزرده شده رقه برای استخلاص ایشان بهمدید تمام قلمی نمود و بر محمد
 خان بعد مطالعه رقه ناچار شده آن منبع خود و احسان بدو بخانه
 رخصت فرمود و بعد دو سه روز بحکم صحن انکیز خود بخانه آن
 مادی طریق هدایت رفته بخلاف فافره محتلع رخت بهجا بکیر کز
 رخت انصاف ارزانی داشت و اوایل شعبان سنه یکهزار
 بسبب حرص غلبه شهوت که با الله تمنا اول سیکر و بهلول بر بستر
 ناتوان نهاده برض ذات الحجب که بدترین امراض است گرفتار
 گردید و چون دست اطباء از معالجه آن کوتاه گردید و یقین بود
 که از هر کجایه نیت نجات دولت را ولی عهد کرده در حین حیات
 خود بر سر حکومت متمکن گردانند و خود چهاردهم شعبان سنه یکهزار
 و یکصد و هفتاد و هشت هجری بکنج لحد منزل گزید ایام خلافت
 ایشان در مرتبه نایه یک سال و هفت ماه بود

عذلیب غامه و قایم کفار

کلمتان سخن سخن برین خوار سطور لیل و نهار این برای پیچی بترانه

بترانه و سنان عجب البیان این مان در مقام راست چنین مترنم است
 که چون نام میر محمد جعفر خان از صفی هستی محو گردید و فوت حکومت
 بنواب نجم الدوله خلف الصدق ایشان رسید صبحان الکریم از مملکت
 برای نجم الدوله قلمی نمودند که نواب مظفر خان را از جلال طلبید
 در نیابت مقرر باید کرد و خود نیز بر وانه برای طلب نواب صوف
 فرستاده بر شد ابا دطلب فرمودند و مستر جان سین و غیره خدش
 برای ضبط امور مملکت نیز از مملکت میرت آباد آمدند و بعد رسیدن
 نواب مظفر خان میرت آباد در نظر بنندگان قضا و قدر و عاملان
 خیر و شر ظهور تماشای قدرت کامله الهی جلوه گر کردید که نجم الدوله
 از تعلیم نیکوکار رای هر چند و اوایل کرد صبحان الکریم کوشش چنین
 او نموده از اینجا که تشریف عنایت الهی هر ذی حیات را
 در برت بجهت مهمان نام منصف جلیل القدر نیابت را بر دفتر
 واقفان علوم طراز آموز و ابا فغان قواعد و رسوم مجمع
 البحرین حسب و نسب مطلع النورین و النش و ادب ینبوع
 معلومات الهمین سلاله خاندان سید المرسلین مبارک

سعید الدوله سید محمد رضا خان بهادر مظهر جنگ نقولین کردند و
 آن ولایه را کل محضر بر امر ملکی و مالی نظامت و دیوانی
 گردانیدند و عهدنامه با نجم الدوله بقید کتابت آوردند و از آنجا که
 گفته اند اهل زمانه که بی پاری قدم زنند کرد و جهان نسوده
 کرار مردم زنند چون سنگ آهنین التلش بوزان نمر دهند
 این بوسه نفاق که بروی هم زنند نندکار رای و بخره مردم را
 که عذالت بغض بهر سید طریق عداوت بهر طرف بمودن
 و در لجاج و غنا و افزودن سعی گردیند بنا برین نواب ملک
 حال دل را پروده داری تعلقات ظاهری مخفی دشمنی از
 ممتنعات دانسته و نفاق را که بر باد داده خاندان است
 خوب ندانسته بر مستر جانین ظاهر کرده نندکار را باقیم
 بیک میدان رخفت کلکته فرمودند و این نندکار شخصیت
 رحمت از محنت خوانده و دعای او غایب و بر صحت این دعوی
 دو کواه دارد یکی چشم که از عایت حیرت از حدقه بدر افتاده
 و دومی صدا که دماغ مستمعان را بهر روی آرد الغرض بعد از نظر

بر طرف شدن این دو محل نواب فلک جاب بقطعات داده
 لطف و فوق را که تقیض بکلیه این چون سر کلکین بر این اتحاد
 پوشانیده در حق دوست و دشمن بقدر قابلیت شخص نوازش
 و مرحمت مبذول داشتند و هنوز کار و بار چندان رونق پیدا
 نکرده بود که خبر داخل شدن لاد کلیم ثابت جنگ بکلکته
 رسید نواب نجم الدوله و هموار خاها لشکر لاد را بر خوانده
 میر محمد جوهر خان فتمیده متوقع نواب والا جا به شده اوایل ماه
 ذیحجه سنه شان و سبعین ثانیة و الف روانه کلکته گردیدند و نواب
 فلک جاب پیش از رفتن خود که چهار ماه هماسنگه را بولکالت
 فرستاده بودند لاد کلیم بعد دریافت حالات نواب
 مستغنی الا لقب را نیز طلب فرمود و خط برای رعایت
 خاطر ظاهری نجم الدوله نیز قلمی نمود که نواب مظفر جنگ ابراهیم
 طلب کرده براه خود آرند و چون او شان را باین والا جا به
 صفائی نبود طلب ایشان را در دست اهل انداخته خود را برود
 تمام بنای جنگ رسانیده شکوهی نواب مظفر جنگ

حب و خواه کرده برای دیوانی سنج کار رای ساعی گردید و
 نواب مظفر جناب بجز رسیدن پروانه طلب نواب نایب جنگ
 از دو خانۀ مبارک کوچ کرده بیایم موقی جمیل رونق افزا شدند
 و روز دوم که برای کارهای ضروری اتفاق مقام شد رساله داران
 سیر و تو بخت بهو ابرید بعضی مردم که در افزونۀ مفاسد میگویند
 برای باقیات تنخواه هجوم آوردند و چون بهیچ طریق راضی نشدند
 نواب فلک خانباز نصف بیشتر مردم را بر طرف کرده حکم دادند
 تنخواه بعد رسیدن موجودات بر خلاف شریفه کرده و تشریفاتی کنین
 داده روانۀ کلکتہ شدند و در آن وقت پنج لک روپہ در ماہ
 سپاہ و غیرہ مردم نوکر بودند کہ از بدبختی و بد اتفاق آسمینہ
 بخاک سپاہ برابر شدند و بعد رسیدن نواب فلک جہ کلکتہ
 بغیر رابطہ دوستی و اخلاص نواب فلک قدر را با لاد کلپ
 زیادہ از آنچه در تصور بود شد و مستحکم گردید و نواب والا جاہ
 در جواب و بوالی خود دسترس را کہ ہمراہ لاد کلپ تازہ
 از ولایت آمدہ بود و ما مردم این شہر مربوط نبود و زبان ہندی

بندی را غیبه مقرر فرمودند و چون نواب نابتجک موافق مدعا
 خود جواب نایب فی و نایب و منیب را در عداوت سبزواری
 و خانی یافت از نواب والاچه بسیار خوفت کردید تخصیص
 این امر که نواب فلک از ترس بدگویان بر نواب نابتجک ظاهر
 کرد که در وقت آمدن من اینطرف سپاه مرشد آباد برای طلب غنای
 نورش کرده مانع آمدن شده بودند بناچار بی بهر طرف کردن
 بعضی مردم اطفالی نایز را ایشان نمودم و وقت حکام یک وقتی
 موجب تردد خاطر صحتان میشود و باعث خسارت کمینی میگردد
 نواب ثابت جنگ بجایزه این قدرت پسندید از سر نو منصب
 جلیل القدر بنابت سرافراز کرده معاملات دیگر را موقوف بر وقت
 گذاشته متر کس را همراه داده که مصلحت اندیش جزوی و کلی
 پسند آوازه و بجهت ستم مالک و بعد رخصت شدن نواب بحکم الدوله
 رخصت انفراد از زانیه دانست و نواب فلک حجاب
 حرمی منتهی قیام که نزد یک بنای کوسل واقع است بیک لکه
 و چند هزار روپیه خرید کرده غره محرم سنه تسع و سبعین و ثانی الف

بدولتی نه مبارک داخل شده ما بارگان دولت از بهر روز بر این
 ناست بهر تب تبفیل مهات کتی و جزوی و تنظیم و تنقیح محاکم و
 منقول شدند و خاص عام است تمام رواج عنایت از طرف
 صواب دید آن والا جاه نمودند و راقم این اوراق نیز از آن روز
 در زمره خدمت گذاران شب و روز منظم و منسلک است و در آن
 محرم سه مذکور برای استقبال لا و طلب ناما کردیب تشریف
 شده از ملاقات هم دیگر زیاده از مرتبه اول خوشدل و سرور
 گردیده بموافقت هم اقل شهر شدند و بعد تقدیم ضیافت و مهمانی
 و لوازم سرور و سرور بند و لبست ملک از جمیع امور اینم دانسته تخت
 اراده مقرر کردن در مایه ناظم نمودند که ناظم وقت را سوای و معقری
 خود کاری از ملک مال و عزل و نصب و نیز گرفتن و بر طرف کردن
 مطلق نباشد لا و طلب بصواب و بد نواب مظهر جنگ
 در اخفاء و پرده دوستی نواب حکم الدوله گفت که مظهر جنگ
 مصالح کلی خرج بهر شاهی نواب که را التجاری میدید برای
 دریافت صدق و کذبش بخوانیم که خرج بهر سرکار معلوم کنیم

گفتم او نشان بی معنی سخن نبرده بسبب اتفاق که با نواب مظفر جنگ
 داشتند چنین طمان برودند که البته عینی شده باشد پس قدر
 قلیلی باید نوشت هر چنانکه بنا به رسد و با بیخیال دور
 از کار بخواه هزار روپیه در ماه بهم خود نوشته بنایت جنگ و
 و بنا به جنگ آن نوشته را دست آور خود کرده بخواه هزار روپیه
 در ماه بهم و همقد هزار روپیه در ماه خانه سامان برای اوقات
 دو آب و با درجی خانه مقرر کرده دست تصرف ناظم از جمیع
 جهات کوتاه سخت و آخر محرم سنه مذکور که لاد کلید اراده
 رفتن اردوی معنی نمود نواب فلک جناب مرزا محمد کاظم خان
 بطریق حجت همراه کردند و از ایشان در آن مفرضه های
 نمایان بعرصه ظهور آمد که لاد کلید را بحد زبانه مشتاق نواب
 مستغنی الاقباب گردانیدند و لاد کلید حکم مایه و مراتب
 و نوبت و جایگزین حضور اقدس برای نواب مستغنی الاقباب
 حاصل کرد القصد بعد روانه شدن لاد کلید به اردوی معنی
 چون طرز دانی راه یافتگان مرادق اسرار عمده بنده ماضی و

شعار مقدم نشین محفل ضمیمه والا جایی بار یافته خاطر در بافت
 عالیجایی همراجه هماسنگه پسند خاطر افتاده بود در ام سنگ
 دیوان سرکار قدیم خود را عزل فرموده هماسنگه را بخطاب
 همراجه ملک بخت بخدمت دیوانه سرافراز کرد این
 محاللات همایونگر را که در اجاره خاص خود گذاشته بودند
 برای تحصیل بندوبست آن ضلع رخصت فرمودند و امرت
 بر همراجه هماسنگه که در سن چهارده سالگی بود منظور
 نظر عطفت گردیده بخطاب راجه سرافرازی یافت و
 بکار و بار دیوانه حضور مقرر شده کوس اقدار و اختیار
 بلند اوازه گردانیده از زمره خدمتگذاران دیگر برای امتیاز
 در بر و افتخار بر سر کرد و هر روز با جان تازه و انعام
 بی اندازه آن شایسته الطاف را بر مدارج افتخار ترقی
 میدادند و بر مراتبش افزوده و نیکوکاری بجای رسید که محمود
 انبای روزگار گردید هر که سر سلطان میدادند که همه
 کند مگویند و آنکه نادر شده بیداد و کشتن از خیل خانه نمواند

نوازند و اقا رضی بکومت پرکنند و مرزا رابع را که در کلمه
 محمد جعفر خان بکار و کلمات مقرر بود محال خاص تعلق تفریض شد
 و احمد علی خان بخشی را ابدار و علی پوخته و حسن علی خان ابرقوهار
 را اجمعل و میر روح الدین حسین خان را ابرقوهار و پورنی و ابضا اکثر را
 بدستور بحال و برقرار داشتند و محمد امان صاحب سرکار نوابک الله
 را از تغییر نعمت با در دار امان الله مهر بردار که برینکار سرافراز
 کرده نوابک هم الدوله بود که نظر رت سر بلندی بخشیدند و نور امان
 برادر کوچک او در نیابت برادر بزرگ خود در زمره خدمتین
 منتظم گشت و در آن ایام جمیع مهمات خالصه شریفه برای رزق این
 دو برادر انفصال می یافت و بحکم الدوله نعمت را ابدار و علی فتنه
 خود سرافراز کردند و با وجود آنکه راج بلب بر چهار اجهه و پام
 از طرف صاحبان کوسل منصب دیوانه خالصه شریفه سرافراز بود
 رای هر لال مشکار در رتوق و فوق مهمات و خل کلی یافت
 ایشان را موجودی شمرده و عسکر علی خان را جمال و بناج پور
 و بهداری زنار دار را پرکنه راج ثبی عنایت شد و مولوس

محمد بن ارضان را قاضی القضاات فرموده داروغگی عدالت
بران افزودند و مولوی های عدالت اصول امام ابی حنیفه را
اجرا کرده مثل امام بنی امیه و بنی عباس فتوی دادند عدالت
بظلم مشهور کردند عالم انکس بود که بدینکند نه بگوید بخلق و خود
کند ترک دنیا ببرد آموزد خویش بن سیم و غله اندوزد
و نواب مستغنی الاقارب هر چند اینها را اعلامت کرد که چرا
دین اسلام را در نظرها ضعیف و خوار میکند مولویهای موقوف
که در قید خانه و جامه و دستار باریک و تجمل کواری و نفاذ
امر خود شده بودند مطلق کوشش بجنی آن ببردایت نکرده
خود را خائین و غاصب قرار دادند و از نظر اعتبار انداختند
و آخر کار اینها بجای رسید که هر بنجای سرکار را بزرگتر از ائمه
و کورنات بجای می آوردند گفت عالم بکوشش جان
بشنو و زمانه بکفتنش کردار باطل است آنچه مدعی گوید
خفته را خفته کند بیدار مرد باید که کرد اندر کوشش
و نوشته است ببرد بوار و هر منف در شرارت پیشه هر در ببرد

در شهر بود بازار اخذ و جر را کرم دیده بگوایی و شادی دروغ
ناموس عالمی را بر باد دادند و کل سرسبد این طایفه مولوی
حسینی است با وجود اینکه هیچ فضیلتی ندارد و از زبان شکر
خا نصیب هم نمیگذراند که طار است و بکنه معامله میکند
و مقدر و شریعت که فهم معامله او کند نه بیند مدعی جز خویش
که دارد پرده ندارد در پیش کرت چشم خدا اینی بخشد
نه بینی بچکس عاجز از خویش و چون درین روزها مردم
این دیار حیدری و نعمت الهی شده بودند مردمان را که
مرزا شیر علی داروغه توبخانه دست به موجب در میان اسم
خانه جنگلی کرده باعث تخریش فتنه و فساد شدند نواب
فلک قهر بها در عیال داروغه توبخانه جنسی را نیز بر کفار سزاوار
کرده تکبیر و لوله مرزای موصوف فرمودند و بسبب تفاوت
نفس بعضی اکثری به روزی شدند و فریب بخانه شصت هزار
روبه در ماه را مردم بر طرف گردیدند و چون درگاه غداقیات
موجب ملازمان بر طرف و غیر بر طرف غبن و خجاست متعذر

عملک چهارامه دلچسپ ام صریح معلوم نیست مستخرج کلمات ترک و
 تا جلیک رمز شناسی معانی باریک علی ابراهیم خان بهادر
 بخندست امینی سراغ از کردید که موجودات مردم که از یک سال
 بر طرف شده اند دیده و بجا خد حساب درست رسیده و خوشه و
 فراری حال و سابق منها کرده بر بقیات اطلاع و تمام مرشده را
 ابداع کند و از اینجا که هر یک از افراد ان را از یک و بد
 و خوب و زشت که حکام فی شان منظور نظر گیمیا از نموده
 از چنان ممتاز میزند ان شخص را بمقتضای حق شناسی
 تا ممکن و مقرر شد در ضبط مالیات و استخلاص مطالبات
 سعی موثر بظهور باید رسانید بعضی از ان مردم بره نمونی
 دانش و معتمد فطرت با وجود دقایق امور با سبب پی و عتبت
 بنوعی سلوک نمایند که عموم خلایق از ایشان راضی و
 خشنود بوده زمام مهمان بکش مناقشات از جسم
 نمی کسد و جمعی دیگر سخت گیرند بعباد الله را قایم کاری
 و اندای خلایق را ضبط و نسق نام نهاده ازین معنی که شایین

شایین ترازوی عدالت بکفین لطف و عنف راست میگرد
 غافل میماند علی ایضا بهم خان بهادر بهر داران و سپاهیان طریق
 رفتن و مدار اسلح و نهانته اکثری را که داخل موجود است
 ندانستند و به اندک تفاوت خط و خالی که غبن فاحش
 کردند نقصان کلی بمردم رسید و در درست شدن سر رشته که لیکال
 دیگر طول کشید و بمردم حبه نرسید بسیار حیران و پرتاب کردند
 و بعد درست شدن کار غدا برای وصول باقیات با وجودی که
 شش آن در رتبه مستر سگس صاحب وضع شد و با کثرت مردم
 که دائمی و درمی نرسید احوال مردم از تحریر و تقریر برین گردید
 و نیز کفایت سرکار شد چه که قدری در خانه صاحبان اکثر و قدری
 بخورد و بر دستهای با و جماعت داران و رساله داران رفت و
 این رسم در اینجا جاری شد که از مردم بر طرف مبلغی بگیرند و
 خواب کنند و چیزی نهند که از سیاق کلام آئیده در جلد دوم
 ان شاء الله تعالی مفصل واضح خواهد شد و لا دکلیم تا بحال
 در وقت معاودت از اردوی حضرت صاحبقرانی سند

آل تغنی دیوانی صوبه بنگالاً و بهار بنام کمپنی و حکم ماهی و مرآب
 و نوبت برای نواب مستغنی اللہ قاب حاصل کرده بر شتاب
 رسیده نواب فلک جناب را با بنیر اتب والا سرافراز
 گردانید و چون خدمت سکاٹے سالک طریق بدل نزدیکی نیک
 رسیده دار الملک تعلیمی مرزا محمد کاظم خان بسند خاطر و با مصلحت
 افتاد و در جلدوی این خدمات فوجداری ہو کلی و بجلی و بعضی
 از برکفات و محالات ملک تفویض شد و چون نائب جنگ
 شکاریتہ از میر محمد کاظم خان برادر میر محمد جعفر خان کرده بود
 و راجہ شتاب رای نیز ہمراہ نائب جنگ آمدہ سعی بود
 کہ میر محمد کاظم خان تغیر و راجہ و ہرج نراین بجای او بہ نیابت
 صوبہ مقرر شود لہذا نواب والا عہدہ میر محمد کاظم خان را موقوف
 کردہ لکہ رو بہ لبانیہ برای مدوخرج الین مقرر فرمودہ راجہ
 و ہرج نراین را نائب صوبہ و راجہ شتاب رای را در بنگالہ
 اوسر افراز گردانیدند و ایضاً پیر روح الدین حسین خان را
 کہ بسبب کثرت شرب اقداح مطلق بکار ملی نمیرسید بخوار

۳۰
چهاراروپه در ماه برای وجه کفاف او مقرر کرده سجت رای
فوقه دار پورنیه مقرر فرمودند و چون خاطر لادکلیب تا بختک از طرف
ملک آنچه کردن در آن سال مصلحت بود جمع گردید و سر رشته را
را بدست به از خودی دید در مبلغ روزینه و در ماه افواج الکری
تخفیف کرد در نیل صلابت بهلج بالکر نیل تا و میجا کلهاش
کرده چنین مقرر کرد که استغفای نوکری باید کرد تا لاد مجبور شده
مقرری با مردم بحال دارد و تا بختک از استماع این خبر اوایل ماه
ذیقعد سنه ۱۰۴۰ از مملکت بصوب عظیم آباد حرکت آمدن و آب
نجم الدوله و نواب مظفر حاکم تا موضع پش استقبل نمود
در اینجا شنیدی که از چند روز بقید دام افتاده بودند و فرمودند
نواب نجم الدوله که بناؤک منزلک فی تار نظاره مور را مانند نگاه
احول از بیم میساخت به نیروی الش دست و کرم جولانی
از زمی سهام از ان خوب خشت مبهوه حصول مراد جدید یعنی
بسته جویم تیر آن شیر غان ایجان گردانید و ثابت حاکم
بجایزه ان حاکم دست و قادر اندازی دست ای نجم الدوله

بشوق تمام بوسید القصر چون نشین بونیان آمده و همیا بود چنودوز
 برای فردر توقف کرده فراغت حاصل نمود آواخر و یقیناً سه مذکور
 سرعت از برق و باد و ام گرفته برای تدارک امر مذکور روانه گردید
 بنجم الدوله و نواب معین الدوله برای مشایعت تا صاف و بی وقفه
 هر یک برای اختیار مردمان نظامت عرض التماس کرده موافق
 خواستش خود در میان قیل و قالی کردند و لا دلیلی این امر را نیز
 عمل گذارند و بنجم الدوله و عده سپردن اختیار کرده روانه بنتر گردید
 بنجم الدوله در باغ مذکور و نواب مظفر خجست در خطاب باغ انب
 بعینش سرور برداختند و نواب فلک خجست ناظر محمد امان را
 بخطاب خانی سرافراز گردانیده برای تدارک راه همراه نایب
 رخصت فرمودند و ایضا نور الزمان را بخطاب خانی بلند آواز
 فرمودند و بنجم الدوله که بالای مطبخ خرزبه و انبه بسیار خورده بود
 تمام شب را در باغ بدر دو بیتیاری گذرانده هیچ نود برای معالجه
 بشهر تشریف فرما شد و نواب فلک خجست شام روز دیگر
 که بشهر رونق افزای شد نیز بیتیاری بنجم الدوله شنیده

شده شب برای عبادت مصلحت ندانسته صبح دیگر که تشریف فرمود
دیدند که کار از معالجه گذشته و ربعی چند که باقی بود در ساعت چند
ما تمام رسیده سلخ ماه ذیقعده سنه مذکور بر حجت خدا پیوست
جوانی بود نوزده ساله کریم النفس شجاع رفیق پرور از دوستان
بتقصیری نیاز روی و بر دشمنان بسبب چابکوسی اعتمادی ملودی ایام
حکومت او یک سال و سه ماه قمری بوده کسی بدیده انکار کر
کنی در دیو فرشته ات بنماییم کز بیهوشی
چون خبر حلت نواب نجم الدوله بلاد

حکایت تجلی سید برای مسرت کس و نواب مظهر حجت قلمی نمود
که برادر کوچک او سیف الدوله را بدستور مقرر بر مسند فغان
و بی ممکن کردند صاحبان مذکور هم در کجه سنه تسع و سبعین تیر
و الف سیف الدوله را که شروع عتقوان جوانیش بر مسند
حکومت جلوه دادند و بدستور برادرش محمد نام پسران او در
و نواب فلک جبه موجودات اجناس و جواهر خانه دیده

دست تهرت مردم کوتاه است خسته باز تجوید دارنای بقی سپردند
و میر امید علی و لایه بوری بیک و غیره مردم که اندک دخلی در مزاج
نجم الدوله بهمرسانیده بودند از نوکری بر طرف فرمود و نعمت را
که داروغه قلیانی بود از آمد و رفت خدمت سیف الدوله منع
نمودند و او بدستگیری نورالزمان خان بدر بار با اعتبار نواب ملک
حاضر شده در عرصه خیز و زلب رسیدن اخبار احوال
سیف الدوله در عزه همیشه خدمتین متعظم و متکلف و برب
خدمت های نمایان منظور نظر اسمعیل علیخان عرض یکی کردید در
برابر بگویند سلیم در قفا همچو کرک مردم در و برای
آقای قلی نواب سیف الدوله میر عبد العلی و چند کس دیگر را مقرر کرده
منی بیکم ما در نجم الدوله بخواهید و لایه نه خود طلبیده چند آن تشفی و
دلاس فرمودند که عشم بر از خاطر او محو کردید و نواب ناخجل
بمویگیر رسیده سرداران الکیز مثل کرنیله و میجر و کتبان را
که اسلحه استعفی نوکری کرده بودند از کار موقوف کرده
زیر دستان همان مارا بر انتاب بلند پایه سرداری رسانیده خوشنود

خوشدل و مسرور خست و بهین آئین و نطق تمام سرداران جنگی را از رتبه
 ادنی برتبه اعلی رسانید و ازین کار خاطر جمع کرده روانه عظیم آباد
 شد و احوال بخار را یافته برای ملاقات نواب وزیر روانه موضع
 چران بهیرا گردید و چون کار و بار صوبه عظیم آباد را بی رونق دید و
 شکوه نرسیدن راجه در هیچ نراین بمعامله ملکی شنید برای نواب
 فلک قدر قلمی نمود که خود را بزودی بعظیم آباد رسانند و بدو بیت
 این صوبه نیز حسب دلخواه نمایند از انجا کفایت اند هر که سیمای ستان
 دارد سر خدمت بر آستان دارد حمیری در قبول فرمان
 است ترک فرمان دلیل جهان است نواب عالیجناب
 سلح محرم سنده ثنائین نایبه و الف اول شروع ایام بر شکل
 از راه تری در ضحان تأیید بآنی و کشف امداد سیحانی روانه عظیم آباد
 گردیدند و این محرار و اوراق و خادم علیخان و علی نقی خان و
 نور الدین علیخان و سید محمد علیخان و اسمعیل علیخان و عصبیک
 و مهرا راجه امرت سنگه و نور الزمان خان و نعمت و
 انگو سنگه هر کاره که در آن ایام از کار خود معزول بود

بهرای رکاب ظفر آفتاب مفتخر و سبای گردیدند و چون قریب
براج محل رسیدند و خبر بچهای میر مرتضی که در خدمت نواب
سیف الدوله بودند شنیدند از نوکری بر طرف کرده حکم اخراج
از شهر فرمود و بر اج محل رسیده حسن عیخان فوجدار را برای
ارسال خزانه تالید بیخ فرموده از شدت طغیان آب دریا
اندیشناک گردید از راه خشکی عزیمت بنهر فرمودند و چون
به جگهور مغرب خیام گردید میر وارث علی فوجدار را بچهای ادا
مال واجب بر کار چشم نهائی کرده و قدری نقد بوصول رسانیده
بعطای اسب و خلعت سرافراز گردانیدند و درین منازل
خشکی اکنون سکنه هر کاره بکار خویش نیز سرافرازی یافت
و چون طرف دشوار از کل و آب بر بود از تصدیقات راه
خشکی تنگ آمده باز از راه دریا راه فرمودند و چون
از مولیکریب منزل بنهر محل لنگر روی نمود خبر بر گشتن لاڈ
کلیب بسمع مبارک رسید و دو سته پهناب از مقابل گشتی
سواری نواب فلک حجاب داخل قلعه مولیکریب گردید بنا برین

بنا برین نواب فلک خود نیز برشته بموید تشریف آورده ملاق
 فرموده بر ما فی الضمیر آن دانی و اطلاع بهر سبب و وقت
 شام در محل قوت و قدرت با تمام خرمی و بخت معاود
 فرمودند و با نزدیم ماه صفر سنه مذکور که بفضل ایزد متان
 از آن دریای بی پایان رونق افزای کواحل عظیم ابد گردیدند
 راجه و میرج نراین و راجه شتاب رای و دیگر اعوانه شهر کلاکت
 رسیده و افتخار یوان کوان رس نیند و از انجا نیز میر یک
 و اجمال بهمنانی نصرت و اقبال بر قبیل خاصه سوار شده
 مسند آرای صوبه بهار گردیدند و مستر مدلتین صاحب کلان
 و دیگر صاحبان الکمز با استقبال شتافته بفرست ملاقات
 فایز گردید و طرفین از ملاقات هم سرور گردیدند و از انجا که
 در احراز اموال و جمع اسباب و کرد و آوری مشغولت و
 در کفایت و توفیر مال و واجب سرکار کبیری مسالیه و مدانه
 از اند محرمات نقلی و الی فخطرات عقلی بل محض
 کفر و کفر محض و البته اشتغال حواس و استعمال عقلی

مختصر دان دانسته اوقات عمر کرامی را درین شغل مصروف
 داشته اسایش ستراحت حرام کرده یعنی و تالاش بسیار
 کفایتی چند که زیاده بران تصور نیست فرمودند و همراه راه
 و بیرج نراین که شیوه دو بهم اندازی و روبرو باری از برادر خود
 تعلیم شده بود و در دادن کو اغذ و ادائی مال واجب بر کار همان
 شیوه نال پسندیده حرف نموده لکن بعد بنده و بست محال است از
 نیابت صوبه معزول گردید و چون حسن خدمت همراه شتاب
 مقبول طبع مبارک افتاد و منصب بلند بایه نیابت صوبه بهار
 بلند اوازه گردانید و بعد اندک فراغ خاطر طرح جشن و ضیافت
 انداخته جمیع صاحبان کوسل و کیننی و سرداران محلی موعود
 فرمودند و آن شب عجب شکفته بود که چون صاحبان الکیر
 نشسته شراب پررور افتاد و بغیر از پاس اوابان و آلاء
 ملاحظه دیگرند شتند و ایضا همراه راه شتاب رای
 در شکر این همه عنایات بنیایات طرح جشن انداخته
 استدعای تقبیل قدم میمنت لزوم نمود و دامن اعزاز از

احرار از اول روز تا دوپهر شب بر کلبه نرا ایستادند که
 بتقدیم رسند و چون از کار و بار عظیم آباد فراغت حاصل
 شد و عزیمت نصیم یافت صاحبان الکتریز برای تماشای
 فوج و نمودن آئین قواعد و قانون خود تکلیف دادند ششم
 ربيع الثاني سنه مذکور که روز کوچ بود بواب فلک شتاب برای
 مراعات خاطر صاحبان صبح زود برای تماشای دربار پورترز
 بروند و خبر دل است و لرزیدل بار خود حاضر شد و چندی
 و جلالی و طرح استاده شدن فوج روز جنگ و وقت
 بازگشت نموده مورخین و آفرین گردید و بعد از آن
 سرداران الکتریز بهر روز برآمده از اینجا معاودت فرموده از راه
 دریا بر باری سفین زرگفتار طلال کار و قلمون روانه شدند
 شدند و چهار چاه شتاب رای را از بیگانه پور خلع بخلاع
 فخره و ختمه و مالک مرورید که عبارت از قلاده بندگیست
 و گردنش انداخته تا که بند و بست چند آنکه باند و سوار
 خوش نمودن با مردم تمکین بد فرموده رخصت فرمودند

و تود دولت و اقبال نهم ربيع الثاني سنة مذكور و زنايت كاهل
 رولق بخش صوبه بنگالا كرديد مستر كس بعد دريافت حصول
 ملاقات ارشيدن و درين كاخ غلند و است صوبه بهار سرور
 و خوش دل كرديه انچه خود درين ايام غيبت و و ماه كارس زى
 خالصه شريفه كرده بود اظهار سخت و در بين ايام غيبت
 برادر گلان نادر محمد امان خان بر سر كلچان تحصيل در محال ديناچ پور
 ادين مقرر شده خاتموه را بديخل كرده با تمام جمیع كار بار خست
 و چون على ابراهيم خان درين ايام غيبت از داد و بیداد مردم بظرف
 به مستر ساكس جواب و سوال عاقلانه كرده حبه مردم نداده بود و كود
 سخايات كرد و نواب فلک قدر بهفهم ربيع الثاني سنة مذكور
 بموجب طلب نواب نابت جناب باشتي لك روميه بقدر كه
 در خوانه موجود روانه كلكته كرديد و نواب نابت جناب بعد
 ملاقات اظهار رتبت كرده خلاف قاعده كلاه پوشان
 از راه بابت بهكام شنب كه وقت ملاقات بود حكم زدن
 توب سلامی فرمود و بعد انقضای ايام جشن و سرور و لوازم

و لوازم ضیافت و سرور و ملا حظت کاغذ بند دولت صوبه بهار و بنگال
 تا حال که رسوم نیابت خالصه شریفه واکذا است بود و تحریر تقریری
 آن به قریف کما شایسته نواب عالیجناب بود موقوف و ضبط کرده
 نه لکن روپرب لیاقت مقرر کرد و سبب موقوف شدن تحریر این شد
 که نواب مظهر جلالت برای کفایت سرکار کبیری که دست خیانت
 بچکس مال سرکار رسد تحریر تصدیق خالصه و قتلویان و غیره
 و داروغه همه را یکقدم موقوف کرده مقرر نمودند که رسومات خود را
 نقد از خزانه میگذرانند و کار زمیندار و رعایا را برای صلح
 رسوم خود موقوف و ملتوی نگذارند و زمره رسوم را جمع کرده داخل
 مال واجب سرکار نمودند که یکی تحصیل رسد و چون درین مبلغ
 کلی کفایت شده رسوم نیابت نیز موقوف شد و چون
 استغفار احوال مبالغی که عاید سرکار نواب عالیقدر درین
 عرض مدت شده بود نمود نواب پاک باز صافی نهاد و کس طبع نشان
 از خیانت مبرا و معز است بکم و کاست بلکه نقصان خود
 قبول کرده انچه در عرصه یک و نیم سال و امل سرکار شده بود در

اظهار فرمودند و ایضا تا حال که وجه نخواه سپاه مقرر نمود و هر ما
 کم و زیاد می باشد این سر رشته را موقوف کرده یک لک و چهل
 هزار روپیه برای فوج و مردم اعزاء شهر مقرر کردند و غرض که
 درین سال برای حاکم و نایب و مردم دیگر چهل و دو لک روپیه
 مقرر کنند و دیگر تمام تحصیل صوبه بنگال و بهار و بعضی پرگنت
 داخل سرکار گنجی گردید و از جمله عطایای این سفر که نواب
 جبهه شکست لاد کلب نمودند آنکه مرادیت باندای لعل
 آباد و دیگر که الحاس جگر خوار امید که پوسته سخاوت
 آن یگانه افاق از دریای بی پایان الطاف الهی بیدار
 و تا کردی ازین خاکدان باقیست برفیق جهانیان کوثر
 باد به شایسته اخلاق و مجموع بالش های قاف را باین
 درهای کران بهادر گفته میزان نهند چون سوار نشد بجای
 ماکوه کران خواهد بود و اگر همه عطایای حاتم را باین
 بخش حساب نمایند سه هزار و شصت و شش خورشید جهان آرا خواهد
 نمود و در همین ایام کلکته حاجی محمد بیگ تحصیل دار برگشته

برکنه محمود بی که از تقدیر نیاوده طلبی مقدماتین خالصه بنگاشته
از مرشد آباوه کریمیه همو کلی آمده بنابه بجزا کاظم خان آورد
مرزای مذکور که در آن روز ما بسبب کثرت جمعیت و وفور ثروت
در بر سر یرغمال تفوق داشت و باد کثرت و غرور که در کجای
و ما بخش عده بود برای حمایت حاجی موصوف با نواب
عالیقدر حرکات ناملاطم پیش کرده حکمه چند که شایان آقا
و نوکری نمیدانستند بر زبان آورد و نواب مستغنی الالقاب
با وجود کران خاطر شدن بنیر که خود نظر فرموده جواب آن
و کلمات درشت را موقوف بر وقت و بیکر گذاشتند
سفره چه جابه آمد و سیم و زرش سیلی خواهد بود
مرشش آن نه شنیدی که فلاحون چه گفت موریهان
به که بنابرش و نواب ثابت جنگ بعد فراغ
بندوبت نواب فکاحش را بخلعت خاص کپنی مخلص
سخته با استقلال تمام رخصت انصاف ارزانی

داشت و نواب والا حاه در وقت روانه شدن مرشد آلمات لکه
 رویه که در جوبلی میر محمد جعفر خان امانت بود همراه گرفتند و به موجب
 فرموده نایب کلب برای ملاقات فرامیس و ولندیز در یوگی
 توقف فرمودند و در هنگام توقف مرزا کاظم خان لوازم
 ضایع و معاینه نفیض رسیده مورد عتابات بی پایان
 گردید و از آنجا که در در خدمت از توفیق کوهر پاشی دست خود
 نواب دریا دل چون دل در سینه عشاق بقیاب و دل
 کان از بیم جو کینه بردار نشد و دریا آب بود مرزا کاظم
 بعنا بابت آب و فیل و ضلعت ماله مرورید و جغیره و سرچ
 مرصع و شمشیر را فراز کرد و اندک و از یوگی تا کر دیب راه
 ترکی و از کر دیب تا دولتخانه از راه خشکی قطع مسافت
 فرموده در ساعت معید رونق افزای دولتخانه خویش شدند
 و بقدر یک لکه و چهل هزار رویه را نولان بحال داشته و دیگر
 بر طرف فرمودند و این محراب را با اضافت صد رویه و اضافت

علیخان را باضافه دو صد روپیه سرافراز گردانیدند و چون ازین محنت
و تعب که درین سفر اتفاق شده بود فرج از منج اعتدال عدل
گرو و عارضه جسمانی روی داد حکمت و صداقت بنیان
جالی نوسن میان خباب میر محمد حسین خان صاحب و قلم که تجریم
اندوژی را با دالتمندان فراهم آورده اند بمعالجه برادر
شغال فرمودند و در همین ایام عارضه مرض دلیلی را فی قیام
دست و کردن بسته با چند سر پوشیدگان او بر آورد
و از زبان آن فقیر معلوم شد که از کفنه بختا در سنکه خرابی
خالصه شریفه و بران ناته مرتف خایه سمانه نواب
سبغ الدوله در هلاک نواب مظفر حاکم بکوشیدیم
و آن سرکار و اسباب دیگر از آلات بحر سکفت نواب
فلک خباب برای تحقیق این امر که از واجبات تجریم روز
با جماع خلایق امر کرده یکی از صاحبان المکرر برای دریافت
صدق و کدشس لکلیف دادند و بعد دریافت حالات

که از عیش کذب و عیش صدق تحقیق شد آن فقیر را ببران
 مشرف از شهر اخراج فرمودند و فرزندانی را بدستور بحال و برقرار
 داشتند و بعد فراغ از پنج شش شش اواسط ماه شعبان
 سنه ماکور بنو شجیان فرمودن چوب چینی در بسته شغال فرمودند
 و چون از قرض و اینک رنگ و اختلاط زنهای نوح و ننگ
 کاهی و حقیقتی محفوظ بودند و با خواهی چند که محرر اوراق نیز در آن
 داخل بود تا چهل روز عیش و کامرانی و لطیف و مهر بافی
 برداختند و با وجود کمال طبیعت زیاده از وسع بشر که برکامیر رسیدند
 و در آن روز که مستر سلس از بون باغ مریه جمیل و ننگ
 شده سکونت مایه را اختیار کرده بود برای قرب و جوار
 حکم تیار و فشا طباغ اکثر اشراف و مشایخ و تیار باغ مذکور
 با تمام نور الزمان خان و بعد از پنج خیر الله مقرر شد و در آن
 ایام نواب نایب لاد و لیلی لبب ناسازی آب و هوا
 عارضه جسمانی بهر سینه مستر بهر حلیس از مرتبه باین برسد

برتبه بالا آورده بگورنری مقرر کرده خود روانه وطن مالوف خویش گردید
 و چون ایام جشن یونیان فرسید یونان فلک قدم بعد فراغ از جواب
 چینی سعی بلیغ بجا ریفه زر آن ملک مبلغ مائده افاده هزار کوشش
 بوصول رسانید و بعد رسیدن کورنریستند آباد آوا فریخته بکوه
 جشن یونیان بانصرام رسید و ضابطه آن جشن این است که زمینداران
 و عمالان و اهلکاران را که اولی مال واجب بکار بنمایند و متصرفان
 شریفه و غیره بعضی مردم دیگر امیدوار سرافرازی و عنایات میشوند و بیک
 موافق مرتبه بخلع فاخره و عنایات فیل و اسب و جواهر سرافرازی یونان
 میرساند و اسباب جلوس تمام حاضر میشود و بعضی ازین طریق را
 که آن روز خلعت نمیدهند هزار تالارش و کارسازی در کار خود سعی
 میکردند و درین یونیان دلیل ای در جلد وی آن خدمت که سابق
 ذکر یافت خدمت عامی بکنه بهتوریه محبت شد و مرزاکاظم
 خان که فوجدار موکلی و بیعی بود از دیوان بنزد شوکت اقتدار
 در جواب و سوال کودای ملک مستر کس آغازتندی کرد گفت
 که صاحب حرف نمیفهمند و مستر مذکور ازین کلمه ناخوش شده است

از مجلس بیرون کرده و نواب فلک حجاب که از اوضاع و طرح ملکات او
نیز مستغرق بودند جمیع کار او موقوف کرده محمد علی خان فوجدار سلطنت بقصد
هولکی نیز سرافرازی بخشیدند و فوجداری بچلی و برکنه هفتاد و یک کلیم
زین العابدین بخشیدند و مرزای معزول را منع آمد و رفت در بار کرده
برای فغانیدن کاغذی سه حکم نوشتن در بهلوی مستوفی اراک
شد و آخر کاغذ ایشان به علی ابراهیم خان رجوع کردید دوستی
که در میان ایشان بود بعد اوت کشیدند چنانکه که بداندنیش خود
عیب جوان من میکنند که بخون بخت بر خیزند که بید
خو استت بخشیدند نیک با نسی و بت گوید فوق بلکه بدین
و سکت گویند و حسن خان فوجدار راج محل را نیز تغیر فرمود
لبست رام دام و رای را بان امیر رام باین قدمت سرافرازی فرمودند
و خان موصوف نظر بر فداوت کواقی ایام همیشه در حضور و غیر حضور
مضمون این قطعه نریان دانست چه جرم دید خداوند باقی
الانعام که بنده در نظر خویش خوار میدارد خدای راست
مسلم بزرگی و الطاف که جرم بند و نان برقرار میدارد و در

و در ارزان روز هر روز با او و عده بحال نمودن بنجور نمود لیکن بعمل نیامد و
 اتفاق نشد و مرزا آقا که سال گذشته از قیصر احمد علی خان داروغه بنجور
 شده بود امر ازین کار موقوف شده بنجور داری و بنجور بنجوری فیت
 و داروغه بنجور بنجوری بنجوری بنجوری بنجوری بنجوری بنجوری بنجوری بنجوری
 محال و بنجور موقوف شده بنجور بنجور بنجور بنجور بنجور بنجور بنجور بنجور
 ناظر مقرر شد و بعد از بند و بابت محالات و ملاحظه کاغذ که در
 انبار دران ایام یک یک فردی را بنجوری کرده بنظر قابل رسیدند
 و دریافت اخراجات میکردند بنجور بنجور بنجور بنجور بنجور بنجور بنجور بنجور
 و الف که یک ایوان و بنجور الفضا در وسط باغ و یک ایوان
 دو منزله که در مقابل آن لب صحرا و بنجور درخت طباغ
 بنجور شده بود بنجور فرمان نواب معتمدی القاب حسن الدخان
 هیر عمارت و دیوار کار و ارزان برای بنجور و بنجور کونز عمارت
 و میدان لب طباغ را که در دست و بنجور بنجور بنجور بنجور بنجور بنجور بنجور بنجور
 از روی خاک سطح بام که مقارن کنیز افلاک است کوکب
 مثال بنجور و جراح اراستند بنجور بنجور بنجور بنجور بنجور بنجور بنجور بنجور

به باد دامن خنیا کرا بر بهاری آتش گل فروزان گردید هزار دستان
 چون می گران از پناه گل مرمت و بهیوش و چون شادان
 گلشن آرا از روی هم آغوش کوندگان کوکونوا و زند خوانان
 بلند ادا از سر درختان بیهک ساخروش آغاز نهادند چراغ
 افروخت از اندازه بیرون دران شب شد زمین به چشم کردن
 و استخوان آتش باز که اشکال و تانیل بجای مرست سخته بود
 از شراب شفق رنگ جهان مسک و این قرین نغمه مستان و
 دست افشانی سماع صوفیان می کرد اندند و سطران خوش آواز
 بیهک سماعی نالیدند چه خوش بشد آواز نرم و خزین بگوش
 حریفان مست صبح به از روی زیارت آواز خوش
 که آن خط نفس است و این قوت روح نواب سیف الدوله
 و کورن و دیوانه جان از زیباتی آن بزم غیب فرم غیب
 ایام را با تشنگی دل کرمی آن به کام سوختند و نایم شب باین
 و ستور باز از جبین و مور کرم داشتند و بعد انقضای صحبت
 که به کام آیش و ستراحت رسید که به منوایان و ستوری خوان

خواسته روانه منزل خود کرد و سیف الدوله پنهان از نواب
 فلک جناب در آن مکان مرغوب مانند جبهه شایان محبوب
 بکشیدن سازهای مرثیه و کرم کردن هنگام عیش بی اختیار
 داد و بخشندگی داده سازهای پرتهی ساخته بفرزعت شدند
 و بعد از رفتن کورز لککته هر روز رعایا و پرایا و مظلومان
 و طووفان ممالک محروسه مطالب خود بعرض میرسانیدند
 و احوال شر و بدشان و غلمان بعرض مطالب و حصول ارباب
 مستفیض میکردید و چون درین اوقات عرایض زمینداران
 و رعایا مشتمل بر ظلم و تعدی و سلوک نامنجاری عثمان و
 شرکا و اکثر اوقات غریب و فغانشان گویان که بیای نواب
 فلک جناب میرسید از اینجا که ظالمان مظلومان با وجود ستمکاری
 در لباس ستم دیدگان در می آیند بمقتضای شیمه کریمه احتیاط
 که ستوده و پسندیده ارباب دریافت است و موقوفی بحال
 عمده مقرر فرمودند که بمقتضای عدالت و رعایت پروری بحقیقت
 احوال رعایا و پرایا میرسیده باشند هرگاه جامه بار بینی

با برسدان و نیکو کار و رزانی که در نهانش جیت
محتجب را درون خانه چه کار و با وجود کثرت اشغال بتو
همت عدالت پرور لازم گردانیدند که در هفته یکمرتبه خود بنفس
موقوفه این امر هم میکردید و از وقوع این امر بازکی صیت
مظلوم نوازی و رعیت پروری با طراف و جواب انتش ر
یافت عذر تقصیر خدمت آوردم که ندانم بطاعت استظهار
عاصیان از کناه توبه کنند عارفان از عبادت استغفار
و در همین حال آوا فرایم بر شغال که ابرو زخم لقا چون زبان و نوا
او را آورد و بویهر زبان قطرات باران چون کج قارون در
طبقات زمین فرو رفت و چند شبانه روز بدین طریق باید
آب دریا طغیان کرده کنارهای بسته را شکسته بدامن صحرآ
شهر روان گردید ثواب فلک جناب با وجود وقوع چنین امری
نایل که از ره کدر سحاب و ابل بهر سیده بود برای حمایت عباد
بمیانی کفیه حفظ خالق کفیه و سیاه در عین شدت باران که
دریا روی در ترازید و ترقی داشت بسیار سعی فرمودند که آن خننه

که آن رخت مسدود شود و لیکن چون کار از کار گذشت بود با وجودی
 هزاره که صورت اصلاح آن روی نمود و آب دریا که در شهر جاری
 کرده داخل کوچه های اطراف شهر شدند با اطراف و کوچه های
 شهر را بسته مانع در آمد آب در شهر شدند الحی که در آن سال سیلاب
 شایع از کثرت ریزش باران بقیه های و پرده پوشش داری
 و جاری شده بود که در غرق شدن اندک چیزی باقی بود که بعضی را
 آن بر کزیده رحمن خالق انس و جان پیش از جنة ارم در میان
 و سر که رگزار رود و مجری سیل واقع بودند خراب شدند و در میان
 ایام که نواب میرالدوله بطریق حجابت مرتبه دوم از مکر خفا
 عازم حکومت شده بودند آوا فرماه ربیع الثانی سنه مذکور نواب
 فلک جناب از خبر قرب وصول نواب موصوف بر باری کشتی
 برای استقبال تا موضع بهمیه که دو کوهی شهرت ترفیع فرما
 شده روز دیگر ملاقات کرده با اتفاق هم رونق افراشته
 شدند و همان روز میرسلیمان خان خانم سامان عالیجاه که همراه
 نواب میرالدوله بعزمیت بیت اللہ تشریف بدینصوب آورده بود

بعادت ملازمت فایز فیض گردیدند و بحکم وارث و نواب ملک
احسن الدین خان میر عمارت میدان فیض القضا فی ثلث طابع را
چراغان نموده چون خلعتی است روشن گردانید و بر زمین نهاده
از آستانه مطعومات و مشروبات بی اندازه جمیعاً گردانید
و از باب طرب که هر یک در فن خود کامل بودند هنگامه آرا
بترانه های رنگین و نوای مختلف ناهید را حلقه در گوش کشیدند
و انشای زبان زحل طالع در هنگام مقرری هر یک عجبه جاری
خود را در آن امر مبهمه ظهور رسانیدند و بعد از انقضای صحبت
نواب سیف الدوله و نواب منیر الدوله هر یک با فاصله دو کوی
روانه منازل خود گردیدند و صاحبان المنزله که برای دیدن تماشای
موجود بودند نیز مرخص شدند و در عرصه قریب نواب
منیر الدوله تدارک سفردیده بملکته روانه گردیدند و در همین
آوان که دو عمارت دیگر در ثلث طابع طرح فرمودند عمارت
المنزله طریقت جنوب باغ بعد از احسن الدین خان میر عمارت
تغیر گرفت و عمارت محل برای طرف شمالی باغ با تمام

با تمام شیخ خیر الله دار و فرمایند مقرر شد و هر یک در تیار ایستاد
 تا کید بلیغ فرمودند که زود با تمام رسد و در همین ایام مستر
 س کس برای تحقیق بنده و بخت روانه جهان بزرگ گردید و اعتماد
 بر متصدیان و کارپردازان انجام داده از رعیت و زمیندار تنقیح و
 تقشیرش معاملات نمود و چون غنی و خیانتی ظاهر شد در سومات
 مقرری نواره و توخانه و اخیال کمیده کمی کتلی کرده هر دو و قلی
 مقرر فرمود و بنجر از روم در ماهه برای چهار ماهه هماهنگ و
 بنجر از روم در ماهه برای چهار ماهه قلع در مقرر کرده از فتن
 سومات دیگر منع نمود و در همین طریق در وظیفه خواران دیگر نیز تخفیف
 کرده قدر قلیلی برای هر یک بجال گذشت و از خبر معاودت
 او نواب فلک جناب تا برکنه بماند و نواب سیف الدوله
 تا کوری باغ بومای استقبال رفته بخوشی تمام و خورمی روفی
 افزای ششهر شدند و بعد چند روز که ستر س کس روانه قلعه
 گردید نواب فلک جناب نیز بخت و سیم بنجانب سینه
 احدى و ثانیین مایه و الف را بر خماشیدن گواغند و بخت

وجمع وخرج بموجب طلب کورنر روانه خلکته شدند و برسیان
 بعد روانه شدن نواب منیرالدوله بارووی حضرت صاحبقرانی که
 بوسط ملت رضی قلیان در خدمت و بندگی نواب فلک شاه
 حاضر شده بودند و هزار روپیه دریا به برای وجه کفاف ایشان
 مقرر شده بود درین سفر بهجت ازین ضرر کباب بودند و سلخ
 شغبان مذکور که داخل باغ حبت بورت شدند چهار کوسلی موافق
 ضابطه استقبال کرده نواب فلک شاه را در حویتی میر محمد حقیق
 فرود آوردند و کورنر بعد ملاقات لوازم خدمت و نیز باقی
 بتقدیم رسانیدند ضابطه جمیع مکاتبات آن است که در پیوسته
 یک روز برای ضیافت طبع خود جشنی مقرر کرده اند که زن و مرد
 شان در خانه معین جمع شده باهم میرقصند و سبزه نای
 مختلف کریمه القوت می نوازند و بعد از فراغ از رقص باهم تراش
 و طعام میخورند صاحبان المزین خانه بسیار وسیعی در محال
 طول و عرض تیار کرده اند و آنرا ناچ گهر نام کرده اند و با این خانه
 آن را برای عدالت مقرر دارند و سقف آن خانه را که از خشت

شکسته با پوشیده اند و کج کاری نکرده اند و در هنگام رقص آواز خوشی
 از آن بر می آید و برابر دو صفت شمعهای بلورین که روشن میکنند
 بسبب طول مکان چراغان می شود و این مرتبه که نواب فلک
 جناب ده دوازده هزار رومی را شش باری همراه کرده بودند روزی
 از آن روزهای مفری که آن و مراد بسیار جمع شده بودند در صحن ایشان
 اول تماشا ی ان شش باری کل بازی برداختند و چون دو و
 باروت را در آن خانه جمع کرده و لطیف و کیفیت حاصل شد و بعد آن
 که رقص تماشا ی مفری نشنید و آن شب برای ضیافت طبع
 نواب فلک قدر اول منبر کس همراه زن یکی از همان رقص
 افتاد بعد از آن بدستور صاحبان و یک تا نصف شب بعیش نشاند
 برداختند و نیز خانه بنا کرده اند که آنرا کواکب گهر می نامند
 و حجره وسیع تر از دالان در آن خانه ترتیب کرده اند و تفریح که
 در آن حجره صاحبان بصورت مختلف بر می آیند و نقل حالات
 گذشتگان بیان میکنند و در مقابل آن حجره ایوانی درست
 کرده اند که یک قدم از ارتفاع حجره پست است و تا

ارتفاع حجره زینه های بسیار وسیع بنا کرده اند که صحن تماشایی
 بر آن زینه نشسته تماشای حرکات عجیب و غریب اهل حجره
 می کنند و در واقع که برای ما مردم هیچ تکلیف ندارد و مگر نشستن
 در صحن دکلور و انات با پارچه های رنگارنگ بدرجه و پس
 در بین حکومت چند سال قلعه از خاک نیز درست کرده اند
 و برای ایام پایش پوشش آن از کج کرده اند و در مقام
 و استحکام سد گذشت و دست در پیش بر زمین
 میگذارد و خندقش در کمال عرض و عمقش انقدر نیست که آب
 از ته آن جوش آید بلکه آب رودخانه بهای در آنرا که
 در شهر می رسد آب و هم جاریست و از کله تا به کلبه
 قرب در بای محیط جزو مد و اردو نوعی در آن خندق کنده اند
 که در هنگام مد هرگاه خواسته باشند آن را بر می کنند
 و در وقت جز بحب خواهند خالی می نمایند و گنارای
 خندق را نیز بسته کرده اند و بر روی هر دروازه هر خندق
 پیچید و در وسطه یک خندق نیز میگذارد درست کرده اند

کرده اند و توجانه بران چیده اند لیکن آن ملکان در ظاهر بنظر نمی آید مخصوص
 برای این است که اگر فوجی خود را تا لب خندق رسد فوج کبکی که در آنجا
 نشسته است بمداغته پیش آید و بل دروازه ها که از تخته سخته اند
 چنین بغیه کرده اند که اگر تخته را بر دارند بصورت درواز قایم می شود و باز
 بیرون قلعه و خندق خاک بسیار انداخته محرق سرازیر میوار کرده اند
 که تمام قلعه زیر خاک مدفون است و از بیرون گوی کلانی توب
 دیوار قلعه مطلق بنظر نمی آید که کوله بیرون میوارند اگر بلند شود
 داخل قلعه گردد و اگر نشیب رود بجاک زیر بیرون خورد و بار خاکی
 از کج که سقف آن نیز محرق است اندرون قلعه بنیاد کرده اند
 که بنیل قلعه در هنگام شام فرمودن نواب معالی القاب عرض
 میکرد که نه صد کوله باین زوه ایم و مطلق آسیبی باین نرسیده و بر
 سر دروازه ها نیز یک ملکان برای بودن سرداران درست نموده اند
 و نیز دروازه ها را تا دور بصورت کوه درست کرده اند که در عرض
 آن زیاده برست و اگر کجایش رفتن ندارد و نیز راه ها از زیر
 دیوار قلعه برآورده که فوج بجا نه اگر بپوشش کرده خود را بر دروازه

سبب از آن راه های مخفی برپیلو آمده با او طرح جنگ اندازند و
 الحاق که قوم مرکز از دیگر کلاه پوستان در نبات قدیمی کوی از یکسان
 رفته اند و تاب صدمه حرارت آتش بجای دارند که پرواز از نو
 آتش و وزخ شاید بدین شسته باشند و قافله چند که در میان خود
 مقرر دارند مرکز از آن تخلف نمیکنند و یکی از آنها آن است که
 اعتبار قوم دیگر هیچ صورت ندارند بلکه اعتبار قوم خود هم که هر روز
 یکی بجای دیگری مقرر میشود و دیگر اینکه هر متفقی که در کار است
 از مرتبه او در مرتبه اعلیٰ البته میرسد و بآن شوق کار کار را
 بخوبی می کند و شهر حکومتی قطع زمین است از تیران و
 ایوان چنانچه از طایری در فضایش بر زینت شهر حیات
 اندازد و اگر جانوری گماید آن زمین بخورد و نقد حیات باز
 و در کوادای و عذوبت بار و اعتدال لطافت هوا و طراوت
 نصارت سبزه دریا حین و لطافت و مزاج است امکانه و
 بساتین از سیر سر زمین شرق کالوادی غیر زرع است
 و خوب آب و هوا از اعتدال بمرتبه تجاوز نموده که انشا

که استیجارش از اثمار بسیار و انبارش از قذورات شراب و
 بیاض دیده مردم و اسیر بی انجلا و فضایش سنگدان غم رسیده را
 سلطان انفا لیکن عمارتش با اینهمه بدوئی تمام بقریه و بطرحی آباد
 شده کوه با هر چند تمام بخش اند لیکن تمام خیا بدار و اکثر جاذبین
 خیا بدارها نیز و یک باب خفا درختان موز و ن مستوی ارتسم بود
 و موله سی و با خفا بجز یک عمارت بخش و میدان بی سروا و در
 از خور و سده و کل و راجین بولزده و تخم سلوک حسن خلق در آن
 و در سته در مزرع مردم آن شهر هرگز سبز نمیکرد و نوب و روز
 در وازه های اهل شهر از خوف و هراس خود خامس و میباشند
 و با وجه شراکت در معامله هرگز با هم آمیزش ندارند و هیچ
 معامله خرید و فروش در آن شهر مختلف است و زمان درخت
 خود مختار و پروای تو بهر آن اینهمه ندارند و استیجاری که در غل و دیگر
 بیل با در دست گرفته از بیک می یکم فغان جهان کرد و بر بصله
 افق مشرق کوار می شود تا آوانیکه بر جله مغرب رحل اقامت
 می افکند راستهای شهر هموار نیامید و روی شهر در بستیها

مسکین و استخفاف مشرکین و اعدام اعلام اسلام و اعلام روم
 کفر و ظلم و ذوق و شوق تمام دارند مگر بعد و بعد به بیان جان بسته
 و استیغاف است مایه تمام اوقات معروف آن اثر
 اند عالمی دیگر و خلق دیگر و وضع دیگر مگر زمینش چو زمین و
 سما همچو سما حیل سازند نوعی که هو را را چو حجاب بند بر آب
 که اند روی اعضا القصة بعد فراغ از جشن چنین مقرر شد که
 مستر کس بعد ایام یونان برای تحقیق معامله به یونیه و دیناج
 رود و نواب فلک حجاب بمقر عت و جبهه رفقه در وصول مالک است
 سرکار سعی بلیغ بکها رسیدن و نوال سنه مذکور نواب مستغنی الاوقات
 روانه مرشد آباد و کرد و دیدند و ایند فقه کورنر مستر بر حسن نام انگریزی
 بنام نوکری برای تعلیم زبان انگریزی بصاحب زاد مای بلند
 اقبال همراه کرد و بعد رسیدن مرشد آباد روزی با یکیش
 از نشت طبع برای تماشای هوا که هوس نواری کوچ یعنی
 کردون انگریزی فرمودند از اینجا که کار بکده روی نمودن آن
 انگریزیست هر آینه روی مینماید در بهنگام داخل شدن باع

پنج بای رفتار کوچ از راه ادب پرسیدن در آن ستان
 به اختیار نرسیدند جهان جهان در آن دم از بیم حشمت زخم
 لرزان و شسته دلهای بندهای و کره نقشیده هر کس که از آن
 بود که در جهان بکن می که با و سبک پرواز را مجال دم زدن نیست
 مانند شهباز بلند پرواز از فراز آن حبه خور را بر زمین گرفتند
 صد هزار درود و آفرین بر او و از جهان آفرین با و که این کره و ثوار
 با آن فی تمام گشت و و اندک ضربی که بر آنوی مبارک سیده بود
 مستتر بر جس مذکور بضاعتی که علاج کرد و قریب بایام یونان
 که کورتر از خلکته اراده مرشد آباد نمود حسن الدین خان بحکم
 نواب فلک قدر تا خلکته استقبال کرده و متذکر راه مفرویده
 همراه کورتر روانه مرشد آباد شد و نواب عالیجناب تا
 الکروبیب و نواب سیف الدوله تا باغ بلاسه استقبال شایسته
 با اتفاق هم داخل شهر شد و آوازه پیچیده مذکور که چنین پرتی
 ترتیب یافت بدستور و آیین مغربی جلوس فرمودند
 و از خلک و بیداد عامل و بناج پور که زمیندار فریادی و نالشی بود

و بعد از این چو در میان وفا نگویند که ستم آن بدست باو غفلت
 نیز با ثبات رسید و نیز مبلغ کلی از مال واجب سرکار بر رفته او
 باقی بود آن مدبر بد اختر به پیش اعمال ناصواب خویش گرفتار
 گردیده محبوس شد و هر دو برادر او محمد امان خان و نور الزمان
 که در کار و بار نظارت غور نام بهر سینه بودند بغضب الهی
 گرفتار گردیدند و با وجود آنکه نور الزمان خان که کل سرسبز برادران
 خود است او خود تقشیرش این امر مأمور گردیده بود بحقیقت ظلم
 رسیده برای رعایت برادر استمکار و در لباس ستم دیدگان
 در می آمد برای مبلغ باقی که زمیندار بر رفته آن ناکس هینوت
 چوب دسته نصیب او شد که بناید خود اینها بر هیچ زمیندار
 و عالی نژاده باشند و با وجود آنکه زر عالی فراهم آورده اند
 لیکن این مبلغ قلیل بفضیحت تمام ادا کردند بخت و دولت
 بلکه روانه نیت جز بتأید آسمان نیت افتاده است
 در جهان بسیار بد تمیز از چند وعای فل خوار کیمیاگر غصه
 مرده و رنج ابد اندر خواب یافته کنج و محال مدکور در میان

به پنهان گفتو ما بود و بان ستر کس صاحب شد و حاجی عبد الله
 که در محار کوزه بسبب آن تاجران کفایتی کرده نیک نام شد
 بکار کف و کارپردازی و کفایت شعاری نام برآورده بود اینچون
 تغیر فرموده محال بعیر بهوم را که تحصیل آن بقیم شده بود باو
 تفویض نمودند و حاجی موسی رضا بداد و علی کچیزه سرافراز
 گردید و برکنه دنیا از اقا رفیع تغیر فرموده به نیکش و بان لاد
 صاحب عنایت شد و از طرف او مولوی غلام مصطفی
 متلع گردید و چون سجت رای فوجدار پورینه جهان فانی را
 بدو داده بود اقا رفیع را مخاطب برض الدین محمد خان
 کرده بفرموداری پورینه سرافراز فرمود و اکثری از اعمال
 بسبب گرفتن محصول زیاده از مقری و نالاش رعایا دین
 سال بیادش اعمال خود رسیدند و چون چنین پویشان
 با تمام رسید و اکثری از ملازمان بخلع فخره میبای
 گشتند و ایام ضیافت و مهمانی و لوازم سرور و مراسم
 انعام و اکرام موفور بنقدیم رسید در ماه محرم سنه اننی و نمانی

وایة و الف کور ز رخت شده روانه آن صوب گردید و از جمله
عطایای خواب فلک جناب درین سال وادون انکشتی یافت
ست بستر کس که محاسبان رایای اندیشه در احکام
قیمت آن چون رگب فرموده در قطع سکنه آن کند و زبان
ببین در توصیف و معرفت آن چون تیغ از کشیدن سکنه است
و در ماه ربیع الاول سنه مذکور بستر کس چنانچه مقرر شده
بود برای تحقیق و تحقیق احوال بند و بخت محلات بورغیه
و دیناج بور روانه گردید و از احوال و رعایا و افراد و برای محقق
چگونگی حال تحصیل معلوم کرده بکنه معامله فردا فردا رسید
خاطر خود جمع نمود و وظیفه خواری از اموال بنور بهایه را فرو
کرد و در ماه رجب سنه مذکور بسبب رانده شدن مواجب
ملازمان از یک لکه و چهل هزار رومیه بقوری اکثر از غوغا نوال
سنه اهدی و ثمانین بر طرف شده چه که از آن ابام خواه
شدن باقی بود و فادوم علی خان که بسبب عارضه بیمار
خفقه در آمد و رفت است طریغ اندک است بیل و

ات بیل و تافلی میگردنیز بر طرف شد تا بدین کار خویش
 بنشینن لیکن نتوان دین مردم بختن و در ماه مبارک
 رمضان سینه اشنی و ثنابین ثناب و الف که مستر کسلی بود به
 عازم مرشد اباد شد نواب فلک قدر تا بهلوان کوله استقبال
 کرده با اتفاق هم بشهر معاودت فرمودند و در همین ماه مبارک
 رمضان که میر سیاه خان را القلیف خانه سلمانیه کردند و او شان
 قبول کردند سید اکبر الدین خان را بخلعت خانه سمانیه
 مختلف خانه سرافراز کردند و اندیند و خان موصوف و چهار راجه
 امرت سکنه را در اتفاق کردن کار و بار سرکار تاکید بلیغ فرمودند
 بابر را بس اینقدر زندان که بودیم طویله زندان
 و در اوایل ماه ذی قعدة سینه ملکور بموجب حکم کورنر برای
 فغانیدن کاغذ حجاب عازم کلکته شدند و بعد خبری که حساب
 و کتاب مفروض کردند و با هم جشن و سرور رسید از طرفین بلوانم
 ضیافت و مهمانی برداختند و داد بخشش و کارانی دادند
 و اواسط ماه ذیحجه سینه ملکور کورنر نواب فلک جناب را

با دیوان و عرض بیکی بخلعت خاص کبکی مختص است استقلال
 تمام روانه مرشد اباد گردانید و نواب مستغنی الالقاب بهر یک
 تشریف آورده برای برگردن خندق که فرامیس از دوشال
 سفر میکرد و محمد علیخان فوجدار ناکید بلیغ فرموده روانه مرشد اباد
 متفرع و جاه گردیدند و چون بهر سال مصالح کلی اضافه شد
 دعه رعایای دست و پا شکسته میشد و برین سال از کثرت شرکاء
 در حکومت بعالی معرفت رسید و فتنی برین حال و
 سرگردان گردیدند و رعایا از اطلاق و زمیندار از زمین و
 مردم از شجره عالمی و مهاجران از داد و ستد دست بردار
 شدند و بنا بر رفتن محصلان متعدد زمیندار و عاقل که مبلغی
 خسارت میکشیدند و برکات و بران میشد و فوراً در اران
 و ورود و طبقه خواران بعنوان کفالت بجا بمرحمت آباب
 نواب فلک قدر متابع گشت و مجمع از احوال این طبقه
 مظلوم و مایه محرم اینک بر آن گروه که در مخالفت و نفی
 بدو معاش مقرر داشتند بر خیزد و هر خدا ناستان کفالت شده

شده اسنادهای آن ماطر و مالک و وظیفه مقبوضه
 گشت و چون مقرر شده بود که ائمه داران مثل رعایا
 رعیتی هر زمینی که در مدد سواش داشته باشند همه را
 مزروع بخته محصولش بر کار خالصه شریفه میرسانیده
 باشند بنابرین مردمی که از عمده این تکالیف شاقه
 بر نمی توانستند آمد جمعی را که آثار صلاحیت و رانایی
 احوالشان پیدا بود بغرض حق مال و گردن اطفال
 ادای مال امسال نموده نقد جان را برای سال دیگر ذخیره
 می کردند و برخی از بچهای مستحق شکجه و تغذیه بهم
 رسانیده دم نقد داده از فکر سال آینده خلاص
 میشدند بچوالش خوب میخوردند و میدادند و انگلی
 از بهیلاقتی بر خاک می مردند و خوار و این احوال از صوبه
 بهار تا صوبه بنگالابریک هیچ بود بلکه بسبب ترحم نواب
 فلک جناب در صوبه بنگالابریک نمیشد که در صوبه بهار
 روی داد چنانچه از عمالان بهار مثل مرتضی قلی خان

شخصی که اگر تمام بند مثل او بچیند بهر سیدن مثلش و فاش
در خدمت او حکم نوکر پیدا کردن باید فخر کند در قید و
حبس و شکنجه و تعذیب ناجی است فراره عدم کردید
لاف سرچنگی و دعوی مردی بگذار عاجز نفس فرومایه
چه مردی و چه زنی کت از دوست براید و بنی شیرین کن
مردی آن نیت که مشتی بزنی برود بنی و دیگر
مرزانی برادر مهدی علیخان است که دم نقد در عالمی
که ک بورداده راه افتا بهود و دیگر
مرزا محمد علی و شیخ عبدالشکور و قش علی
بذا و اگر بدین طریق اسم با اسم احوال
عامل و زمسب دار و ملکه صوبه بهار
یک یک نوشته شود حسب جزو
که عند ما نند نامه اعمال جباران
سیاد باید کرد کرکندت
سدر خلق مرنج که نه راحت

که زراعت رسد ز خلق و رنج از خداوان خلاف دشمن دوست
 که دل هر دو در تصرف اوست و حال آنکه از باز یافت زمین
 منزع لغتی معتد به بجهول موصول نشد چه که از ارضی که بر کافض
 نمودند ائمه داران از زراعت آن دست برداشتنند و بتکلیف
 و تغذیه مال مرکب گشت و کار کنند آن زمین همچو دیران
 و ائمه داران و منار عیان عاجز و حیران شده در سینه اربع و نمان
 پایت و العت در ایام قحط که از سابق ظلام آینه بوضوح خواهد بود
 در کمال اضطرابان شهربین دادند و از ترس بیم آفتهای دیگر که
 حکم یکجمله نبود این رعایا مضطرب و عاجزان متحیر میخواستند که بجهول
 فلک قدر کما یستغنی احوال خود معروض دارند و جزای اعمال و
 منزای افعال جبران عاصی و جانیان قاسمی در چپ و کنار روزگار
 شان نهند و در واقع که همه بکوشش مبارک میرسد لیکن چندی
 که مقدور تلافی نبودن برین دوزخ و دمانها سرافکند و در جمع
 ممالک بسبب تجارت انگریز که بر ممالک موفور و سلفی و محصور بهم میریزد
 ادواب منافع سوداگران دیگر از مسلم و کافر مسدود گشت بلکه

ویران از سودا و معامله ممنوع و سود و منافع مقطوع گردید و بسبب
 برخاستن چوکیات زمینداری و پادشاهی از راه دزدان و
 قطاع الطریقان سرنورنش برداشتند و بسبب یکجائی شدن
 محصول ساریز بود که آن نقصان کثرت رسید چه که حسن الملک
 تا عظیم آباد بیک نرخ گردید و تا حال که نواب فلک جناب در حوالی
 نواب حسین قلیخان تشریف داشتند در بن راه فرخته
 مال انشی و ثمانین پائنه و الف که حوالی نوبخت مشتمل بر عام
 و خاص و حاتم و ضلوت و محمل سرا و خوش پوره و قواریا و
 آبشارها و باغچه و بقاخانه و باورچینه در حال حضرت و نفرت
 ساخته شده بود و در فرخته و محبت مقرر کرده بآن ایوان
 و پذیر که جای نوشندگی و کما مراد است بمسند عز و شرف
 جلوس فرمودند و همدین سال که رای هر لال بیستگاه خالصه بود
 س لک سبیل جهنم گشت رای دولت رای را مخاطب بر وجه
 فرموده بدین خدمت والا سرافراز فرمودند و الحق که در
 تصدی کوی و امانت داری و وفای کوی از مستقران

از متقدمان و متأخران برده و در رسوم اداب و سنن و رعیت پرور
 معلم اول میتوان گفت و ظف الصدق ایشان رای سدر سنه
 در سن برت س که کجای حسن صفات موصوف و نجی و کریم
 نفس مشهور معروف و درین آوازه ایام که فقیر از روزگار خوش
 دل نمک شده بود از راه نوحی اکثر معنی این شعر از ایشان می پرسید
 عجب که شکستم این کارگاه مینای که نشسته خایه و من در لجام
 زخار و در ماه ذی کعبه سینه مذکور از حضور پر نور حضرت صاحب قرآن
 برای آن مرصع رشیدین دیوان عدالت و اتمیت نالک خاص
 همراه بهتو خوش آمد و آن سلاله خاندان مرتضوی بر آن نالکی
 خاص بوسه داده و اداب بجا آورده بوی فرمود و در انجمن
 سینه نکت و ثنائین نماینده و الف ظهور طوفان عظیم و شدت
 بهوب مصر عظیم موجب خرابی حویلیهای بساکنان و اندوه
 که کورز برای جشن پوینان از کلمه بر شد آباد آمد بتکلیف
 نواب مستغنی الالقباب در عمارت انگریزی فضا طبع که
 در همین ایام با تمام رسیده بود فرود آمد و درین روز با این باغ

نمونه بهشت برین شده از یارب تین امتیاز پیدا کرده بود
 چه گویم از آن باغ پر آب و تاب که توان گرفت از بهشت کلاب
 شراب از گل و جام شبنم عیان چه کیفیت می ترشیم بنان گویم گل
 و غنچه ها و جبین چو منقار بل بود در سخن ندانست در رب کل
 عذیب چو در پرده از صوت غیب در آن شادمانه دارد
 حساب که کل میکند کار جام و شراب کم نسبتش که بخت خط
 تفاوت بدین از کجا تا کجا است و چون چنین بویان بدست ترتیب
 یافت برای مسلخ باقی بر کنه ندیا جواب و سوال درشت با بخت
 و مقصدان فاله شرفه بمیان آمد و نواب فلک جناب از اهر
 البت بر آورده ذمه زمیندار کرده برای تقید بطریق امانت و
 وصول قرضه بیک صاحب ذوالفقار عس خان را مقرر نمودند که همراه
 راجه بوده مال و احب سرکار و قرضه مذکور بوصول رساند و
 حاجی عبدالله که در بر کنه بیدار گنجایش زمیندار قرق کرده گفت
 قانوگوان و مقصدیان ضبط کرده بود تمام عمله شتم بظلم و تعدس
 کرده او را در غضب نواب فلک جناب انداختند که چون از بر کنه

از بر کینه بیاید زمیندار با بایب مجرا شد و او را بحضور راه انداوند
 و او ازین غم و غصه که بجای آفرین و تحسین بلعن و لغزین گرفتار
 گردید که میان را تا دامن چاک زده خود را بصورت فقرا
 آراست نواب فلک قدر ازین حرکت نامناسب که در شوبه
 عالمی ازین قیل قیل و قال بسیار میباشد بطیش آمده قید
 و حبس فرموده محال ملوک را ذمه زمیندار کردند و فرامیست که
 از قلعه سخن ممنوع بود و از دوسال شروع بحفر خندق کرد
 و خاک را اندرون خندق بطریق دیوار قلعه جمع میکرد
 و از گفته محمد علیخان از بنجار دست بر نمیداشت و نیز تاکید
 صاحبان بود که نوعی نشود که نزاع بمرسد بنا برین تاکید که
 میباید نمیشد درین پوینان صاحبان چنین مقرر کردند که محمد علی
 مردم غریب و بیچاره است بجای او شخصی که اندک رعیت ظاهر
 داشته باشد مقرر باید کرد لهذا نواب فلک صاحب محمد علی
 محنت طلب بقیام جنگ کرده فوجدار پور نیه گردانیدند و رضی الدین
 خان را ملقب بظفر جنگ ساخته با سیداران و مزدوران

بسیار بهو کلی رخت فرمودند که خندق را پر کنند و بکنه مساوی
از تغیری حکیم زین العابدین خان بجای اسمعیل هم زلف خود معطر
فرمودند و مجال راجش ہی باتمام بدلیل الی عنایت شد و
بعد اتمام جشن پونین کورز معاق ظفر جنک به خوردن ضیافت
بجلی تمام بکلمت رخت شد و چون فرا رسید از ضیافت
ظفر جنک نیز ممنوع نشد کورز یک لک پتان با یک بلطن
تلنگه فرستاده بزور غلبه خندق را پر کرده ازان طرف خاطر
خود را جمع کرد و بهدین زودی دسترس کس از کاه خود
عزل شده اراده رفتن ولایت نمود مسیح زراول که برای
معامله سپرد و معا جتن کرده بود و او بموجب حکم او تن بحال
ورنیه از قرض داده و زربیب خرا به ملک بوصول رسیده
بود جبران شده التی بنواب فلک قدر آورد و نواب برصوف
برای خاطر دسترس کس هرگونه سیاست که لازم و در دانی
میباشد بر سر او آوردند و آخر تمام خانان او با خانهاست
کما شته بطریق ما غارت بفرخت رفت غرض که فتنه لکوک

لکوک ای الوف با عرض و ناموس بر باد شد و بیدین ایام
 بپسر مرزا زین العابدین لکاول لبیب نرسیدن خوان نگدان
 از شهر بهشت طایع بیاب رسید و بعد دو هفته روز مرزا
 موصوف نیز از کار تغییر شده لا بهوری بیک برین کارافزار
 گردید و عوض مستر کسی مستر سحر و مستر مار رسن لکاور و بار
 خالصه شریفه معر شدند و متعاقب هم حکم کوسل رسید که
 در راه شمس و قمری ده روز خرق است در راه تخواه داران
 بحساب شمس میداده باشند که نقصان سرکار ده روزه کینه
 نشود و این حکم عام از ارسل خوانه بادش هی و دریا ناطم
 تا زمان دیگر اجایافت و مرزا مستر برفاج الدین لقاص
 بیک دختر خود بوس طلت محبوب داروغه اهل طرب
 بنواب سیف الدوله گذرانیده باین وسیله دخل کلی
 در مزاج نواب موصوف بهمرسانیده جرات و جبارت
 ورزیده از وفات عاقبت نایندیشده از طرف نواب
 سیف الدوله مستر مار رسن را تطیع کرد مستر کتور با نواب موصوف

ساخته با نواب فلک شریع الکاوشهای بجا نموده و تخت
 از سکه و سنوالت تکرار بمیان آمد که طلب مردم از خالصه سکه
 بر می آمد و مردم بعد وضع دو آنه سنوالت می رسید و مبلغ کلان
 بخرج دفاتر که کاغذ و قلم و سیاهی و فرشی کچهری و که از کار
 مجرا بود بخرج می رفت چون بر صاحبان حقیقت این خرج معلوم
 نمود گفتگوی کردند و چون نیک سپید در یافتند که غبنه نیست و
 درین اثنا خطه از کورنزه بدوئی راجه نبکشن در مقدمه برگه نیا
 رسید که اینحال کنجایش بسیار دارد و مبلغی برین اضافه باید کرد
 چهار راجه امرت سکه در درین روزها در مزاج و خل کلی بهم
 رسانیده بودند بسبب جوانی و قلت تجربه رای شان بر این
 قرار گرفت که برای کورنزه باید نوشت که از صاحبان اکثر برالطابق
 امانت فرستاده تحقیق نمایند و بخیال ما مطلق کنجایش ندارد
 و چون از طرف زمیندار خاطر جمع بود و یقین حاصل بود که راجه
 نبکشن که تدعی است خجالت خواهد کشید و الباقی دیده بودند
 که مستر کس که بجا میگز و پوریه و دیناج پور رفت چه کرد

چه کرد که این حال خواهد کرد هرگاه محاسبه پاکست از معامله
 چه پاک با وجود منع بعضی غیر اندیشان برای کوزر قلمی فرمودند
 که بود که حکیم روشن رای بر نیاید درست تیری کلاه باشد
 که کودک نادان بخلط برید ز نذیری کوزر که بموجب
 نوشته ایشان یکی از صاحبان انگیز را با مینغ فرستاد و آن
 امین برای تحقیق معامله انجا ذوالفقار خان را و زمیندار را مختل
 کار دانسته از برکنه اخراج کرد و خود با استقلال تمام ملک ملک
 شده شروع تحصیل نمود و در هر چند برای برافستن امین
 زمیندار سعی کرد و اضا فضا قبول نمود فایده نه بخشید و صاحبان
 کوسل را که مدعا از تحصیل داری و دخل کردن در مفضل بود
 قبول اینغی بهیج وجه من الوجوه نکردند و نواب فلک قدر
 از دست مردم و غنا باز بنگ انده بمشوره چهار اجه امرت سکته
 چنین مقرر کردند که وکیل برای جواب وحوال از طرف خود
 در کلکته باید گذاشت چه که متصدیان صاحبان انگیز از لیکه
 مرستنی شده اند در اندک جواب وحوال مبلغ کلی طبع مینمایند

و کاری که باید نیز با انجام نبرد لهند ارای گاشته ناته که تر را
 بولایت ملکته مقرر فرمودند و شعی که در کوری پانچ این مشوره
 بتقدیم رسیده و گاشته ناته ملازمت حاصل کرد محرز اوراق از راه غم قرار
 با وجود اینکه مرتبه عرض و محروض نداشت بخواندن این شعر مرثیه
 باز کرد که خلوش هر ملک به سگفت ملک آن ولایت
 تواند گرفت و عرض کرد که مقصدی می ملکته برای جواب
 سوال انجا نسبت بغیر اوله و نائب اند و بیاری را برینکار مقرر
 کردن خوب نیست آنها هر وقت بخدمت صحن میتوانند رسید
 و وکیل معین مخصوص به وقت باریاب مجلس صحن
 انکیز میتوانند شد و نیز مقصدی نای انجا از راه عداوت دخل
 گاهی بولکیل نخواهند داد و ارنشند که از آنها هم کار الحال
 بر نمی آید و از هر دو سر می بلعند عرض کردم که گفته اند
 دهن سک بلغمه دوخته به و عداوت با آنها حال نقصان است
 و هرگز میشن رفت نخواهد شد و اگر کسی راه خوردن کسی بند کند
 لا محاله آن شخص در فکر غدر و مکر میشود ارنشند که طفلید

طفلیه و نالجا باشما گفته شود و صبح آن رای کاشنی تهره اروانه
 کلکته فرمودند و بجز در فتن رای کاشنی تهره تمام مقصدیه کلکته
 از منافع خود بایوس شده با اتفاق گرفتن برسیان بن
 بستند و کاریکه در دوسال صبحان انکیز را منظور بود
 همان سال ره نمونینا کردند فهم سخن کردند مستمع قوت طبع
 از مشق مجوی فحمت میدان ارادت بیار تا بنزد مرد
 سخکوی کوی و در راه جهادی الفی سینه نشت و نهانی
 مایه والفت نواب سیف الدوله با کسب اظهارستاری سن
 روانه کلکته گردیدند و بعد رسیدن بمکان مقصود جمیع مقصدیان
 کلکته مثل راجه بنکشن و کولکل کمال و رام چند رای و دیوان
 در خدمت ایشان حاضر شده شریک تدبیرشان گردیدند
 و نواب سیف الدوله بوساطت مرزا اسمیتا که با فتنه
 فتنه وف و بود مصالح کلی بصاحبان انکیز از نقد و حبس
 داده درخواست کرد که اختیار نوکران فطمت بمن گذارید
 و محاللات بقدر جابدا و تنخواه از ضلعه جدا کرده با اختیار من

سپارید که مرا رجوع بنواب فلک نباشد و ذوی القربی
 که بر طرف شده اند بحال کنم صحن الکرز برای گرفتن زر زبانه
 تکی و تشفی بسیار کرده مبلغ کلّی بوصول رسانیدند و نواب
 فلک جناب در نیز مشتاق رفتن ملکته بودند بموجب طلب
 کورز بر ^{۳۳} رجب بسنه ملّور عازم آن صوب گردیدند و بعد
 رسیدن بملکته و خروج لکوک و قیل و قال بسیار و انایان
 فرلک باین طریق رضای هر دو جستند که اختیار ملازمان
 نظامت بدستور برای ازین نواب فلک جناب
 موقوف گذاشتند و نواب سیف الدوله را که در محنت
 عزل برسمان و میر عمارت و داروغه فیلیخانه بودند بخاک کردند
 و ایشان در همان مقام از تغیری نصر الله خان خانمان
 مرزا مسیتارا و از عزل سید حسن الدینان میر عمارت
 میر عباس علی برادر عم خود را و از موقوفه نعمت داروغه
 فیلیخانه خوشوقت غلام بدر خود را مخلص ساخته و خیل کار کردند
 و در همین ایام ملّور فرستادن اُمنابر بعضی محاللات صحن الکرز

انگریز میان آورده کاغذ بسیار کلدی به نثر البیاری بقید کتابت
 آورده برای ملاحظه کردن و واقف شدن بخدایت نواب
 فلک جناب فرستادند و چون مستر ویلس کوثر اراده رفتن
 ولایت خویش داشت و مستر کاتیر کوثری منصوب
 میشد نواب صاحبان برای رخصت معزول و مبارک باد منصوب
 بیکچندی دیگر توقف فرمودند و کوثر در وقت رخصت باج حبت بود
 که ختمی بهشتین بود بیک لکه و چند هزار روپیه بدست نواب
 فلک جناب فروخت و نواب فلک جناب کاشه نامه را
 بخطاب راجع مخاطب ختم عنایات سب و خلعت و
 ماله مروارید و مرواریدهای کوشش و سرسج و جعبه مرصع مفتوح و
 مباحی گردانیدند و چون سب اینهمه عنایات معلوم نبود
 محرر اوراق از راه دل سوزی که همه کارها را ضایع و خراب
 میدید نقلاً از جناب عالی معذور بطریق اف نه در مجلس عام
 بیان کرد که در ایامی که پسر نواب حسین قلیخان از شاه جهان
 آمد جناب عالی بر سر مهر تشریف داشتند بعد تشریف فرمودند

جناب عالی نواب شہادت جنگ مرحوم بعض رسدند
کہ در حق پسر حسین قلیخان اندیشہ عنایات بسیار داشتیم چون
اورا لایق ندیدم برای خاطر حسرت قلیخان عنایات خیل و اسب
وضعت و سرچ و جیفہ الکفا کردم فرمودند کہ جان بابا
الرحوب می بود زیاده برین چه عنایات میکردید الفصہ بعد
روانہ شدن مستر ہر و بلس اوایل ماہ مبارک رمضان نواب
فلک جناب از مستر کاشیر کورنر رخصت حاصل کردہ روانہ
مقررۂ وجاہہ کردیدند و ہو کلی تشریف آوردہ ظرف جنگ را
بخلع فاخرہ و عنایات اسب و قیل و شمیر و مالہ مروارید
و جیفہ و سرچ مرفراز کردانیدند و مرزا احمد کاظم خان را
کہ برای رخصت آمدہ بود برای زرباقہ سرکار کمپنی ارشاد
فرمودند کہ شما ہمراہ بیایید و چون او عذر آورد کہ دین خود
رفتن من بینو و بعد جہزی خواہم رسید بعد رخصت او بخانہ
میرزا کاظم کدیران متعاقب او رفتہ در بازار با ہم دست و کمر بستہ
شدہ خانم موصوف را مقید کردہ ہواری گشتی سختہ

سخته همراه کشتی نواری مبارک روانه مرشد آباد گردانید
 بعد از آن محترم اهداق عرض کرد که مرزا کاظم خان حال افطار
 نکرده است ارشاد شد که بجهت باز عرض کردم که چون حیدرآبی
 محضی است و مردم عام از رویاه بازی او اطلاع ندارند اینقدر که
 امروز بر این شده است نظری آبروی ظاهری عمل بر چیزی
 چند خواهند کرد ارشاد شد که شما بروید و اسباب ضروری
 برایش مهیا کنید و چیز بخورانید و چون فقیر رفت و التماس است
 و روشن شدن کرد مرزای موصوف بکریم وزاری افتاد و قبول
 افطار نکرد بناچار باز بخدمت آن برگزیده رجمن آمده اظهار
 احوالش کرده برای تسخیر خاطر او اسمعیل علیخان عرض بیکار
 همراه برد و چون بهیچ وجه من الوجوه قبول افطار نکرد باز بخدمت
 جناب مستطاب برگشته اظهار احوال کریم وزاریش کرده
 عرض کرد که اگر مناسب باشد روبرو طلب فرموده حکم افطار
 فرمایند ارشاد شد در مضایقه ندارد بیا رید مرتبه سیم که
 ایشان را التلخیص روبرو رفتن کردم او در قبول ایستاد و کرد

گفتم که قوت و دلت رس صاحب بر ما و بر صاحب معلوم است
 اینهمه اغراض بر چه چیز است چون فقیر را در چشم دید بر خاست و
 در حضور آن سلاله خاندان کرم آمده شروع در کبر و زاری
 و ناله و بیقراری نمود که بگری دارم که بی ویران او آرام ندارم و چندان
 قسم های شدید یاد کرد که نواب ملک سیرت را دل بر خوش
 و از راه دین داری اعتبار بر جوف های واهی او کرده و جو جو نمیت
 این محتر را وراق رخصت همو که از رانده پشتند و یکدوش که نیز
 عنایت فرمودند و محنت را به از همو که بگلکته رفته باز همان شوی
 ناپسندیده اختیار کرده در حمایت مستر مدلتین صاحب
 کوچک گلکته نشست بعد از چیمائے او نواب فلک خانب
 احوال او بکوز قلمی فرموده او را طلب کردند کوز نر مقید
 کرده روانه خدمت عالی گردانید از اینجا که گفته اند
 فعالیت کرده را سزا این است باز بیلای محاسبه گرفتار گردید
 و آواخر ماه مبارک رمضان سنه مذکور نواب سیف الدوله
 نیز روانه مرشد آباد گردید و در ماه شوال سنه مذکور مستر

مستتره ی سبن را تب محرق در یافت و از برای تبدیلی
 آب و هوا در ایوان الکتریکی نشانی طبع رصل اقامت انداخته
 بعد دو سه روز مفران جهان گردید و از آنجا که بنیان ایدان
 ان بن را مسموم و جو و انس و جان بر آب روان مکر گذران گذاشته
 و خیمه بر تنی ایدان را فرشتش صنع بطاف شیرین و ستون استخوان
 بر افراشته بهیوسته این بنای رفیع بر کس از ترود و نفاس در
 زلزال و یخیمه از هبوب نسیم حوادث در اختلال می باشد اگر بگذرد
 لشکر اندیشه اطباء صداقت پیشه گشتی حیات ان فی از صدقه
 چارموبه این بحر طوفانی امین توانسته شد متاع هستی سلطانی
 ماضین غریبی بجز فخر خستی نمی گردید و فزونی از افراد ان
 این کلاس ناکوار سر نمیکشید چون این منزل دل نشین جایی توفیق
 و نشانی تشریف بنو و اوایل ماه ذی قعدة سنه مذکور و مترو و بلند
 نواب فلک جلیله از بیماری چچک سفر آخرت اختیار کردند و در
 ماه مذکور والده ماجده این دختر جناب حضرت بیکم صبه که عالمی
 از دولت ایشان بغض میرسید نیز بهمین ازار بر حمت حق

بوسند و باز دهم ماه مذکور نواب سیف الدوله که نوابی بود
 عشرت پشه و صاحب ترف و معاشرت اندیشه لایب
 پادشاه بر کفایت و دمت از کرون مراچی بر نهشته در کاخ و غش
 صدای جز لغات مغنیان و لربانه چیدی و در آغوش خیش
 غیر از تنای صحت سروق دان کنجیدی از سواهی عیش پروای ملک و
 مال نداشتی و از بوس عشرت بکار حکومت نمی پرداختی بهین
 عارضه مذکور جهان فانی را بدو در و کرد و سیزدهم ماه و فیقهه قاضی
 خان پیر عطاء الله خان ثابت جنگ و چهاردهم ماه بهمن شهر خوار
 در بجای اسمعیل منصوب بود باقی احوال حاجی اسمعیل از سیاق
 کلام آینده بوضوح خواهد پوست و پانزدهم ماه اشرف علی خان
 بر چهارمی بر محمد یعقوب خان و هفدهم بهمن شهر علی خان و اما دهم
 خان از بهین عارضه چچک بر حمت خدا بوسند و نهم ماه
 و فیقهه سنده مذکور که نواب بهرام جنگ خلف الصدق نواب
 مستغنی الا لقب تب کرد و عارضه چچک معلوم شد چون
 قضیه نامگزین و الله ما جده البش ان همان روز رواده بود بهر کس

هر کس که ارث و میشد که در خدمت ایشان بندگی از سر
 اقدام اینمیکو و ملو مجر اوراق از کمال روح بندگی با وجود
 انکه نور چشم به از جان مولوی لعل علی که در سن شش سالگی
 بود و در خواندن هیچ کتاب فارسی محتاج است و نبود و در خواندن
 هدایه النور اشتغال داشت همان روز متب کرده بود مانند نشاء
 باغ و خدمت آن سلاله خاندان سید المرسلین قبول کرد
 و بعسم دایه و مادر بدل و جان مرصوف شد که نامه روز بغیر از
 کاف و دست و دهن و طعام و بکرنیا لود و تا جمل روز خواب و خور
 بر خود حرام سخت ناکینه جناب الهی آن صاحبزاده بلند
 اقبال را حیات دوباره و این بنده روسیاه را از درگاه خود
 آبروی تازه بخشید و بعد از روز فقر که سید محمد خان و میر سلمان
 و نواب اسد الله خان و محسن علیخان و مهاراجه امرتسنگه
 بهادر برین خدمت مامور شده بودند مهاراجه بهادر بعد از
 که عین بهنگامه و شدت بود بهارضیه هو ازو که تشریف
 فرمودند و بعد از اوده روز میر سلمان خان و نواب اسد الله خان

ورضا قلینان سقین صابراوه کوچک شده بزرگتر دین بردند و
بعد تفصیلت جناب الهی که هر دو صاحب زاده عایشان غل
صحت فرمودند میر سیاحان خان از راه کنایه و طعن یک فیل
فندق صاحب زاده ناکرود به بر سر بخشید و رضا قلینان ایضا
سرچ مرصع فندق فرق مبارک این چهار کوهر مراد کرد و ولای
اسد الله خان که در سن هفتاد و یک این تخت را بر خود
اختیار کرده بودند از زده خاطر شده خانه نشین گردیدند و حسن
خان صاحب بعد چند از نوکری بر طرف شده گوشه اختیار
فرمودند حجر اوراق از آن بلاد ناکه نایه نجابت یافته و یک
کلمه تحسین و آخرین نشیده شکر الهی بجا آورد و سید محمد خان
که از آوای مهاد راه بهادر بودند بعد چندی تحصیل داری
برگشته راجت بی سرافراز گردید و حکیم بهر محمد که معالجه
هوازد و کاه بهادر کرده بود از توجه او تن خطاب
حکمت تأیب خان مخاطب گردیده بغایات اسب و
فیل و خلعت و سرچ و باضافه در ماه بر مردم مبالغت نمود

نمود آن کس که توانست نمیکرد اند او مصلحت تو از توبه میدانند
 و از تصدق لبین و معصوم مولوی ملک علی نیز از دارالشفاء
 حکیم علی الاطلاق از همین بیماری شفای کامل یافت و درین
 سال شعله این بلا بسبب نیایدن بدان نوعی زبان کشید
 که نزد خنک بر و جوان را به بوخت و هر روز هزار بار این بلا
 گرفتار شده مگر راه عدم گردید و آخری شدت نقش
 غریبی کفن و دفن در بازار و محلات افتاده می ماند ملام
 به مبالغه اینکه لکها ازین عارضه جهان فانی را بدو کردند
 و بسبب زیاده و محظ که از سابق کلام آئینه بوضوح خواهد بود
 یکی این بود که مردم بسبب غم و الم عزیزان مطلق در فکر و خیره کردن
 نشدند بلکه فرصت نیافتند عافیت رخت برکنار نهاد
 بلکه حسب از دو با بقیه افتاد سن شریف نواب سید الدوله
 بیت و یک سال و ایام حکومتش سه سال و یازده ماه قمری بود

چون چهار پسر میر محمد جعفر خان در عین شباب

برستوری که در قسم زده ملک بیان گشت کجی لحد اختیار کردند
 بجای ایشان چنانچه گفته اند برعکس نمیدانم زنی کافور مبارک الله
 که در سن یازده سالگی بود و ماه ذی قعدة سنه ثلث و ثمانین مایه و
 الف بحکم صحن انکیز بر سر حکومت جنت البلاد بنگالاجون
 نمود نواب فلک مرتبه شناس مامور بمحکم الدوله متنی حکیم را که جمیع
 اطفال میر محمد جعفر خان را مثل فرزند خود در ان خوش شفق پرورش
 کرده بود اعتبار تازه بخشیده خلاف عهد سیف الدوله در عرصه
 روزگار آوردند و علی ابراهیم خان بهادر را دیوان سرکار ایشان
 مقرر فرمودند که به صواب و بد ایشان دایم و درمی بخرج نرود
 و لعل الله خان را برستور خلعت میر سامان و سید حسن الدین خان بهادر را
 خلعت میر سامان و محمد نعمت را خلعت دار و علی غلبنه عطا
 فرمودند و علی نقی خان و امین بیجان و خواجه عبداله و محمد نقی
 قمار باز را بلکه کی نواب مبارک الدوله مقرر کرده تاکید بلیغ
 فرمودند که سعی باید کرد که بر خلاف بزرگان خود خطی و کواوی
 بهر هند و زبان فارسی رایا و کیه و ده شمشیر بیک زانین بد

ز این بد چون کند کسی ناکس نبریت نشود ای حکیم کس
 باران که در لطافت طبعش خلاف نیت در باغ لاله روید و در نور
 بوم حسن و مردمی که از بهله نواب سبقت الدوله روز و روز
 مقرر داشتند خوف کرده بر طرف فرمودند و جمعی که دخل
 محاسن و محافل نجم الدوله و سبقت الدوله بودند از آمد و رفت
 خدمت مبارک الدوله ممنوع گشتند از آن میان احمد علی خان
 میرنقی که بدو نون لسان و یک یای ابلیس این اسم شریف
 شده و شخصیت از صفای باطن برانیده تخته سینه باور
 مشق مفردات نویسی جوهر تبیین در هنگام دوستانه
 از بهمان سحرش کرده و در حسنی و چالاک کوی از محبت
 ر بوده لطفش فرار گرفت تا شیطان در مزاجش دخل
 نیافت و قاتلش ایستاد که راند پسندید تا بچه در خیرش بماند
 زبانش بطق اشتنا شد تا بر آباله سلام گفت و
 کوشش بر سخن مردم گذاشت تا حرف از زبان ملا صدیق
 و طریقه نبرد تا خود را بصورت ابلیس ندید و در مدرسه همز

چیزی غیر از اجزای بدنیش از احوال اوست که دندان برای
طعم و زبان برای کمال و گوش برای شنیدن مدعا و چشم برای
تحریص و دست برای طلب و پا برای سعی خلق است در هر چه خداوند
در همراه نالکی نواب فلک قدر و دیر اول باضافه در ماه و دویم
با نفعم سه هزار روپیه عهد سیف الدوله که معاف فرمودند و
بعد از آن بخلعت خاص و جیفه و سرچ مفرغ و میای کردید و بعد
چندی بخدمت میر عمارت سرافراز شده بنیاد و امیت او جهان
مکذانت و انار ان نیت را از عالم بر انداخت و در یک
در محل خود بمقتضی ذکر خواهد یافت اگر کسی وصف او را
بیدل از بخت آن حکوید باز عاشقان کشکان معشوق اند
بر نیاید ز کشکان آواز و میز استیای برای فهمانیدن
حساب و کتاب خاندان مقید فرموده بعد دو سه روز از
مهم را چه امرت سنکه بهادر از سر تقصیرش گذشت به
در نوکری بحال و برقرار فرمودند و دختر او که در محل برای نواب
سیف الدوله بود بموجب درخواست او حواله او نمودند و در

و چون بامنی یکم برای این امر که کردن لازم و جازم بود ناخوشی
بمیان آمد بخدمتی یکم در تعظیم و تکریم او گوشید و قطع آمد و رفت خانه
او فرمودند و این حرکت مزید عداوت و حسد که لازم ازین فرقه است کردید
و دختر فضل الله خان بهر خط و خطا و الله خان تا بجهت برای مبارک الدوله
نمود استقامت کرده مجلس حشمت را راسته بکوشش مردم دور و نزدیک
رسانیدند و درین بونیان برپا محال عده مثل پورنیه و دیناج پور و پور
و سیراهم و بهتوریا و جهانگیر از طرف صاحبان انگلیز جنابچه مقرر شده بود
انسانی انگلیزی مقرر شدند و محال هندوستانه تیر برای وزن شعر بحال
برقرار ماندند و چهارچوبها سکه که مرد پیری با خوشی بود از رفیق این
برگذاشت و همانکیز که برادرش بهت است که از طرف خود گذارشته خود بر شد با
لعه خلوت نشینی اختیار کرد و در سلخ صفر سنه اربع و شصتین مایه الف
والله ما عده محرر اوراق بر حمت حق پوست و اول ماه ربیع الاول سنه
مذکور سبب نیاریدن باران یک سال تمام و نزول بلکه سبق ذکر یافت در
کل مملکت بکماله و صوبه بهار تقدر یکک عظیم شدت قحط و کرانی
روداد و اجناس غده وجود غنقا پیدا کرد اول خوارای مردم نهر دریا

و پنج رخ کنده گردید و آخره که در نهوس گندم سینهها چاک در تنه دال
 دها دو نیم گشت و پنج بصد پنج بدست نمی آمد و برای کرده نانی در و نهها
 چون نور یافت و دو حسرت اجنهای دل را سوخت و در کمان بقال
 جسی بوی که درک دنانندان با و زمان گفته جان میداد و حرارت صغرا
 کام شیرینی فرشان مرکب تلخ ساخت مردم چون گرم پدید به برگ خوردن
 تندر و از شدت جوع پیوستن چنان افتاد تا کار سینه خوردن رسید چون
 تفصیل انعامه از اوراق تقریر و افراذ تحریر و قراب و انچه افواه افروخت
 اتفاق میکند که کاهلین و ترکیب از شدت جوع و قلت قوت طاقت کردند که
 کوکری از جان کنند فرصت بفر کردن نمیشد و مرده توانمیرفت که دیگر بی
 بشوید دست از جان خود می شست و آنقدر طاقت در مردم نماند که زنده بود
 در خاکند و مرک آنقدر فرصت مهلت نمیداد که اجزای احوال با کفان
 سازند کوه کوه و انبار و انبار نشانی بجای اجناس در اوراق و محلات
 افتاده می ماند و از خوردن اجساد و پوشش و طپور و تپا جوش و در شستند
 غرض از این بی فتنه زیاده بر فکر و نفیر در صومعه کمال و بهر ملک گردید
 و کمال تپاه با هزاران ناله و آه که پسندید حضرت نام روی میداد جان شیرین

بهر کس

بصدیقی دادند نهادن نور از روش و طیر و ماهی و نور کبریا که شد
از پیرادی اتقانش محبت همدل خلق جمع می نشد که اگر کرد
وسیلای قطره بارانش در نظر کارگاه دانش و پیش و درست
از پیشانی نور روشن ظاهر و روشن که هر امری که در عالم صحت نیاید
از طرف خیر است و نیز حکام را در آن دخلی هست بلکه با حق تعالی و ویران
ملکیت درست و خیرت عقیده اینهاست صاحبان انگریز که مالک ملک اند
مطلق با احوال غریب و دشمن و متصدیهایی که هرگز به بندید نظر نموده اند
نواب مستغنی اللعاب برای اندکی نیکی و نیکی چون معذور و قتل و
خارت اهل قند و وفاداری است بقیالیهایی بخود فروش صاحبان اگر زیار
از بیعامله بی پرور یافته حکامندای ظلمت ده بستند و کارشتر از پیر
خوار و ضایع میکردند عین کست خیمت گفتن در چنین خدمت
بشرح آنچه آفت و فتنه و غلبه بر این دیار بوده از خوبی و کوار
چون مواد خالص جمع از پریشانی شده چون زلف خوبان تار و
دخیره آنقدر بعد که سال آئینه همان غلظت که منتهی به نیست و سستی آواز و
شدن لیکن از وقت روپیکه هزار میر شد و نور ملک قدر از غلظت

اعتراف کند و دست بر نمی داند و همین بجا میفرستادند و در وقت که نیتها را گرفته
بفرستند و طبع کرده اند آن ده از بی اتقوتی که کس نکند و نیز تحقیق کنند و بجا آورده
و کسیت یا از پواری است و وافی نمی فرستد یا اگر آن و چون تقصیر خیراتی را
بشعوت فرستد از کتایر خان شاد که به واقف مزاج بود که آن خاطر نشند
او نشان میفرستد و بعد چند روز خانه نشینی که حضرت مکه معظمه در خوار است
نمودند و حضرت انصاف از نعلانی در شتند و چون صاحبان انگریز بنوکان خود
بحر یا زده تا رفته میرادند و از آن نظامت و سرکار نواد علی بنیان
طعن کشادند و اقا لاریست که خدمت با سبطی سر او است که صاحبان انگریز
میکنند بنایین نواب تقی اللعقاب نیز قدری از دیوانه تیر چرخ و قوت
از کفایت کوشش فائز کوخرب که به مبلغی نقصان از سر کار دارد و خاص
عام قسمت فرمودند و اکثری از غریبا بدولت غلامی شاد طبع که در آن
ایام سحر شارح عالی شان طرف شمالی طرح فرمودند و بایستی باری باری
بهالاجیه بهادر و اسحق الدین خان بهادر دار و غنیمت شارح در جبهه بهادر
تویر شد و تقویت المیوت میرسدند که به تفرقه فرمودند که در بعضی روزیه تقریم
دارند که در آنوقت یک چهارم برست نمی آید و خرید که میراده باشند و شنیدند که

چهارم چنانچه بی خبر از بنارس غلامی پیدا شد مایل شهر قسنت که غرض از آنست
 چند روز قید میماندند و از آن بدینجا میافتند از تفصیلات اینجا
 و بسبب این میهمانی مردانه آن یکانه آفاق بود که کوشش و اندیشه
 قدر در میان هر دو از آن جمیع سیر از آن جمع و جمعیت است که در میان
 زیاده این توضیح موجب تفصیح میگردد و در این ایام قحط بنوشی آتش که می
 چند خانه کاهی مکرر نام در شهر باقی ماندند و در کتب کاسیه را بر سرند و بعد
 که جناب الهی بفریاد رسید و چشم از بر احوال مردم نمک و غله سال میبرد
 و دست میفکند کوتاه کرد و به باریدن باران و بقیه و می مردم که دیوار را چهر
 و پوشش نداشتند و بر رهنه در فراق صاحبخانه دار ستاده بودند از آنجا
 و یکدیگر به بی نهایت خوار و بران گذرد و درین سال مضمون این شرح معانیست
 نیز که وقت آتش نشانی بود آب و چون آنحضرت را اینچنان بهادر بر سر
 بود که بهار از دست بگذرد و خبر آنکه اراده داشتند فرمودی آنقدر از آنجا که
 به خلوت یوان بعد از غروب میجو که بماند و مثل دوستی این و فرمود اکثر
 کار که از آنجا بود و آنکه قدری از رفع بنا فرشته لغت خالی بخلوت میسازد
 سر بر می کشیدند رفته رفته و فلان شد خام نقاشی در حین که بود
 الهی

به
 باین
 محفلت

صحب

احوالش پرانوار اگر ایا اندشت بحیرت کرد چه عجب و اگر ناظر دیدارش نشو
 عجایب المخلوقات در پیش نظر دالعی عجیب علی الصباح بوی تو
 بخیزد صبح روز سادت بوسه باشد بدلتی بوی تو در صورت تو بایستی
 و بی پایان نه توئی در جهان بجای بی غرض باو بخت غلخانه ساینه و غرور
 برقیقه مبینی و صبا باری از بی طودی ورق سیاه و قیدار هم نشانه
 در فرست بشیر نام خوش نیافته در لفاق چون قلم زبان و تیره دلش
 دلاوت بیکان بجایت بر صورتش موی در اصالت از حالتش پیرا
 کس نیاید بیای دیواری که بر آن صورتت نگار کنند که از آن
 باشد بجای دیوان خلق اختیار کنند القه مجر مشغول شدن بکار
 خانه ساینه از فرط کار داری و کثرت تجربه طعام بخت را وزن کرد و در
 برو آینه اظهار خبر رسیده و تعلقات یکبار طعام خاصه موقوف کرد
 دستار خوان حضور مختصر ساخت و در عهد او وظیفه خوانان خوان نوال
 موقوف شدند ضایحه حرار اوراق از آن سرکار عالی بدار بخرید خوان
 چیزی دیگر از نقد و جنس نیافت موقوف شد و بعد چند یک به نور
 و میان ملو نایب خانه سامان بر او ای اجر صادر شد بجایه رسید هر که

در خود در حال نشاند تا بمرز نیاز مندی از بکار و پادشاه کن کون
 بی طبع مندی و خرج روشنی از اکثر مقامات حضوری و غیر حضوری نیز
 متوقف که بلکه ضروری است به جهت روشن فرج تنگی و اینک در
 از یک کار دانی اکثر رو بروی جمع بر زبان آورده یادگار است با از اوقات
 و این معالی ابوالحسن خان بهادر که سید حسن الدین خان بهادر که بخیر است
 منصوب میگردد نوار فلک قدر با ستم راج ایشان شیخ خیر الله خفاری
 بخیر است معارف بهر کارخانه سرافراز بخیر است و دار و یک نشانی باغ
 از تفریح علی بنان نایب الحسن الدین خان با قاضی تقوی رضی الله عنه و در درگاه
 معارف است باغ مذکور اول به یوسف بیگ نام شخصی و بعد چند روز بعد از فضل بن
 و بعد چند روز از زمان خان تفریق رفت و مصالح دارای معارفی به تفریق
 تبدیل که خرج تفریق را به صاحب که کند در نقش بجای بکن است که من زبان
 جاری شد لیکن بجای حسن بن هم درست بوده که تمام آب می
 آلودند و همین قسم در چوب و خشت که قسمی که در رخ تفاوت شد در خشت
 صفی روی دلد و چون از هیچ طرف نبین و ضیانت برسد الحسن الدین
 بهادر با وجهی حجت و جور صاحبان به توفیق بهر است این تحفه دارا

در این

دست آویز خود که بر ریه نام برده و این تخفیف را بر خور می نمایند
که آفتابی مردود می شود و یا آفتاب می باشد و بر روی زمین می آید
طعام که در آتش و آتش است و این مقدار بخال یکس که در آتش
تخفیف می خورند و بر روی زمین می آید
ولیکن بخور که گویند بر سر آتش است و این مقدار کفایت می کند
نیاید شنیدن رگس و در همین ایام که سر می خورند و ضعیفی را
کشت و در تبدیل هوا و در آتش و در آتش یکس چهار نفر
از کوسل مقرر شد که در خور و کج و در آتش و در آتش و در آتش
مستحقان که در در مرتبه از سه نازل تر بود و صاحبان دیگر مانند حرکت
حرف علت هر روز بی از راسبان تغیر و تبدیل می شوند و صاحبان
آنکه بی جای دیگر مقرر شده در ملک پراکنده گردیده خبر اطراف گرفته
معال اندر ملک که با این کار می دیند و معطل بخت رتق و فتق و
نق مکتب به غیر از اعتبار و در ملک و در ملک و در ملک و در ملک
تتبع معاملات خالصه از فیاض و حال و استقبال بر ایشان و
به نوبت القاب مراعات خاطر ایشان با کمال تقوی می نمودند

شخصم چشم عالمیان خوب نظر است در خشت باطنم سرخشت قلم پرش
 طاقوس و نقش و نگار یکدست خلق شمس کند و از بخت از زشت پایی
 پوشش دار طوفان مستر موصوف مشی صدر الدین که کجیج صفات پندیده
 موصوف اندر ز روز در خدمت ملاطفت قدر حاضر بود و بود و از خوش
 تیا و تشفی منعم از قناعت تو کم کردان که در لوت و لوت چشمت
 نیت کج صبر از حقان است هر که از صبر نیت چشمت و صاحبان
 یکیش مرشد را با چنین مقرر کند که در هفته کار و کوشش بکفایت
 برادرهای و برادران ملک و تنظیم و تسبیح معاملات بردارند و حکم و کلام
 دید صاحبان هیچ امر اجرا نیابد و هر چند سال مهال و چه بهاسنگ
 عالم انبیا و مردمی و جهان فرشته صفاتی بهی صفا و خیر و قوت
 این زندان اختیار کند بعد از آنکه شدن همراه او در آن کم ناکام
 رفته مکان اصغر شود و منصب جلیل القدر مومنین از تاریخ
 فوت شیخ کمالهت تسبیح و تسبیح بهارچه از دست نیک بهمار
 خلق صدق آن کان سخا و ورت تقویض یافت و هر چند سال
 بهار ایم خان بهار و بهار ایچ از دست نیک و تسبیح بهارچه بهار

وفا

۲۳۳

و اتفاق از اتفاق روز درسم بچید و این هر صاحبان در اتفاق
 نه بر وجه روزگار که بعضی بچینی که علی ایام خان بهادر و اتفاق آن ضرور
 میسر نیاید نه با هر چه عرض میگرد و همین قسم بهار و نور و نور مستغنی
 اللغات نیز از اتحاد ایشان دریافت فرموده اند و هر یک از ایشان
 نمیپوشیدند و این اتفاق نیز از اعتبارشان که هر دو در اتفاق اینها
 رازها در پیوسته خفا افتاد و در صد ضایع کردن کار هر یک شدند
 و در تماشای بیانی از حول هر یک نشسته اند و هر یک از ایشان
 اینها دست از اتفاق بردارند صاحبان که مطلق بگویم و در زمانه
 آتشها نیتینه و فریادی بدو دست قیام گرفتند تا اینک با آری
 زمانه بفریادشان رسید و در همین اتفاق با اتفاق نشاندند و در
 کلام آئینه بوضوح خواهد پوست و با قایل و نیا شدین و بر قیام
 نه و نایستیزد با سبکسار اگر نادان بوخت نیست گوید
 خمیازه شمر می دل بگوید و صاحبان که بهادر و نیتینه امید
 سرکش از رزم جوئی و در هر هر هفت جانها اند اگر نچیز باشد بکشد
 و هر دین سال حاجی را عیال و جناب بپیم و همه خوشدامن ایشان

بعد ضبط کردن جمیع اموال ایشان وزن ایشان فرزندان ایشان گرفته
 عیان محض از خانه بیرون کردند و ایشان چند روز در کوچه سکونت گزید
 و آنرا که بلای میساخته بودند چون نداری تا سخن در نه میز مالدان آن
 بهر آنکه میسر میسر هرگز با فولاد بازو میساخته بودند و چون
 سال نوار طلعه برای ستر فلک در زشت طالع حکم تباری جش فرمودند و چون
 حکم خدمت گذاران را دیدی اندوز بهرگاه لغو فرمودند و آنرا که در
 از جش چنین مانند سبزه فلک را آسمان که از فرخ اختران لاله رنگ بهرستان
 بهر لاهی آتش چراغان را آستین یافت دریاچه بزرگ آن ظدار از پرتو
 چراغان و جنبش لب آن بال رنگین تدرولک پیر لوله که آن کردان
 از رنگ آن چون اختر درین فسرده و زانند این هستی دراز آنکه آن رنگ
 دشمنان را کایه خنجر در میان درگاه و بار یافتگان با رنگاه در رنگ آن
 و زبده لاله از نامها بکشیدن سخنهای و سکه که از و بیام را از
 آینه خاطر دهر باشند و در پونیای این سال صاحبان فکر و خلعت میند
 و حال آنکه بالکل موقوف کنند و در پهای خلعت ناظم و نایب صوبه انصاف
 فرمودند و خلعت بعضی از جوانان نظامت نیز موقوف شد که نیز به را نوار

و در این سال که در این سال
 و در این سال که در این سال

خدا

وصول شدن مبعوضه اضاده و عقل است بقلکته کینت ایوان و غیره
 طرف مشرق نشا طایغ موضع اکثر طرح فرمودند و اهتمام آن بیهوده
 قرار یافت ایوان در طول شرق و غربت بیست و نه کز و در عرض یازده کز و
 شش کز و ایوان دیگر و بیاض در طول جنوب و شمال بیست و نه کز و در عرض
 نه کز و چهار حجره و هر طرفش سایبان مسطح که آنرا بازده گویند عرض
 دیوار یک نیم کز و بنیادش هفت کز و تماش ریخته و این اسس
 تاسلهای دراز بایکدیگر بجایماند از زر و سیم راحتی برسان
 خوشیست بوی متغی برگیر و اندکین خانه از تو خورماند خشتی از سیم
 و خشتی از زر گیر و بهرین سال پیش باغ که از بناهای مہاراجہ
 در سبک بیا در تمام نور الزمانی با تمام رسید و نوافل بجایماند
 و مہاراجہ بہادر در آن باغ لرم نظیر از سیمہای پر کل و باغ پر سنبل
 کلهای لبٹ چیدند و مہاراجہ بہادر شنبہ بر کتیافت طبع صاحب
 اکثر بولن دیو پیکر آسمان بہنا کہ روی آن باغ پیش از فرستادن
 انہا بہر تقویٰ پیدا کد بوجہ حکم جہان بر اطراد و دیو چہ میون طارنا
 و صاحب اکثر در آن مکان مغرب مانند بہر ہر آن محبوب بدن یک رخ

آن

سرشار و کم سختی همگامی پیش به اختیار داد خوشی در اندام افغان
 از کوه بستان و سیار کجایت میکش و عکس ج افغان در آب از سیارگان
 شکایتی نداشت آن شب که در حقیقت روز عیش و نشاط بود
 طریق سپری کردید و از آن روز غریبه نه بود که در شب با خیر رسید
 هر که بخوابد نوبت رفت منزل بدیگری پرداخت و آن در کجایت
 همچنان بود این عمارت بر سر در کی یک کار آیدت از طبق
 از طاعتان من پیرویه کلین با پیرویش باشد وین طاعتان
 خوش باشد و ایضا در همین سال نور قلب جبه طرف دیگر همان چهره
 به برای نوای مبارک الله و در طرح با آنرا خند نه زیاده بر چهار صد کفول و
 عیشش خواهد بود و مبارک با نسیه س خفتند و عمارت در محال طول و عرض
 بر نورانی بنا فرمودند که از مبارک الله و با تمام شکوه در اینجا سکونت
 بدو شش باغ کفایت کند آن شش که در روز جاری در میان
 بافتن از ستور گفت چشم نکند از روی یا قناعت یک کتیرا خاک
 و درین سه چهار سال اکثر مردم اخیره و بارزای خانهای پخته بنا کردند
 الحال ویران و سرتون افتاده اند و در همین ایام بود که درین شش بخیر الله

میخواست که در وکیل اسپر او بکشد و مقرر داشتند بعد از شنیدن آنکه
 یکی از متوسلان او که نزد خواست صورت مذکور داند احمد بن محمد بن
 باجمد است سرافرازی بخشدند و آنرا که بسبب شغف بختیاری یا جویدار
 یا بشنیدن احوال تاریخی مشغول میگردیدند و این محرر و راقی را در وکیل
 حضرات مجلس با بلادت تجا و از انداز فهم و خداداد پیروان از
 قیاس و فهم و تقوی و قیال و قیاد داشتند و بی ملکت میسر میگردید
 بخواند و کاف و فارسی غلط است غالب کجاست و بی بدو این
 پادشاه معذور از چشم خود که بیملکت شد و در وقت لزوم و قیاس و تقوی
 خود را بعد از این تعقیب کشت و دیگری بیملکت ایلام با یکدیگر
 عمری در کشت از عهد و کردار زمان از میسر و در حیات ملت و از نهانگری
 از نهانان را بعد از چنین تقریر میکنند که نوالها قبل از احوال میسر از
 بشد و در تقریر میفهمند که گویا بیان حکم حاکم است یا فرمان پادشاه و آنکه
 در وقت خواندن کتاب بحکم خلاق رویداد تقریر و بقیه خوانان
 با نظرین مشاهده میکنند که این ذره به مقدار طلاقت میگردند
 و در بیان احوال میسر و در وکیل احوال و برای این ضعیف میگردند

الغنی

حرفهای نامعقول خیر دیکر نبود و در ماه مبارک رمضان سینه کور که صاحب
 کوسل مبلغ شش لکه روپیه از زر نظامت کمی درخواست که نمود
 مستغنی القاب از نفرین خدای تعالی اندیشیده در جواب آن بگور قلیه فرمودند که
 اینقدر قلیل کنجایش اینهمه تخفیف نداده و ماه طول سینه کور را نظ کور زیاده بود
 رسید که از چهل و ده لکه روپیه مقرری نظامت نصف تخفیف باید که چون دیگرانی
 عیال بود از خرد تر سیده بگوی رضای الهی بگور قلیه فرمودند که اینمبلغ قلیل است
 مقررت در نیم هزار خرد لکه در آن مردم میخواهند که منظور نباشد خلق خوار کنند
 و بای ماهی کنند نیست و کور در جواب نوشت که تو ایضا دل تنگ نشو که ما هم
 را خاطر نواله حاجت جمع کفایتها عورتی که است لیکن در مبلغ نه لکه روپیه
 سالیانه نواله حاجت بدهند و ایضا یک تنخواه مردم نظامت بطلبند
 و مبلغی از دهم مقررت مبارک الله و نه بیا قی که داشتند و در ماه ذقده سینه کور
 مستغنی کور زنده از مندراج داخل طلسمه کردید نواله فلک بجا باز خیال
 حال ملک از دست رفته شده از لغت فاجعه دل چند و عیدج آن مرض خرم
 کوشیدن و جیره خیال و بنا سخن فلو محال خراشیدن اتفاق کردند و در ماه
 ذی الحجه سینه کور که مستر جان کرامت صاحب بای ملاقا کور خوشتر و عید میر و با

نوار فلک جتنا لاف هسته میریجا ابراهیم خان بهادر بطریق و کالت
و تجارت از نظر و لول فلک قدرتی بجهت و خاصه صوفیا کورینت کلمه اکثر
تخطوط مهربانهای صاحبان نوشت در ماه محرم سنه ۱۰۳۰ و ثانیان مایه و
چون معلوم فلک اخبار گید که ستر جهان را حرم صفا داخل کوسید ما شد در خوش
زیاده از خود موعود که در سال محال گفتگو شد و ششم محرم سنه کورینت ششمین
بکرسی کورینت بنکته گفت و عیال ابراهیم خان بهادر و تیس و شقی نام نهاد
کرمانشاهان

عالم روز و برداشتمندان کوز که از سیاق اولوق میدونند و شش ماه از
درست و در وقت و قوم از لد و لغم تعلیم شده اند و تحقیق نیست و همواره سالکان
طریق لطلوع و این نفل و از و ن بر شید و نگار بسته و نقش از و ن مایه درش
نیکین هر چند که در ظاهر مگوس نماید در واقع در شش ماه کرب کا خاضه
الهی است که در ظاهر خلاف خودش و در حقیقت افرایش میشود
جانی نوار است طاعت علی القادر نوار بظفر جنک هر چند در ظاهر تمام
که در وقت صرف اوقات میفرمایند که در حقیقت بیش از هزار و نوار که
و موعود و صدیق هر رخ روئیکه نمایند که ابراهیم خوشنودی الله و فی الحال

بدر

عباد الله نفسی خود را در ملکات انداخت و علم فتح و نصرت بصورت
 معینه اسد الله سرور خالده بنظر دشمنان دین افراخت و خواهد
 افراخت تفصیل این اجمال اینکه چون ستر نشین صاحب یکایک
 نور نبی تکلیف کردند در جهل و ظلم و بی نظمی مستطیع فرمودند و بموجب
 حکم در کور و لدیت نواب بطرف حدیثی محل کار دلالت با تمام خدمت
 فروخته ایم خط که در هیچ سلاخی نیاید لوده ساخته اند که قابل معقول
 شده باشند بنیت ستم محرم سلسله و تائید مایه و لغت حبشی که معانی از بهت
 بنیان نشانه باغ محفل نزول اجلال فرموده است و ستر اندر ستر کینا
 به سبب عین کین تنگ حکم نور صبح زده که صبح مشرق بخت و واحد به باغ
 در آمدند و با اینکه دارند با ستم تمام بند و لب خود نموده داخل بارگاه
 سلیمان جاده شده که در آنوقت بغیر از حرر اولاد و دیگر ملازمان آنجا
 حاضر نبوده با دلب تمام و متانت با لظلم مختلف تشویق فرمودند که
 شدند و مدتی صاحب کوچه با چند کینان و غیره سر در لای انگریزی و
 فوج بشهر در آمده کینای اختیاری محلی نواب ملک قدر و دیگر را تعیین
 محیا بهار چو لوت سک فرمودند و چند سر در لای بار ستر از فوج در بار

بانگ شمر نزدیک قلعه گذارسته و بخواه با چند کس دیگر روانه قلعه شدند و نواب
 مهارک الله و در ملاقات که توبه و دلالت فرمودند و حکم کردند ملازمان
 خود را پیش خود بطلبند و از آنجا روانه خانه شریفه کردند و همچنین تلمیذ
 بکلیه محافظت در آنجا مقرر کردند و هر کس که توفیق بکفایت بکفایت
 خود نمونی جمیل باشد شریف فرما شدند و ایضا در آن روز صیحه
 و سفید و توبه و توبه نه آمده مقابل قلعه یک پیر رور استاده بود و قصه
 نواب ملک بن بود و خلاصه آن بود که از خانه بخان رز و اجازت برآوردن
 اسباب ضروری در شب بیستم و وقت چهار شب روانه قلعه کردند و
 بعد رسیدن ببقام نزد پورخط معذرت کورز بهادر رسید و از آمدن خط
 ولایت مجبور شدند و الله را روان داشتند که سرانجام کار را بکمال رسانند
 بعد از سرانجام یابد و اگر اتیحت در آنجا آباد می رسید کورز بهادر
 اینهمه تصدیق نمیکشید چه زنده بکلی برکست و تعلقات دنیوی را بکلی
 و چون سحر حرم داخل باغ حیت بودند وقت شام سترچان
 کلام حب آمده بود و زندان سلام کورز و احکام چند که آن بکفر بوده
 رحمن و از آن کاری و کما به بنوعی که بیان کرد در اصل بر حاکم

علی

صاحبان کون تخفیف است و این محراب و اوراق تا پنجین سال نیز با تخفیف یافته است
 و کذا قدیم ماه صفر سنه مذکور که کور در جوی می می و جوی خا تا شریف فراموش می یافتا
 ماه مذکور از این که ان کلا در جوی خا تا شریف در اول طاعت صراط حکیم
 صحت بدین و این هر که از مدینه برای این تخفیف و اوراق بود بهر شخصیت
 برای چند روز و کذا در سنه یاد کردید و از این که کفر اط و غیره هر روز
 رفیق اند و از عدالت هر رفیق که از افرات حیا که چهار کرم تکلیف شخصیت شدن
 مناسبت است فقط تقریب است و دست آور شخصیت که هر که در سنه یاد
 شد در بن نفس خوشی و خجالت کشت بخوری که بعد از ده ماه که باز تقدیم بوس سید
 از نزدیکی و خجالت زیاده بر یکماه توقف نتوانست که سوم
 دولت برستی زمین نمی آید طریق کینه کری باحد و چه میدانم هشتم
 ماه صفر سنه مذکور صاحبان کیمیهی در سنه یاد با جمیع خلایق و احضار
 مردم امر که منادی حکمت در کار کار دادند و بر کار خدای بر زبان فارسی و
 انگیزی و تعلیم نوشته بگوشت مردم هر و تعلیم رسانیدند که نوای مظهر
 جنگ بر خیانت ز رنظ است و ندانن نخواه بسیار و فو خلاق خله
 و غیره بهر تنه باجم کیمیه انگیزی کیمیه از کار و باطل کردید و احوال اختیار

اعتبار صاحبان انکسار است و فردی این مضمون نوشته بر دروازه قلعه و بر
 دیوارهای بنا نهاد و دانسته سپانند و عوایض از نوبت صاحب کماله و له نوبت
 روانه خدمت حضرت ظل سبحان و نوبت و بر موعود و خاص و عام بلا بد فری
 کوه اسیر و در لطف کوکون ستمند و ولله فی افراق نوشته میهن که
 صاحبان انکسار در دنیا بی وصف لایق و غیر ذلک از مملکت معتز و از
 جمیع کلاه پوستان همیشه بر افراز بچاند و از حاکمیکه اینها دارند اینک هیچ
 پادشاهی ندانسته باشد با وجود آن بسبب آنکه معاششان بر بودا گریز
 دلی چند لکه بر پیه ایند فو سکوی که با نوبت مظهر خجسته پیش کردند در حالت
 شان عجب و از فراست شان غریب نوح و نوبت مظهر خجسته همه جمیع
 امور است و توانند شده مرد حریف و طرف نیست مردم سید کشند و لو
 معصوم بر حق بگو بدی نگشته و با مردم نژاد شده و مردی چند که با و در ظاهر
 دشمنی دارند در حقیقت بد نام کن صاحب انکسار دارند و توضیح موجب
 تعظیم منجی کار سبیل است اگر کار فاضل باشد الفرض دانای جمیع کمالات
 در طبقات جمیع نوحه که معراج ایضا و مدارج القصایر اند و فهم مذکور و حقان
 و بیکد و خدیج علم شمس بر شما و با و چه یکد بر که و بر روشن و برین که یکد که

اطال صاحبان لنگر و جوی و نور و سالی و ملک و فخر را ندیدن چرخ و زنده
 در شکر افتاده و ایلم در تنی این و آن مستغرق اند که از خواب غفلت
 بیدار گردند که این طایفه را یا قناعت بر کند یا خالک و توقع
 نیابت صوبه آغوش تنگ ده مشتاق بر کردن خلوت نیابت نیک
 از آن طایفه که عالم خان برادر میر محمد خان آنکه طوی و کره خجری و در
 و سخی لیکن میسراند و خواهد داشت و نایب آنها نزد محمد کرم خان اصفهان
 که بداند پیشکش که روپیه خمر و مستور گوید که از دیگ می نیاید نالت آنها
 مرز محمد علی خان که باین حق فکره بجایاها رسا و در کاره در خیمه افغان
 جایگزین است در آن جبهه و جبهه بر بارید خولاش غولش است و سافته اند
 چرت افیون بدستند و این آنها محراب خالص اند المعروف بر دیوان
 بخمال آتش نند که کار بر از چوب حرارت بر آتش و دیگ بر مرز محمد علی خان
 بهر بلور که در کوه و در احوال عالی و قله که پدید غروب و باطل و سبب خوش
 چندی درین امور و در کوه افیوس که بجای رسیده در کوهش را نیکو
 ساوس آنها و چو بلبل بر بهار و چو بلبل که در این بهر نور و سالی
 حسین مرطوب و نوری و بیخ شکر سابع لطف و بهار و چو سحر در این کادر

